

نشریه مارکسیستی جوانان و کارگران ایران

شماره ۱۱ فروردین ۱۳۹۳

پنج ماه تا انتخابات ریاست جمهوری:
تلاش نافرجام برای «اتحاد»

تونس: پیش به سوی انقلاب دوم؟

«کمبود مصرف» و نظریه مارکسیستی بحران

هوگو چاوز مرده است: مبارزه برای سوسیالیسم ادامه دارد!

اقتصاد و انتخابات ریاست جمهوری

ایتالیا: بحران نظام: بررسی انتخابات فوریه ۲۰۱۳

کنگره‌ی سی و دوم تاریخی مارکسیست های پاکستان

ابتکاری ارزنده از اتحادیه آزاد کارگران ایران

فهرست

- ۶ پنج ماه تا انتخابات ریاست جمهوری: تلاش نافرجام برای «اتحاد»
نویسنده: آرش عزیز
- ۱۰ تونس: پیش به سوی انقلاب دوم؟
نویسنده: خورخه مارتین / ترجمه: آرش عزیز
- ۱۳ «کمبود مصرف» و نظریه مارکسیستی بحران
نویسنده: راب سوتل / ترجمه: آرش عزیز
- ۲۱ هوگو چاوز مرده است: مبارزه برای سوسیالیسم ادامه دارد!
بیانیه گرایش بین المللی مارکسیستی
ترجمه: آرش عزیز
- ۲۴ اقتصاد و انتخابات ریاست جمهوری: بن بست سرمایه داری و تنگنای جناح های مختلف
نویسنده: حمید علیزاده
- ۲۹ ایتالیا: بحران نظام: بررسی انتخابات ۲۴ و ۲۵ فوریه ۲۰۱۳
نوشته هیئت سردبیری نشریه کمونیستی «فالچه مارتلو» (داس و چکش)
ترجمه: آرش عزیز
- ۳۴ کنگره ی سی و دوم تاریخی مارکسیست های پاکستان
گزارش اختصاصی گرایش بین المللی مارکسیستی
ترجمه: آرش عزیز
- ۴۲ ابتکاری ارزنده از اتحادیه آزاد کارگران ایران
نویسنده: امضا محفوظ

Mobareze Tabaghati (Class Struggle)

Marxist Voice of Woerkers and Youth in Iran

Mobareze@mobareze.org

Editorial Board: Hamid Alizadeh, Arash Azizi
and Soroush Dashtestani

Issue 10 – September 2012

<http://www.mobareze.org>

<http://www.marxist.com/Iran>

Contact Mobareze organizers abroad:

UK (Headquarters abroad)-Hamid Alizadeh

hamid@marxist.com

Scandinavia – Soroush Dashtestani

0046729118578 – soroush@activist.com

North America – Arash Azizi – 0016478533131

arash@azizy.org

شناسنامه نشریه مبارزه طبقاتی

صدای مارکسیستی کارگران و جوانان ایران

Mobareze@mobareze.org

هیئت سردبیری: سروش دشتستانی، آرش عزیز و حمید علیزاده
شماره ۱۰ – شهریور ۱۳۹۱

<http://www.mobareze.org>

با رفقای سازمان دهنده ی «مبارزه طبقاتی» در خارج از کشور تماس بگیرید:

دفتر مرکزی / انگلستان: حمید علیزاده

hamid@marxist.com

اسکاندیناوی: سروش دشتستانی

Soroush@activist.com

شماره تماس: ۰۰۴۶۷۲۹۱۱۸۶۷۸

امریکای شمالی: آرش عزیز

arash@azizy.org

شماره تماس: ۰۰۱۶۴۷۸۵۳۳۱۳۱

همیشه منتظر نظرات و انتقادات شما هستیم. «مبارزه طبقاتی» را نشریه خودتان بدانید و برای آن بنویسید.

پنج ماه تا انتخابات ریاست جمهوری:

تلاش نافرجام برای «اتحاد»

آرش عزیزی

مسکوت نمانده‌اند. اعتصابات کارگری در بسیاری نقاط کشور (مثل اعتصاب پیروز ماهشهر)، اعتراضات خودجوش توده‌ای علیه طرح «هدفمندی یارانه‌ها»، شورش‌های اقتصادمحور زحمتکشان همچون شورش یک‌روزه‌ی نیشابور و بالاخره اعتراضاتی که اخیراً حول بازار تهران صورت گرفت، تنها چند نمونه هستند. دقیقاً همین دیگ جوشان اجتماعی در ایران است که بالایی‌ها را اینچنین به جان هم انداخته و اتحادشان را دشوار می‌کند.

اما در پی سرکوب جنبش ۸۸ مشخص بود که حاکمیت دیگر هرگز نمی‌تواند چهره‌ی هرگونه اتحاد مصلحت‌آمیز در بالا را به خود بگیرد. طرفه آن‌جا که در سال‌های اوج جریان اصلاح‌طلبی خاتمی، رادیکال‌ترین اصلاح‌طلبان نیز به پیروی از رهبر و کل نظام قسم می‌خوردند. خامنه‌ای نیز به نظر دوراندیش‌تر از آن می‌آمد که مستقیماً طرف جناح‌های مخالف اصلاح‌طلبان را بگیرد. اما در جریان انتخابات ۸۸ و رویدادهای پس از آن تمام این تعارفات کنار رفت. از یک طرف در مناظره‌های تلویزیونی، احمدی‌نژاد نه تنها یکی از مهم‌ترین ستون‌های نظام، هاشمی رفسنجانی، و خانواده‌اش را متهم به فساد مالی کرد که کل بنیان نظام پس از مرگ خمینی را نیز زیر سوال برد. از سوی دیگر، خامنه‌ای، در نماز جمعه، تعارف را کنار گذاشت و رسماً حمایتش از احمدی‌نژاد را اعلام کرد. و احمدی‌نژاد در پاداش به این «رهبر معظم»، در میان تمام آن قائله‌ها، از حکم او سربلندی کرد، چنان‌که یک دهمش را خاتمی نکرده بود، و در چند سال اخیر نیز بارها چنین کرده است.

مهم‌تر از همه این‌که موسوی و کروبی، که هر کدام در بیش از یک سوم عمر نظام، نخست‌وزیر و رئیس مجلس بوده‌اند، به حبس خانگی انداخته شدند و نمایندگان مجلسی که قرار بود به نسبت احمدی‌نژادی‌ها «معتدل» باشند از صحن مجلس خواهان اعدام آن‌ها شدند. اما اعدام که هیچ، حاکمیت تا بحال توان هیچ‌گونه محاکمه‌ی موسوی و کروبی را نداشته است و از اجرای حکم‌های قضایی علیه خانواده‌ی رفسنجانی نیز بازمانده است. یعنی باصطلاح «اصول‌گرایان» به هیچ وجه نتوانستند تکلیف این‌که بالاخره پای چه کسی از نظام بیرون است و چه کسی درون است را مشخص کنند.

در میان چنین شرایطی است که به آستانه‌ی انتخابات ریاست‌جمهوری نزدیک می‌شویم. نام‌نویسی نامزدان تا حدود چهار ماه دیگر، در روزهای ۱۷ تا ۲۱ اردیبهشت، انجام می‌شود و خود انتخابات در روز ۲۴ خرداد برگزار می‌شود.

متزلزل و بی‌ثبات بودن نظام هر کشور را در دو ناحیه می‌توان جستجو کرد: میزان اعتراضات از پایین و میزان تشنت و چنددستگی در بالا.

از سال ۱۳۸۸، که حرکت انقلابی مردم ایران چونان وحشیانه به دست حاکمیت سرکوب شد، ذره‌ای از این متزلزل و بی‌ثباتی نظام کاسته نشده است. بروز سیاسی آن اما در شرایطی که هرگونه حرکت از پایین را خفه کرده بودند خود را در بالا گرفتن هر روز اختلافات در میان بالایی‌ها نشان داده است.

اکنون احمدی‌نژاد در شرایطی دوره‌ی دوم ریاست‌جمهوری خود را به پایان می‌رسد که ایران در میان عمیق‌ترین بحران متصور قرار گرفته است. تحریم‌های امپریالیستی آمریکا و شرکا باعث سقوط استانداردهای زندگی مردم شده است. ارز کشور دو سه برابر سقوط کرده و از بی‌ارزش‌ترین‌های جهان شده. در بیمارستان‌ها، دارو پیدا نمی‌شود. کارگران و زحمتکشان دیگر پول نان و پنیر هم ندارند تا چه برسد به گوشت و مرغ. کارخانه پس از کارخانه تعطیل می‌شود و یا کارگران ماه پس از ماه دستمزد نمی‌گیرند. در چنین شرایطی، باندهای اقتصادی عدیده‌ای، بخصوص درون سپاه پاسداران، از شرایط تحریم، ثروت بیشتر از معمولی به جیب زده‌اند. وضعیت اکثریت عظیم مردم کشور ما در حالی اینقدر فجیع است که اقلیتی بسیار کوچک از نزدیکان به حکومت همچنان در ناز و نعمت زندگی می‌کنند.

امثال خامنه‌ای و احمدی‌نژاد مقابل دوربین‌ها شاید به آمریکا توپ و تشری بزنند اما از یک طرف با طرح‌هایی همچون «هدفمندی یارانه‌ها» اهداف سرمایه‌داری جهانی و صندوق جهانی پول را اجرا می‌کنند و از طرف دیگر مستاصلانه خواهان به توافق رسیدن با آمریکا و سایر قدرت‌ها برای حل بحران هسته‌ای و پذیرش مشروعیت خودشان هستند. امپریالیست‌ها نیز که هرگز نگران دموکراسی و آزادی برای مردم ما نبوده‌اند مثل همیشه به شیوه‌ی پراگماتیک دنبال این هستند که ببینند با بخشی از حاکمیت می‌توان سازش کرد یا نه، گرچه این دفعه به زحمت موفق به یافتن نامزد اصلی می‌شوند.

در چنین شرایطی، حاکمیت به هیچ وجه نتوانسته حتی حداقلی‌ترین «اتحاد در بالا» را ایجاد کند و زخم‌های خود پس از انقلاب ۸۸ را درمان کند. پیش از پرداختن به این تشنت‌ها در بالا باید به این اشاره کنیم که حرکت‌های از پایین، گرچه نه به طور گسترده و سراسری، در سه سال اخیر به هیچ وجه

انتخابات‌ها در جمهوری اسلامی، همیشه موسمی بوده‌اند برای تقسیم قوای دولتی بین دسته‌های مختلف حاکمیت. تا درجه‌ای که این دسته‌ها توانسته‌اند در صلح و آرامش نسبی با یکدیگر باشند، انتخابات نیز تشریفاتی و بی‌خبر بوده است. تا درجه‌ای که اختلاف‌ها بین آن‌ها بالا گرفته، دسته‌هایی سعی کردند با کسب اجازه از شورای نگهبان (که باید تمام نامزدها را تایید کند) حریفان را در انتخابات به زورآزمایی واقعی بکشانند.

در شرایط کنونی می‌توان از سه دسته‌ی عمومی در حاکمیت سخن گفت که تعیین سیاسی آن‌ها در سه گروه جبهه‌ی پایداری، جبهه‌ی متحد و اصلاح‌طلبان است. (البته بخش‌های قابل توجهی از آخری از حاکمیت به بیرون پرتاب شده‌اند.) قاعدتا گروه‌های دیگری هم هستند که خود را فرای این دسته‌بندی‌ها تعریف می‌کنند (مثل جریان محسن رضایی و سایر نامزدهای «مستقل») اما آن‌ها شانسی نخواهند داشت.

جبهه‌ی پایداری، با رهبری فکری آیت‌الله مصباح یزدی، در واقع آن دسته‌ای از اصول‌گرایان هستند که از ابتدا از حامیان دولت احمدی‌نژاد شمرده می‌شدند. چنان‌که پیش‌تر از این هم گفته‌ام این‌که خامنه‌ای و ریش سفیدهای جناح راست حاضر بشوند زمام حکومت را به چهره‌ای همچون احمدی‌نژاد، شهردار وقت تهران، بدهند که بخشی از نیروهای جوان و افراطی درون دستگاه‌های امنیتی نظام را دور خود داشت از ابتدا قمار بازی بزرگ به حساب می‌آمد. این نشان از بی‌افقی و عدم اعتماد آن‌ها به چهره‌های معتدل‌تری همچون رفسنجانی و یا حتی امثال ناطق نوری بود. خامنه‌ای که دو دستی بر بنیان نظام توتالیتر خود چنگ انداخته بود می‌ترسید رئیس‌جمهور شدن چهره‌هایی که بتوانند قدرت و استقلال از خود داشته باشند، از قدرت او بکاهد. بخصوص که با توجه به رواج وسیع نارضایتی مردم، این بحث همیشگی درون دیکتاتوری‌ها که آیا کمی فضا را باز کنیم یا نه قاعدتا از سوی چهره‌های دوراندیش‌تری همچون رفسنجانی مطرح بود.

اما احمدی‌نژادی‌ها خیلی زود به هیولای فرانکیشتنی بدل شدند که خود خامنه‌ای و مصباح یزدی خالق آن‌ها هم توان کنترلشان را نداشتند. عروج آن‌چه خامنه‌ای‌چی‌ها «جریان انحرافی» می‌خوانند، یعنی حلقه‌ای از همراهان احمدی‌نژاد و بخصوص رئیس دفترش، اسفندیار رحیم مشایی، و جدال‌های پیاپی دولت و مجلس و رهبری در چند سال گذشته، که یک نمونه‌ی واضح در ماجراهای عزل وزرای امور خارجه و اطلاعات بوده است، گواه مسلم این واقعیت است.

«جبهه‌ی پایداری» بدین‌سان آن بخش از طرفداران دولت احمدی‌نژاد است که می‌خواهد حساب خود را از «جریان انحرافی» جدا کند و از این رو حتی خود را طرفدار «گفتمان دولت» و یا «گفتمان سوم تیر» (تاریخ انتخاب احمدی‌نژاد در دور دوم) می‌نامد. در گذشته حتی از نام مشخص‌تر

«احمدی‌نژاد منهای جریان انحرافی» استفاده کرده‌اند. برنامه‌ی آن تشدید سرکوب اصلاح‌طلبان و هرگونه جنبش مردمی و ادامه‌ی وضعیت غیر قابل ادامه‌ی کنونی است.

جبهه‌ی «پایداری» سخت می‌کوشد حمایت رهبر از خود را حفظ کند. هنوز زود است که ببینیم چه نامزد یا نامزدهایی از این جبهه پا به عرصه‌ی انتخابات می‌گذارند اما بیش از هر کس صحبت از سعید جلیلی می‌رود. این دبیر شورای عالی امنیت ملی که رایزن اصلی هسته‌ای در چند سال گذشته بوده است، شاخص‌وار جریان احمدی‌نژادی‌ها است: چهره‌ای نسبتاً جوان (متولد ۱۳۴۴)، دارای دکترای علوم سیاسی از دانشگاه امام صادق که سال‌ها فعال بسیج بوده و در جنگ هم شرکت کرده. نام حداد عادل، داماد خامنه‌ای و رئیس مجلس سابق، و غلامحسین الهام (از چهره‌های ناراضی جبهه) نیز مطرح شده است اما جلیلی به نظر شانس بیشتری دارد.

«جریان انحرافی» را در واقع باید زائده‌ی بیرون‌رانده شده از جبهه‌ی پایداری دانست. احتمال این‌که آن‌ها توسط شورای نگهبان اجازه‌ی حضور مستقل در انتخابات را با چهره‌هایی مثل رحیم مشایی ببینند نزدیک به صفر است. اما این‌که این جریان در مقابل چنین رد و کنار زده شدن دست به چه اقداماتی خواهد زد خود موضوع جالبی است. اما بسیار بعید به نظر می‌رسد آن‌ها موفق به اقداماتی اساسی مثل کودتا توسط سپاه و امثالهم شوند.

«جبهه‌ی متحد اصول‌گرایان» اما نماینده‌ی طیفی دیگر در حاکمیت است. طیفی از ریش سفیدها که از تصمیم خامنه‌ای برای رفتن پشت احمدی‌نژادی‌ها خشمگین بوده‌اند. این طیف دوراندیش‌تر که پایگاه‌های محکمی در میان سرمایه‌داران



وحدت ملی» و امثالهم وارد شود، به طوری که پشتیبانی «متحدی‌ها» را با خود داشته باشد، خاتمی نیز از او حمایت کند.

اصلی‌ترین گروه سیاسی اصلاح‌طلبان اما موضعی قاطع‌تر در مورد انتخابات گرفته. «جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی» در بیانیه‌ای که به مناسبت چهاردهمین سالگرد تاسیس خود منتشر کرد یادآوری کرد که «بخشی از اعضای ارشد حزب و از جمله دبیر کل محترم آن در زندان ستم به سر می‌برند» و از اقدامات گسترده‌ی نظام برای غیرقانونی کردن این حزب سخن گفت. این بیانیه، دولت کنونی را «حاکمیت ناشایسته‌ترین، ناکارآمدترین، خردسب‌ترین و فاسدترین دولت در طول تاریخ مدرن ایران که حمایت همه‌جانبه همه ارکان قدرت نیز برخوردار بوده است» خواند. این بیانیه می‌گوید از «حوادث تلخ» سال ۸۸ نتیجه گرفته که «دیگر صندوق‌های رای تعیین‌کننده سرنوشت کشور نیستند» و تاکید می‌کند «در زمان حاضر، درون حاکمیت عزمی برای برگزاری انتخابات آزاد، عادلانه و سالم و قانونی وجود ندارد.» با این وجود، این که اصلاح‌طلبان حول «جبهه» چطور بتوانند هرگونه مشارکت در انتخابات را توجیه کنند مشخص نیست.

اما از سوی دیگر برخی به دنبال دعوت از یکی از دولتمردان اصلاح‌طلب که هنوز مورد غضب و اخراج قرار نگرفته باشد برای ورود به صحنه هستند. بحث ورود رفسنجانی قاعدتاً همیشه مطرح بوده اما او تمایلی نشان نداد و قانون انتخابات نیز که قرار بود عوض شود تا شرط حداکثر سنی ۷۵ سالش برچیده شود، عوض نشد.

پس از آن می‌رسیم به چهره‌هایی مثل عبدالله نوری، وزیر کشور رفسنجانی و خاتمی، عبدالله روحانی، رئیس‌پیشین شورای عالی امنیت ملی و یا محمدرضا عارف، معاون اول خاتمی. آیا شرایط



سنتی، بازار و روحانیت دارد، در دوره‌ی گذشته چند توده‌نی محکم به خامنه‌ای زده‌اند که مهم‌ترین انتخاب علی لاریجانی به جای حداد عادل به عنوان رئیس مجلس بود. «جبهه‌ی متحد» در انتخابات قبلی مجلس موفق به پیروزی قدرتمندی شد تا کنترل مجلس نهم را، حتی بیشتر از مجلس هشتم، در اختیار داشته باشد. «متحدی‌ها» در انتخابات اسفند ۱۳۹۰ نه تنها احمدی‌نژادی‌های «جریان انحرافی» که «جبهه‌ی پایداری» را شکست دادند. با توجه به کنترل سنتی این طیف بر قوه‌ی قضائیه، اکنون قوه‌ی مجریه آخرین بخشی از حاکمیت است که به دنبال دستیابی به آن می‌باشند.

کاندید اصلی «جبهه‌ی متحد» به احتمال بسیار علی لاریجانی خواهد بود. این فرزند خلف یکی از مهم‌ترین خانواده‌های سنتی نظام، اکنون رئیس مجلس است و پیش از آن نیز دبیر شورای عالی امنیت ملی بوده است. فراکسیون «اصول‌گرایان رهروان ولایت» در مجلس، لاریجانی را «نامزد بالقوه» اعلام کرده و حمایت از او را «یک اولویت» برای این فراکسیون خوانده. با توجه به رابطه‌ی نسبتاً حسنه‌ای که لاریجانی با بعضی رایزنان هسته‌ای گروه ۱+۵ داشت و رویکرد باصطلاح «معتدل‌تر» او انتظار می‌رود که بتواند در آرام کردن تنش‌ها با غرب نیز نقش بازی کند. از همین رو نامزدی او وسیع‌ترین حمایت را در میان ریش‌سفیدهای سنتی نظام با خود خواهد داشت.

و بالاخره می‌رسیم به اصلاح‌طلبان. این اولین انتخابات ریاست‌جمهوری است که هنگام برگزاری آن بعضی از مهم‌ترین چهره‌های اصلاح‌طلبان زندان و تبعید و حبس خانگی شده‌اند و به معنی واقعی کلمه می‌توان از بیرون راندن آن‌ها از حاکمیت صحبت کرد. اما نباید فراموش کرد که در انتخابات مجلس، در اسفند ۱۳۹۰، که در شرایطی مشابه برگزار شد، همچنان شاهد انواع شرکتهای اصلاح‌طلبان بودیم. بعضی از نیروهای حاشیه‌ای آن‌ها (همچون «خانه‌ی کارگر») با اتحاد از بعضی اصول‌گرایان لیست‌هایی دادند و بعضی نیز حضورهایی پراکنده در سراسر کشور داشتند. مهم‌تر از همه اما عملکرد سید محمد خاتمی، رئیس‌جمهور سابق، بود که بی‌سر و صدا پای صندوق رفت و رای داد تا با واکنش سخت بسیاری از بخش‌های اصلاح‌طلبان روبرو شود.

این دفعه اگر بتوانیم حرف‌های سید را جدی بگیریم، او هر گونه شرکت اصلاح‌طلبان در انتخابات را رد کرده است. خاتمی اخیراً در دیدار با تحریریه‌ی وب‌سایت بازتاب، در اولین سالگرد تاسیس آن، گفت: «شرایط حضور اصلاح‌طلبان به عنوان کاندیدا دادن چندان فراهم نیست و چشم‌اندازی برای فراهم آمدنش نمی‌بینم.» نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که خاتمی می‌گوید «به عنوان کاندیدا دادن» یعنی به احتمال زیاد اولاً خودش رای خواهد داد و ثانیاً امکان دارد اگر چهره‌ای شاخص با ادای «دولت

برای حضور هر یک از آنها محیا خواهد بود؟ دادن پاسخ قطعی و صد در صد به این سوال ممکن نیست. همه‌ی این افراد، بخصوص نوری و روحانی، زمزمه‌هایی در این مورد مطرح کرده‌اند و بخصوص روحانی ویژگی‌هایی دارد که شاید بتواند آن نامزد مستقل «هم اصلاح‌طلب و هم اصول‌گرا» باشد. اما رویهمرفته بعید به نظر می‌رسد حاکمیت به ورود هر کس که سابقه‌ی «اصلاح‌طلبی» داشته باشد چراغ سبز نشان دهد، هر چقدر که این افراد در لعن و نفرین همراهان سابق خود که اکنون جریان «فتنه» تلقی می‌شوند، پیش‌دستی کنند.

با این حال، ما این احتمال را صفر تلقی نمی‌کنیم. به همین میزان، احتمال این‌که جریان‌هایی از مردم باز به حمایت از یکی از این چهره‌ها، به میدان بیایند نیز وجود دارد.

چه کسی پیروز می‌شود؟

در شرایط کنونی به نظر می‌آید شاهد تکرار همان روندی باشیم که در انتخابات مجلس نیز مشاهده کردیم. یعنی بیرون راندن آوانتوریست‌ها و ماجراجویان احمدی‌نژادی از دولت و ورود ریش‌سفیدترها و کاردان‌ترهایی همچون «جبهه‌ی متحد». در این میان، شانس چهره‌ای مثل علی لاریجانی از همه بیشتر است. این جریان در واقع می‌کوشد به خامنه‌ای بگوید که سرمایه‌گذاری‌اش روی جریان‌هایی همچون «جبهه‌ی پایداری» خودکشی خواهد بود و بهتر است عقل کند و پشت محافظه‌کاران سنتی برود.

هدف این است که «افراط»‌گری‌های ماجراجویانه‌ی احمدی‌نژادی‌ها کنار گذاشته شود و سیاستمداران دوراندیش‌تر به قدرت برسند. این به نظر سناریویی عاقلانه برای جمهوری اسلامی به نظر می‌رسد که از طریق آن بتواند هم بهتر با بحران هسته‌ای-سیاست خارجی سر کند و هم شرایط داخلی را آرام‌تر کند. انتظار می‌رود این طیف کم‌تر از احمدی‌نژادی‌ها فاسد باشند و بتوانند به اقتصاد سر و سامانی دهند.

اما کسانی که به آرامش رسیدن کشور توسط امثال لاریجانی‌ها امید بسته‌اند دو نکته‌ی بسیار مهم را فراموش می‌کنند.

اول، شرایطی است که در وهله‌ی اول خامنه‌ای را مجبور به قمار روی طیفی مثل احمدی‌نژادی‌ها کرد. چنان‌که گفتیم نتیجه‌ی بی‌افقی او و جریان‌ات اصلی هیئت حاکمه بحران‌های

موجود در جامعه و نارضایتی وسیع مردمی بود و هست. اگر هم خامنه‌ای با کنار گذاشتن «پایداری» و دادن دولت به طیف امثال لاریجانی موافقت کند، میزان اختلافات در بالا، بخصوص هنگام بروز جنبش از پایین، کم‌تر از گذشته نخواهد بود.

دوم، شرایط بحرانی اقتصاد کشور است که به این راحتی‌ها با هیچ تغییر سیاستی تغییر نمی‌کند. سرمایه‌داری ایران، بی‌اغراق، در فجع‌ترین وضعیت خود در نیم‌قرن گذشته قرار دارد. تورم شدید، رشد بیکاری، نابودی طبقات متوسط و وضعیت فجع طبقه‌ی کارگزار شاخص‌های این وضعیت هستند. در چنین شرایطی، که تحریم‌های اقتصادی نقش مهمی در به وجود آمدن آن داشته‌اند، اما ریشه‌ی آن به بنیان سست سرمایه‌داری ایران باز می‌گردد، صحبت از هر گونه ایجاد ثبات بیشتر به شوخی شبیه است.

دولت آینده هر دولتی باشد بیش از پیش، و بیش از دولت دوم احمدی‌نژاد، دولت بحران خواهد بود. اگر دولت دوم احمدی‌نژاد می‌توانست تا مدتی با رعب و وحشتی که پس از سرکوب خونین انقلاب ۸۸ ایجاد کرده بود حکم براند، دولت جدید، بخصوص اگر متعلق به طیف «متحدی»‌ها باشد، چنین فضایی نخواهد داشت. هرگونه تلاش برای باز کردن فضا با افزایش حرکت مردم از پایین و به چالش کشیدن همه‌جانبه‌ی حکومت منجر می‌شود.

جنبش ۸۸ سرکوب شد اما شرایطی که آن را رقم زده بود همچنان پابرجا هستند. جمهوری اسلامی سنتا وقتی موسم انتخابات می‌رسد، شرایط را کمی باز می‌کند تا حداقل به وجود درجه‌ای از شرایط آزاد، وانمود کند. این‌که آیا این کار این دفعه هم صورت می‌گیرد یا نه مشخص نیست. در صورت چنین اتفاقی، جو جامعه مجدداً ملتهب خواهد شد و امکان حرکت‌های غافلگیرکننده از سوی مردم وجود دارد. اما چه چنین حرکت‌هایی حول انتخابات صورت بگیرند و چه نه، بروز آن‌ها در چند سال آینده غیر قابل اجتناب است. ما گوی بلورین نداریم که شیوه‌ی دقیق ظهور چنین جنبشی را پیش‌بینی کنیم اما خرمن خشک جامعه‌ی ناراضی و به‌تنگ آمده‌ی ایران هر دم می‌تواند با هر اخگری شعله‌ور شود. هیچ رئیس‌جمهوری هر چقدر «کاردان» و «ریش‌سفید» نمی‌تواند جلوی این واقعیت تاریخی را بگیرد.

۱۷ دی ۱۳۹۱

هالیفکس، کانادا

تونس: پیش به سوی انقلاب دوم؟

خورخه مارتین ترجمه‌ی آرش عزیزی

در صبح روز ۶ فوریه، شکری بلعید، رهبر شاخص چپ، در مقابل خانه‌اش در شهر تونس به قتل رسید. هزاران نفر به خیابان ریخته‌اند، به دفاتر حزب حاکم، النهضه، که مسئول این ترور می‌دانند، حمله برده‌اند و برای فردا، ۸ فوریه، فراخوان به اعتصاب عمومی داده شده است. این می‌تواند حادثه‌ای باشد که انقلاب دومی را که نیاز بسیاری به آن احساس میشود، دو سال پس از سرنگونی رژیم منفور بن علی، رقم زند.



شکری بلعید دبیر کل « حزب متحد دموکراتهای میهن پرست »^۱ بود که خود را نیرویی مارکسیست و پان-عربیست معرفی میکند. او در ضمن از چهره‌های رهبری « جبهه‌ی مردمی » بود، ائتلافی از نیروهای چپ از جمله « حزب کارگران »^۲ که سابقاً « حزب کمونیست کارگران » نام داشت. خانواده و رفقای بلعید تقصیر ترور او را بر گردن باصطلاح « اتحادیه‌های حفاظت از انقلاب » میدانند. این « اتحادیه‌ها » دار و دسته‌های اوباش فاشیست در ارتباط با حزب حاکم، النهضه، هستند. حمله الهامی، سخنگوی جبهه‌ی مردمی و رهبر اصلی حزب کارگران، اعلام کرد: « دولت به مثابه‌ی کل، مسئول این جرم سیاسی است. » دولت کنونی ائتلافی است بین النهضه‌ی اسلامگرا، « کنگره برای جمهوری »^۳ و « التکتیل » سوسیال دموکرات.

در روز شنبه، ۲ فوریه، یکی از کنگره‌های منطقه‌ای « حزب متحد دموکرات های میهنپرست » مورد حمله‌ی دار و دسته‌های سلفی قرار گرفت و ۱۱ نفر زخمی شدند. شکری بلعید در آن جلسه النهضه را به عنوان مسئول حمله محکوم کرد. این حمله آخرین نمونه در کارزاری دائمی و روزافزون از ارعاب و خشونت به دست افراطیون اسلامی بود.

با پخش خبر ترور او، هزاران نفر بلافاصله دست به تظاهراتهای اعتراضی هم در پایتخت تونس، و هم در شهرهای کوچک و بزرگ در سراسر کشور زدند از جمله قفصه، سیدی بوزید، باجه، قصرین، بنزرت، مهدیه، سوسه، سلیانه و مزونه. در بسیاری از این نقاط، تظاهرکنندگان دست به غارت و آتش کشیدن دفاتر حزب حاکم النهضه زدند. هزاران نفر در خیابان حبیب بورقبیه در پایتخت و بیرون وزارت کشور گرد آمدند. بار دیگر، فریادهای « الشعب یرید اسقاط النظام » (مردم سقوط نظام را میخواهند) که فریاد انقلاب تونس علیه بن علی بود شنیده شد.

نکته‌ی شگفت‌آور اینکه علیرغم محکومیت رسمی ترور بلعید توسط دولت و النهضه، دولت علیه تظاهرکنندگان و علیه هیئت همراه آمبولانس‌های حاوی جسد بلعید، از پلیس ضدشورش و گاز اشکآور استفاده کرد. بعضی تظاهراتها در آن روز و در روز



پنجشنبه به ابعاد قیام رسیده اند. در سیدی بوزید، جوانان در سراسر شب با پلیس درگیر شدند و به پادگان پلیس حمله بردند و در نهایت آنها را مجبور به عقب نشینی کردند و ارتش جایشان را در خیابان گرفت. در جندوبه، تظاهراتی که شاخه ی محلی او.ژ.ت.ت.، اتحادیه ی کارگری، در روز پنجشنبه، ۷ فوریه، سازمان داد، دست به اشغال فرمانداری منطقه زد و خواهان ترک منطقه توسط فرماندار شد. همینطور در قفصه، که به دست اعتصاب عمومی فلج شده بود، تظاهرکنندگان وارد تخاصم با پلیس شدند در حالی که میکوشیدند ساختمان فرمانداری را اشغال کنند. در سلیانه هم شاهد اعتصاب عمومی بودیم (این شهر در نوامبر ۲۰۱۲ نیز خیزشی مردمی به خود دیده بود). در قلبیه (نابل)، دفاتر النهضه مورد حمله قرار گرفت و نماینده ی دولت اخراج شد. در الکاف، که دو هفته پیش صحنه ی اعتصابی منطقه ای بود، دیروز و امروز شاهد تظاهراتی بزرگ بودیم و دفاتر النهضه مورد حمله قرار گرفت و مردم اعلام کردند هیچ یک از نمایندگان دولت حق ورود به منطقه را ندارند. گزارشهای رسانه ها به این اشاره کرد که نیروهای پلیس بالکل غایب بودند و مبارزین «جبهه ی مردمی» دست به سازماندهی برای حفاظت از امنیت عمومی زدند.

روشن است که حتی پیش از ترور بلعید، شاهد بالا گرفتن نارضایتی و خشم بودیم که ماهها روی هم تلنبار شده بود. دولت ائتلافی بیثبات کنونی هرگز حمایت توده ای و مردمی نداشته. در زمان انتخابات مجلس موسسان در اکتبر ۲۰۱۱، با شرکت تنها ۵۰ درصد از کسانی که در انتخابات ثبت نام کرده بودند، النهضه، حزب اصلی ائتلاف، تنها ۳۷ درصد آرا را گرفت و شرکای آن در ائتلاف حتی کمتر. «کنگره برای جمهوری»، ۷/۸ درصد و التکتل، ۷ درصد.

فقدان مشروعیت دولت سه حزبی با این واقعیت هویدا بود که موج اعتصابات و خیزشهای محلی که پس از سرنگونی دولت بن علی در روز ۱۴ ژانویه ی ۲۰۱۱ در گرفت بیامان ادامه پیدا کرد، گرچه با افت و خیز.

دلیل بنیادین این واقعیت این است که شرایط اقتصادی و اجتماعی توده ها به هیچ طریق قابل توجهی تغییر نیافته است. پس از سرنگونی رژیم اوضاع حتی بدتر هم شده است. در گذشته، اقتصاد تونس به شدت متکی به سرمایه گذاری خارجی، که با کار ارزان و موقعیت سیاسی باثبات (یعنی رژیم دیکتاتوری بیرحمی که سرکوب اعتراضات اجتماعی را تضمین میکرد) جذب میشد، گردشگری و مهاجرت به اروپا به عنوان سوپاپ اطمینان بود. با درگرفتن بحران سرمایه داری در اروپا، این سه آب باریکه همگی خشک شده اند. ده ها شرکت اروپایی کارخانه هایشان در تونس را تعطیل کرده اند چرا که نه تنها دیگر خبری از «صلح» اجتماعی نیست که

اروپا دیگر نمیتواند بازار گرسنه ای برای محصولاتشان باشد. گردشگری هم به دلایل مشابه فروپاشیده و در سال ۲۰۱۱ شاهد کاهش ۳۰ درصدی گردشگران بودیم.

باید به خاطر داشته باشیم که این بیشتر شرایط اجتماعی و اقتصادی بود که منجر به خیزش انقلابی شد که با سرنگونی بن علی خاتمه یافت. نرخ های مزمن بیکاری جوانان (بالای ۳۵ درصد) و هزاران نفر از فارغ التحصیلان بیکار دانشگاهها که آینده ای ندارند از جمله دلایل اصلی جنبش هستند. هیچ کدام از این اوضاع تغییری نیافته، بیکاری در کل جمعیت حدود ۱۷ تا ۱۸ درصد است (نسبت به ۱۳ درصد پیش از انقلاب) و برای جوانان، ۴۰ درصد.

خیزش در سلیانه، که اعتصاب عمومی با تقاضای شغل و پیشرفت اقتصادی در ماه نوامبر به برخورد با پلیس و آتش زدن دفاتر النهضه در آن کشید و بیش از ۳۰۰ نفر زخمی شدند، خبر از آغاز موج جدیدی از اعتراضات میداد. در آغاز ماه دسامبر، دار و دسته های سلفی (که با رضایت دولت سراسری عمل میکنند) دست به حمله به دفاتر او.ژ.ت.ت. در پایتخت در همان روزی زدند که این اتحادیه ی کارگری مشغول بزرگداشت سالگرد ترور بنیانگذار خود بود. این حمله منجر به واکنشی خشمگین شد و رهبران اتحادیه مجبور شدند فراخوان به روز اعتصاب عمومی سراسری ملی در روز ۱۳ دسامبر دهند. حتی پیش از آن روز هم، مناطقی که نقشی کلیدی در انقلاب علیه بن علی داشتند در روز ۶ دسامبر اعتصاب کردند: قفصه، سیدی بوزید، صفاقس و قصرین.

اعتصاب عمومی روز ۱۳ دسامبر را همگان اعتصابی سیاسی میدانستند که تنها هدف آن میتوانست سرنگونی دولت باشد. فشار عظیمی بر رهبران او.ژ.ت.ت. گذاشته شد و آنها تصمیم گرفتند آنرا در آخرین لحظه لغو کنند. این تصمیم تنها با اکثریتی بسیار کوچک گرفته شد و نارضایتی وسیعی در میان صفوف اتحادیه موجود بود.

به هر حال، لغو اعتصاب چیزی را حل نکرد. اعتصاب ها و جنبش های محلی ادامه پیدا کرد و همچنین موج اعتصابات در بخش های مختلف شامل افسران گمرک، معلم های دبیرستان، اساتید دانشگاه، افسران تامین اجتماعی، بیمارستانها و ... دسامبر ۲۰۱۲ با اعتصابی منطقه ای در جندوبه خاتمه یافت و ژانویه ۲۰۱۳ با اعتصاب عمومی بسیار رادیکالی در الکاف شروع شد با شرکت دهها هزار نفر در تظاهرات ها و بستن جاده ها در سراسر منطقه. بعضی از شرکت کنندگان در بست نشینی با تقاضای مشاغل، در نشان از استیصال پیش روی بسیاری بیکاران، دست به اعتصاب غذا زدند و تصمیم گرفتند لب های خود را بدوزند.



محدود شد و روی خطوط بورژوا دموکراتیک منحرف شد .

انقلاب جدیدی که اکنون آماده میشود لازم میدارد درس کوتاهیهای انقلاب قبلی را مطالعه کنیم و بیاموزیم . تنها راه حل مشکلات حاد توده‌ی کارگران و فقیران تونس از طریق مصادره‌ی تعداد اندک خانوادہهای سرمایہدار و شرکنہای چندملیتی است که اقتصاد کشور را کنترل میکنند تا منابع کشور (مادی و انسانی) بتواند تحت برنامہی دموکراتیک تولید قرار داده شود و شروع به پاسخ به نیازهای تودہها شود .

باید به روشنی گفت مادام که نظام سرمایہداری، بر پایہی مالکیت خصوصی ابزار تولید، دستناخورده باقی بماند، هیچ یک از مشکلات فقر، بیکاری و سرکوب پیش روی میلیونہا نفر از مردم تونس نمیتواند حل شود . اینہا دقیقاً درسہای دو سال گذشتہ هستند .

دہہا ہزار نفر از کارگران و جوانان فیالحال برکات «دموکراسی» سرمایہداری در تونس را دیدہاند . آنہا آمادہ و حاضر بہ مبارزہ برای آزادی حقیقی هستند . آنچه بہ آن احتیاج داریم رہبری انقلابی است، مسلح بہ برنامہای کہ بتواند تودہها را بہ پیروزی برساند . در سایر کشورہای عرب، بخصوص مصر، ہم شاہد روندی مشابہ هستیم . خیزش انقلابی جدید در تونس تاثیر وسیعتری از سرنگونی بن علی در دو سال پیش بر سراسر جہان عرب خواهد داشت .



۱. PUPD
۲. PT
۳. PCOT
۴. CPR

این فشار عظیم از پایین منجر بہ بحران در ائتلاف حاکم شد و انواع تلاشہا برای گسترش پایگاہ آن، یعنی مسغول کردن احزاب بیشتری برای سیاستہای اقتصادی آن، انجام شد . در سراسر ماہ ژانویہ فراخوانہایی دادہ شد تا نوعی کمیسیون «گفتگوی ملی» برپا شود کہ ہدف اصلیش زنجیر کردن رہبران اتحادیہی کارگری او.ژ.ت.ت بہ نوعی معاملہ باشد کہ موج اعتصابات و خواستہهای کارگران را خاتمہ میدہد . در عین حال دولت مشغول مذاکرہ با صندوق جہانی پول برای وامی ۸/۱ میلیارد دلاری بودہ است . شرایط مربوط بہ این وام بہ خودی خود دستور پخت انفجاری اجتماعی هستند چرا کہ خواہان حذف بیشتر قوانین بازار کار، کاهش یارنہی کالاہای سادہ و کاهش شمار کارمندان دولت هستند .

رہبری او.ژ.ت.ت. امروز، تحت فشار عظیم از پایین تصمیم گرفت فراخوان بہ اعتصاب عمومی برای فردا، جمعہ، دہد، یعنی ہمزمان با تشیعجنازہی شگری بلعید . در عین حال، نخستوزیر، حمادی الجبالی، تصمیم گرفت دولت را مرخص کند و فراخوان بہ انتصاب «دولت تکنوکرات» جدیدی دہد . النہضہ (حزب آقای نخستوزیر) این پیشنهاد را رد کردہ است . تحرکات و معاملات از بالا خبر از دشواریہای طبقہی حاکم تونس در پیدا کردن دولتی میدہد کہ مشروعیت کافی برای اجرای سیاستہای ضدکارگری کہ از نقطہ نظر آنہا باید پیادہ شود، داشتہ باشد . این انعکاسی است از قدرت جنبش کارگران . انقلاب ۱۱-۲۰۱۰ در تونس بہ اتمام نرسید . بن علی سرنگون شد اما رژیم او و نظام سرمایہداری کہ از آن دفاع میکرد ہنوز پابرجا هستند . در زمان انقلاب هیچ یک از سازمانہای انقلابی کہ میتوانستند جنبش را فراتر از محدودہهای دموکراسی بورژوازی و بہ سمت تحول اجتماعی واقعی بروند بدیل روشنی پیش نگذاشتند . در آن شرایط، کل جنبش

«کمبود مصرف» و نظریه‌ی مارکسیستی بحران

راب سوئل ترجمه‌ی آرش عزیزی

مصرف می‌تواند جذب کند، تولید کند. نظریه‌ی «کمبود مصرف» مدرن بیشتر با جان مینارد کنز شناخته می‌شود که باور داشت مشکل فقدان تقاضای «موثر» را می‌توان با دخالت دولت از طریق وام گرفتن و خرج کردن حل کرد.

نظریه‌های «کمبود مصرف» اغلب با افکار مارکس اشتباه گرفته می‌شوند. اما این‌ها با آنچه مارکس مدت‌ها پیش توضیح داد یکی نیستند. کمبود مصرف بدون شک برای توده‌ها موجود است (چنان‌که هر کارگری می‌تواند شهادت دهد) اما این دلیل مستقیم بحران سرمایه‌داری نیست.

طرح «کمبود مصرف» به عنوان علت بحران به پیش از کنز و حتی پیش از مارکس باز می‌گردد. این‌را می‌توان در نوشته‌های سوسیالیست‌های تخیلی بزرگی همچون رابرت اوون پیدا کرد. اما شناخته‌شده‌ترین طرفداران این دیدگاه ژان شارل سیسموندی (۱۸۴۲-۱۷۷۳)، توماس مالتوس (۱۸۳۴-۱۷۶۶) و یوهان کارل رادبرتوس (۱۸۷۵-۱۸۰۵) بودند.

پیگیرترین و شکل‌یافته‌ترین نسخه‌ی این نظریه را، که در ضمن کمتر از بقیه به ابتدال کشیده شده، ژان شارل سیسموندی پیش گذاشت. انگلس می‌گوید: «توضیح «کمبود مصرف» گرای بحران‌ها از سیسموندی شروع شد و در نسخه‌ی او همچنان معنای مشخصی داشت.» این «معنای مشخص» را مارکس هم به رسمیت شناخت، چنان‌که از نوشته‌های او در این مورد پیدا است.

اثر اصلی سیسموندی، «اصول نوین اقتصاد سیاسی»، در سال ۱۸۱۹ منتشر شد. او در این کتاب مدعی شد که بحران‌های عمومی به علت مازاد ظرفیت بودند و این خود به علت جدایی ارزش مبادله‌ی کالاها از نیازها و خواسته‌های جامعه بود. به گفته‌ی سیسموندی، مازاد تولید کالاها نه از فوق تحقق نیازهای انسانی که از سوتوزیع درآمد و فقر توده‌ها می‌آمد که نتیجه‌اش تقاضای ناکافی در جامعه است. خلاصه این‌که، طبقه‌ی کارگر آنقدر دستمزد نمی‌گیرد تا کالاهایی که ایجاد کرده دریافت کند، و در سرمایه‌داری همیشه همین‌طور است.

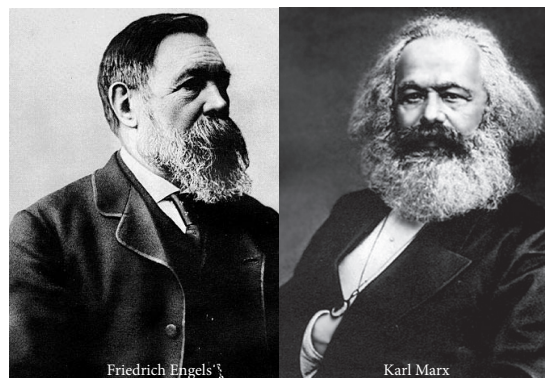
قانون سی

این فرضیه‌ی سیسموندی یک‌جانبه بود اما به کلی غلط نبود.

«منظور مارکس از تناقضات سرمایه‌داری چه بود؟» این سوالی است که ساموئل بریتین، اقتصاددان راست‌گرا در مقاله‌ی خود در فایننشال تایمز مطرح می‌کند. او می‌افزاید: «منظور اساساً این بود که نظام موجود جریان همیشه رو به گسترشی از کالاها و خدمات را ایجاد می‌کند که جمعیت پروولتریزه‌ی فقیری می‌سازد که از پس خرج خرید آن‌ها بر نمی‌آید. همین ۲۰ سال پیش، پس از فروپاشی نظام شوروی، این نظریه به نظر از مد افتاده می‌آمد. اما اکنون، در پی افزایش تمرکز ثروت و درآمد، باید نگاه دیگری به آن بیاندازیم.»

با بازگشت بحران سرمایه‌داری شاهد تجدید علاقه به نظریه‌ی اقتصادی مارکسیستی هستیم. حتی اقتصاددانان بورژوایی هم هر روز بیشتر وادار می‌شوند در مورد افکار مارکس نظر دهند و فقط آن‌ها را رد نکنند. کمتر روزی است که نشریات مالی اشاره‌ای به مارکس نکنند. جای تعجب نیست که این افزایش علاقه باعث تمرکز بر نظریه‌ی بحران مارکس شده است.

این علاقه باعث احیای جنجال حول توضیح «کمبود مصرف» گرای بحران شده است که، به طور کلی، دشواری‌های سرمایه‌داری، بخصوص در شرایط بحران را، مرتبط با فقدان تقاضا در اقتصاد می‌داند. طبق این نظریه، سرمایه‌داری گرایشی درونی دارد که بسیار بیش از آنچه



همچنان از کوتاهی‌ها و محدودیت‌های او، مثل تمام بقیه‌ی اقتصاددانان کلاسیک، آگاه بود:

«او (سیسموندی) به انتقاد شدید از تناقضات تولید بورژوازی می‌نشیند اما متوجه آن‌ها نیست و از این رو آن روندی که با آن می‌توان این تناقضات را حل کرد، درک نمی‌کند. اما، در بنیان استدلال او، می‌توان این جوانه را پیدا کرد که اشکال جدید کسب ثروت باید مطابق با نیروهای مولده و شرایط مادی و اجتماعی تولید ثروت که درون جامعه‌ی سرمایه‌داری شکل گرفته‌اند، باشند؛ که اشکال بورژوازی تنها اشکالی گذرا هستند که ثروت در آن‌ها تنها موجودیتی تضادگرایانه پیدا می‌کند و در عین حال همه‌جا به عنوان ضد آن ظاهر می‌شود.»

مالتوس

توماس مالتوس هیچ چیز جدیدی به آن‌چه سیسموندی قبلاً نوشته بود اضافه نکرد. مالتوس، مبتذل‌ساز ارشد و مدافع ارتجاعی نظام، کوشید با استفاده‌ی زمخت خود از این استدلال‌ات منافع «اشراف، کلیسا، مالیات‌خوردگان، پاجه‌خواران و...» را توجیه کند. مارکس مالتوس را متهم کرد که بخش ضعیف افکار آدم اسمیت را به سرقت برده و از سیسموندی کاریکاتور ساخته.

مارکس افکار خود در مورد بحران سرمایه‌داری را بر پایه‌ی مطالعه‌ی بسیار وسیع و انتقاد از تمام اقتصاددانان کلاسیک، بخصوص نمایندگان ارشد آن همچون آدم اسمیت و دیوید ریکاردو، شکل داد. مارکس البته نتوانست کتاب مشخصی در مورد بحران سرمایه‌داری بنویسد اما نظریه‌ی بحران او در سراسر نوشته‌های اقتصادی‌اش حاضرند، بخصوص در «سرمایه» و «نظریه‌های ارزش اضافه.»



Rob Sewell

او در واقع بسیاری مشاهدات صحیح را انجام داد که مارکس نیز پذیرفت. مثلا، این سیسموندی بود که به خطای ژان باپتیست سی (مورد حمایت جیمز میل و دیوید ریکاردو) اشاره کرد که می‌گفت هر فروشنده با خریداری روبرو می‌شود («قانون سی») و از این رو مازاد تولید عمومی غیرممکن است. به گفته‌ی آن‌ها اقتصاد همیشه به توازن می‌رسد، اما در واقعیت به روشنی چنین نبود. این «تعوری» نازل توازن اقتصاد ریشه‌ی واقعی «نظریه‌ی بازار موثر» است که می‌گفت اگر در اقتصاد دخالت نشود به وضعیتی بهینه می‌رسد. این کیش و مذهب اقتصاد سیاسی مدرن بود - تا این که غلط بودن آن در سال ۲۰۰۹-۲۰۰۸ در پی بزرگ‌ترین فروپاشی نیروهای مولده پس از ده‌ها سال افشا شد.

بر خلاف اقتصاددانان نازل بورژوازی مثل جی. بی. سی، که منکر بحران می‌شدند، سیسموندی متوجه بود که بحران در روند تولید کالا نهفته است. اما این درک از ماهیت واقعی بحران سرمایه‌داری، گرچه پیشرفته‌تر بود اما محدود و تا حدودی یک‌طرفه بود. ماهیت واقعی و تناقضات مرکزی سرمایه‌داری، گرچه به روشنی در نظریات سیسموندی حاضر بودند، مورد توجه کافی قرار نگرفتند. علیرغم کمبودهای سیسموندی، مارکس از او تقدیر کرد و او را متفکری اصیل می‌دانست که از دل اقتصاددانان کلاسیک به سوی درکی از سرمایه‌داری و گرایش آن به سوی بحران حرکت می‌کرد. او از این نظر یک سر و گردن بالاتر از دیوید ریکاردو، نماینده‌ی شاخص اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی، بود.

مارکس می‌نویسد: «سیسموندی اساسا به تناقضات موجود در تولید سرمایه‌داری آگاه است. او متوجه است که، از یک سو، اشکال آن (روابط تولید آن) رشد نامحدود نیروهای مولده و ثروت را می‌انگیزانند؛ و از سوی دیگر، این روابط، مشروط هستند، و تناقضات آن‌ها بین ارزش مصرف و ارزش مبادله، بین کالا و پول، بین خرید و فروش، بین تولید و مصرف، بین سرمایه و کار مزدی و... با رشد نیروی مولده به ابعادی حتی بزرگ‌تر می‌رسد.»

مارکس می‌افزاید: «او مشخصا به تناقض بنیادین آگاه است: از یک سو، رشد نامحدود نیروهای مولده و افزایش ثروت که، در عین حال، شامل کالاها است و باید به پول نقد بدل شود؛ از سوی دیگر، این نظام بر بنیان این واقعیت بنا شده که توده‌ی تولیدکنندگان محدود به ضرورت‌های خود است. از این رو، طبق نظریات سیسموندی، بر خلاف ریکاردو، بحران‌ها تصادفی نیستند که طغیان‌های ضروری هستند (که در سطحی بزرگ و در دوره‌هایی مشخص صورت می‌گیرند) از دل تناقضات ساری و جاری.»

مارکس ضمن پذیرفتن درافزوده‌ی بزرگ سیسموندی

نرخ سود

سرمایه‌ی خود را به سایر کشورها وام دهند تا بازاری برای کالاهای خود ایجاد کنند.»

«مازاد تولید، نظام اعتباری و ... شیوه‌هایی هستند که تولید سرمایه‌داری از طریق آن‌ها می‌کوشد مرزهای خود را پشت سر بگذارد و فرای محدوده‌های خود تولید کند... این‌جا است که بحران در می‌گیرد و همزمان آنرا فراسوی محدوده‌ها پیش می‌برد و او می‌دارد چکمه‌های هفت فرسخی به پا کند تا به رشدی از نیروهای مولده برسد که درون محدوده‌های خود آن تنها با کندی بسیار می‌توان به آن دست یافت.»

مارکس این نکته را در طول نوشته‌های خود دوباره و دوباره تکرار می‌کند. «مازاد تولید مشخصا با قانون عمومی تولید سرمایه مشروط می‌شود: تولید تا سقفی که نیروهای مولده معین کرده‌اند، یعنی استثمار حداکثری کار، با میزان مشخصی از سرمایه بی‌هیچ توجهی به محدوده‌های واقعی بازار یا نیازی که پشت آن قابلیت پرداخت باشد.»

روند بازتولید

مارکس مجددا در جلد دوم «سرمایه» توضیح می‌دهد: «میزان انبوه کالاهایی که تولید سرمایه‌داری به میان می‌آورد با وسعت این تولید و نیاز آن به گسترش مداوم تعیین می‌شود و نه با محدوده‌ی از پیش تعیین‌شده‌ی عرضه و تقاضا و ارضای نیازها. تولید انبوه به غیر از سایر سرمایه‌داران صنعتی تنها می‌تواند تجار عمده‌فروش را به عنوان خریداران بلافاصله‌ی خود داشته باشد. درون محدوده‌هایی مشخص، روند بازتولید می‌تواند در سطحی یکسان یا گسترش‌یافته ادامه یابد، با این‌که کالاهای خارج شده از آن در واقع به مصرف فردی یا مولد نمی‌رسند. مصرف کالاهای جزو چرخه‌ی سرمایه‌ای که از آن می‌آیند نیست. مثلا، به محض این‌که نخ فروخته می‌شود، چرخه‌ی ارزش سرمایه‌ی نهفته در آن می‌تواند از ابتدا آغاز شود که در ابتدا ربطی به عاقبت نخ پس از فروخته شدن ندارد. تا زمانی که محصول فروخته شود، همه چیز، تا جایی که به تولید‌گر سرمایه‌دار برمی‌گردد، مسیر معمول خود را طی می‌کند. چرخه‌ی ارزش سرمایه که او آنرا نمایندگی می‌کند قطع نشده.»

مارکس سپس توضیح می‌دهد که این گسترش تکمیل کل روند بازتولید را ممکن می‌سازد. اما کالاهای هم‌انبار می‌شوند و نفروخته روی دست تجار فروشنده می‌مانند و در بازار باقی

بعضی‌ها به اشتباه گرایش نزولی نرخ سود را دلیل واقعی بحران سرمایه‌داری می‌دانند اما این صحیح نیست و مارکس هرگز چنین نمی‌پنداشت. این بدون شک گرایش مهمی در سرمایه‌داری است اما به عنوان گرایشی طولانی‌مدت عمل می‌کند که بر نظام سایه می‌افکند. مارکس خود با کلماتی بسیار دقیق توضیح داد که عواملی متضاد این قانون را به گرایش بدل می‌کنند و از آن با عبارت «یگانه‌ی» این قانون دولبه نام برد. او در ادامه توضیح داد: «این قانون بدین‌سان تنها به عنوان گرایشی عمل می‌کند که اثر آن تنها تحت شرایطی مشخص و خاص و در طول دوره‌های طولانی تعیین‌کننده است.»

دوره‌هایی طولانی موجود بود که نرخ سود در حال نزول بود. این در مورد اواخر دوره‌ی طولانی شکوفایی سرمایه‌داری در پیامد جنگ جهانی دوم صدق می‌کرد. اما در ۳۰ سال گذشته دوره‌هایی طولانی داشتیم که در آن نرخ سود در حال صعود بود. از این رو، برای توضیح بحران باید به جای دیگری نگاه کنیم و مارکس در نوشته‌های گسترده‌ی خود در باب اقتصاد سیاسی چنین می‌کند. مارکس در «نظریه‌های ارزش افزوده»، که انگلس آنرا جلد چهار «سرمایه» نامید، تناقض بنیادین پیش روی سرمایه‌داری را به روشنی ترسیم می‌کند:

«این واقعیت که تولید بورژوازی طبق قوانین ساری و جاری خودش، ناچار است که، از یک سو، نیروهای مولده را جوری رشد دهد که انگار تولید بر بنیان اجتماعی تنگ و محدودی قرار نگرفته بود و در عین حال، از سوی دیگر، تنها درون همین محدوده‌های تنگ قادر به رشد این نیروها است، عمیق‌ترین و پنهان‌ترین دلیل بحران است. دلیل تناقضات آشکاری که تولید بورژوازی درون آن‌ها پیش برده می‌شود و حتی با نگاهی گذرا نشان می‌دهند که تنها شکلی موقتی و تاریخی است. «این واقعیت را سیسموندی، برای مثال، با زمختی اما به صحت، تناقضی بین تولید برای نفس تولید و توزیع می‌داند که رشد مطلق بهره‌وری را غیرممکن می‌سازد.»

مارکس بارها گفت دلیل غایی بحران سرمایه‌داری مازاد تولید است. اما منظور از این مازاد تولید نسبت به آنچه مردم نیاز دارند یا می‌خواهند نیست. در اقتصاد بازار منظور از مازاد تولید تنها نسبت به آن چیزی است که می‌توان آنرا برای سود فروخت. مارکس توضیح داد: «مثلا انگلیسی‌ها مجبورند

می‌مانند. مارکس می‌نویسد: « یک جریان از کالاها اکنون دنبال جریانی دیگر را می‌گیرد و در آخر معلوم می‌شود که جریان قبلی تنها به ظاهر با مصرف از میان رفته بود. سرمایه‌های کالایی اکنون بر سر فضا در بازار با یکدیگر رقابت می‌کنند. دیررسیده‌ها کمتر از قیمت می‌فروشند که مبادا جنس روی دست‌شان باد کند. جریان‌های قبل‌تر کالا هنوز به پول حاضر بدل نشده‌اند و پرداخت بدهی آن‌ها عقب افتاده. مالکین‌شان باید خود را ورشکسته اعلام کنند یا با هر قیمتی که شد بفروشند تا پول پرداخت بدهی را داشته باشند. اما این فروش به هیچ وجه ربطی به وضعیت واقعی تقاضا ندارد. تنها مربوط به تقاضا برای پرداخت می‌شود و به ضرورت مطلق تبدیل کالا به پول. در این نقطه است که بحران درمی‌گیرد. بحران ابتدا نه در کاهش مستقیم تقاضای مصرف‌کنندگان، یعنی تقاضای مصرف فردی، که در کاهش شمار مبادلات سرمایه، یعنی در روند بازتولید سرمایه، نمایان می‌شود. »

همین نکته مجدداً در جلد سوم سرمایه هم تکرار می‌شود و در این‌جا مارکس (یک بار دیگر) بر تناقض بنیادین شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تأکید می‌کند: « دلیل‌نهایی تمام بحران‌های واقعی همیشه فقر و مصرف محدود توده‌ها است در تضاد با جهت‌گیری تولید سرمایه‌داری به سوی توسعه‌ی نیروهای مولده به گونه‌ای که انگار تنها قدرت مصرف مطلق جامعه، آن‌ها را محدود می‌کند. »

مازاد تولید

بعضی افراد «باهوش» سعی می‌کنند این توضیح آشکار بحران را اینگونه دور بزنند که مدعی شوند این گفته‌ی مارکس جمله‌ای مجزا از بقیه‌ی نوشته، «شرح» و یا «تنها گفته‌ای سخن‌ورانه» بوده است. اما حتی سرسری‌ترین بررسی نوشته‌های او نشان می‌دهد که چنین نیست. این توضیح نه تنها عبارتی مجزا و اتفاقی نیست که در واقع مطلقاً در محور نظریه‌ی بحران مارکس قرار دارد. بنیان این نظریه نه بر پایه‌ی نظریه‌ی «کمبود مصرف» (که در بهترین حالت، کاملاً یک‌طرفه است) که بر تناقض محوری مازاد تولید در نظام سرمایه‌داری بنا شده. مارکس و انگلس مدت‌ها پیش در «مانیفست کمونیست» هم به این علت اشاره کرده بودند و مازاد تولید را بیماری شایعی دانسته بودند، «که، در دوره‌های پیشین، خزعل به نظر می‌رسید - بیماری مازاد تولید.»

این کسی به جز یوجین دورینگ رویونیست نبود که توضیح «کمبود مصرف» گرای بحران را قرض کرد و مبتذل ساخت و در مقابل نظریه‌ی مازاد تولید مارکس قرار داد. انگلس می‌گوید: «رودبرتوس آن‌را از سیستم‌داری گرفت و جناب دورینگ به نوبه‌ی خود، به سبک مبتذل‌ساز رایجش، آن‌را از رودبرتوس رونوشت کرده.»



این به عهده‌ی انگلس بود که، در همکاری با مارکس، افکار غلط پروفیسور دورینگ را، از جمله فکر «کمبود مصرف»، کنار بزند. پاسخ به قدری جامع بود که سلسله مقالاتی که در این مورد در نشریات حزبی آلمان چاپ شد به زودی به کتابی با عنوان «آنتی دورینگ» بدل شد که اولین بار در سال ۱۸۷۸ منتشر شد و به عنوان یکی از کلاسیک‌های بنیادین تفویری مارکسیستی شناخته می‌شود.

نکته‌ی قابل توجهی است که توضیحات موجود در «آنتی دورینگ» در مورد بحران سرمایه‌داری حتی یک اشاره هم به گرایش نزولی نرخ سود نمی‌کنند. بله، نه حتی یک کلمه‌ی واحد - حتی «گفته‌ای سخن‌ورانه» هم در این مورد پیدا نمی‌شود. بعضی «مارکسیست‌های» دانشگاهی از این سکوت به شدت آزرده‌اند. آن‌ها اینقدر آزرده‌خاطر شده‌اند که حتی سعی کردند بگویند دیدگاه‌های انگلس مطابق با مارکس نبود و، به بیان دیگر، انگلس واقعا مارکسیست نبود!

نمونه‌وار این نظریات را پروفیسور ام. سی. هوارد و جی.ئی. کینگ (استاد ارشد اقتصاد) مطرح می‌کنند که در کتاب خود، «تاریخ اقتصاد مارکسی»، ما را مطلع می‌سازند که انگلس «افکار مارکس را به سیاق ممتاز خود تفسیر می‌کرد» و «در ارائه‌ی نظریه‌ی جامعه‌ی از بحران اقتصادی، بهتر از مارکس عمل نکرد». این منتقدین خردمند سپس ما را مطلع می‌سازند که: «در واقع، انگلس با بی‌توجهی به گرایش نزولی نرخ سود، شاخه‌ی مهمی از نظریه‌ی بحران مارکس را رد کرد، گرچه تقریباً تمام اقتصاددانان مارکسی پیش از سال ۱۹۲۹ در این مورد همراه او بودند.» آنان سپس نتیجه‌گیری می‌کنند که «هنوز جنجالی در این مورد برقرار است که آیا اندیشه‌های بعدی خود او (انگلس) را می‌توان «انگلسیسم» ممتازی دانست که با جبرگرایی و کاربست خرد علمی طبیعی به مطالعه‌ی تاریخ بشری مجزا از فلسفه و روش‌های تحلیلی مارکس و متضاد با آن‌ها است... قابل تصور است که انگلس با تصمیمی آگاهانه آن دسته از نوشته‌های مارکس را که جهت انسان‌گرایانه داشتند سرکوب کرد چرا که (در دهه‌ی ۱۸۸۰) همدلی چندانی با آن‌ها نداشت.»

این‌ها اتهاماتی بی‌بنیان و جعلی هستند که هیچ ربطی به حقیقت ندارند اما در دانشگاه‌ها آن‌ها را مثل غیبت و شایعات نازل از این دست به آن دست می‌گردانند. این‌ها بخشی از جهان آکادمیک هستند که از مارکسیسم جدا است اما می‌کوشد با خلق تفاوت بین مارکس و انگلس جای پای برای خود باز کند. آن‌ها شاید تمام کتاب‌های لازم را خوانده باشند اما دیدگاه‌هایشان چندان به درد مارکسیست‌ها یا هر کس دیگری که خواهان توضیح علمی باشد نمی‌خورد.

اما آیا می‌توانیم بپذیریم که انگلس دیدگاه‌های مارکس در مورد اقتصاد را درست نفهمیده بود یا غلط جلوه می‌داد - در این مورد، در اثر کلاسیک خود، «آنتی دورینگ»؟ خیر، چنین ادعایی واقعیت ندارد و این عدم واقعیت دلیل راسخی دارد: این کتاب توسط انگلس نوشته شده اما پیش‌نویس کامل آن‌را مارکس خواند و تایید کرد و یک بخش کامل آن‌را هم خودش نوشت. مارکس کدام بخش این کتاب را نوشت؟ انگلس تمرکز خود را بر فلسفه، تاریخ و علم قرار داد و این خود مارکس بود، که به اعتراف انگلس، بخش طولانی مربوط به نظریه‌ی اقتصادی در «آنتی دورینگ» را نوشت. از آن‌جا که این کتاب بیش از ده سال پس از تکمیل پیش‌نویس «سرمایه» نوشته شد و از آن‌جا که مارکس حدود پنج سال پس از انتشار آن درگذشت، بخش مربوط به اقتصاد در «آنتی دورینگ» را می‌توان آخرین اندیشه‌های مارکس در مورد بحران سرمایه‌داری تلقی کرد. این‌ها بدون شک آخرین نوشته‌های او در این مورد هستند.

آنتی دورینگ

ما در مقاله‌ای آتی به گرایش نزولی نرخ سود می‌پردازیم اما فعلاً همین قدر کافی است که اشاره کنیم دیدگاه‌های مطروحه در «آنتی دورینگ» نمایانگر موضع هم مارکس و هم انگلس هستند که علیرغم تمام تلاش‌های رویزونیست‌ها برای معکوس نمایان کردن آن‌ها، یکسان بودند. بیایید ببینیم انگلس (و مارکس) در «آنتی دورینگ» چه نوشتند.

نویسنده توضیح می‌دهد: «دیدیم که بی‌نقص بودن روزافزون ماشین‌آلات مدرن توسط هرج و مرج تولید اجتماعی به قانونی اجباری بدل می‌شود که هر سرمایه‌دار کارخانه‌دار را و می‌دارد همیشه ماشین‌آلات خود را بهبود بدهد و همیشه نیروی مولده‌ی آن‌را افزایش دهد. صرف امکان گستراندن عرصه‌ی تولید برای او به قانون اجباری مشابهی بدل می‌شود. نیروی گسترده و عظیم صنعت مدرن، که نیروی گازها در مقایسه با آن بازیچه‌ای بیش نیست، اکنون برای ما ضرورتی برای گسترش هم کیفی و هم کمی جلوه می‌کند که هیچ مقاومتی را یارای مقابله با آن نیست.»

نویسنده پس از شرح رشد بی‌امان نیروهای مولده در سرمایه‌داری، که قوانین اجباری آن‌را پیش می‌برند، به توضیح آن تناقض سرمایه‌داری برمی‌گردد که گریبانگیر نظام سرمایه‌داری است: یعنی تولید مداوم کالاها که نهایتاً با محدوده‌های بازار تصادم می‌کنند. انگلس توضیح می‌دهد: «این مقاومت را مصرف، فروش و بازار برای محصولات صنایع مدرن در اختیار می‌گذارند. اما ظرفیت گسترش طولی و عرضی بازارها اساساً تحت قوانینی متفاوت است که با نیروی بسیار کم‌تری عمل می‌کنند.»

انگلس (و مارکس) در این جا شرح شکافی را می دهند که بین تولید و مصرف باز می شود و با قوانینی متفاوت عمل می کند. بعضی از این قوانین پایدارتر از بقیه هستند. انگلس توضیح می دهد: «گسترش بازارها نمی تواند همگام با گسترش تولید پیش برود. تصادم ناگزیر می شود... تولید سرمایه داری «دور باطل» دیگری به ارمغان آورده است.» او در مقدمه‌ی خود به «سرمایه» در نوامبر ۱۸۸۶ هم به همین نکته اشاره می کند: «نیروی مولده در ابعاد هندسی افزایش می یابد اما گسترش بازار در بهترین حالت با نرخ حسابی.»

پس مشخصه‌ی بحران‌های نظام سرمایه داری چیست؟ انگلس توضیح می دهد: «مشخصه‌ی این بحران‌ها به قدری روشن است که فوریه دقیقاً به هدف زد وقتی که اولی را بحران ابرفراوانی خواند.» به بیان دیگر، بحران‌های مازاد تولید.

این تنها تکرار حرفی است که مارکس در جای دیگری توضیح داده بود. مثلاً او در جلد اول «سرمایه» می گوید: «قدرت عظیم نهفته در نظام کارخانه، که با آن گسترش سریع می یابد و وابستگی آن نظام به بازارهای جهان، ضرورتاً به تولید تب‌آلود می انجامد و در پی آن بازارها بیش از حد پر می شوند و آن‌گاه انقباض بازارها به فلج کردن تولید می انجامد. حیات صنعت مدرن به سلسله‌ای از دوره‌ها بدل می شود: فعالیت معتدل، رفاه، مازاد تولید، بحران و رکود.»

انگلس در توضیح تئوری مارکسیستی بحران تلاش یوجین دورینگ برای توضیح بحران‌ها با «کمبود مصرف توده‌ها» را ناپدید می کند. انگلس تمایز روشنی بین «کمبود مصرف» (که همیشه در جامعه‌ی طبقاتی، در نتیجه‌ی فقر توده‌ها، موجود بوده) و پدیده‌ی مازاد تولید، که تنها در سرمایه داری صورت می گیرد، قائل می شود.

ارزش مصرف

جوامع پیشا سرمایه داری اقتصادهای طبیعی بودند که اساساً بر تولید ارزش مصرف بنا شده بودند. پدیده‌ی مازاد تولید در این جوامع ناشناخته بود و مشکل آن دقیقاً برعکس بود: یعنی مشکل کمبود مصرف که علتش کمبود ارزش مصرف در نتیجه‌ی سطح پایین نیروهای مولده و صنایع طبیعی (خشکسالی، طاعون، بیماری‌های واگیردار و...) و همچنین جنگ، که بلای جان این جوامع بود، بود.

مازاد تولید، بدین سان، مخصوص سرمایه داری است و در هیچ جامعه‌ی دیگری وجود ندارد. ریشه‌ی آن قوانین پرهرج و مرج اقتصاد بازار و تولید کالا است. در سرمایه داری، نیروهای مولده تا جایی متحول شده‌اند که می توانند، در صورت برنامه ریزی و سازمان دهی عقلانی تولید، به کلی نیازهای ساده‌ی جامعه را راضی کنند. این نیروها به کلی از محدوده‌های نظام سرمایه داری و مالکیت خصوصی فراتر رفته‌اند.

بر بنیان برنامه‌ی عقلانی تولید، بازدهی کار و به همراه آن، استانداردهای زندگی اکثریت عظیم جامعه می تواند در مدت زمانی به نسبت کوتاه وسیعاً افزایش یابد. مشکل این‌جا است که در نظام سرمایه داری تولید برنامه‌ای عقلانی ندارد و هدفش حداکثرسازی سود، در سلطه‌ی نیروهای کور بازار، است. در این‌جا با تناقض بین تولید اجتماعی و دریافت فردی روبرو هستیم، یعنی سرمایه داران ثروتی که با کار اجتماعی طبقه‌ی کارگر تولید شده دریافت می کنند.

مازاد تولید در سرمایه داری از این رو صورت می گیرد که انگیزه‌ی نامحدود گسترش تولید منظم به تصادم با مرزهای محدود اقتصاد بازار می رسد. خیلی‌ها هستند که چیزهایی را می خواهند و به آن‌ها نیاز دارند اما پول خریدشان را ندارند. به قول اقتصاددانان بورژوا، آن‌ها فاقد «تقاضای موثر» هستند. این پدیده‌ی عجیب (مازاد تولید)، یعنی وقتی مازاد کالاهایی که برای فروش تولید شده‌اند نمی توانند فروخته شوند، در نهایت ریشه در این واقعیت دارد که طبقه‌ی کارگر خود نمی تواند ارزش کامل آن‌چه تولید می کند، خریداری کند. سود، کار پرداخت نشده‌ی طبقه‌ی کارگر است. این وضعیت از هر نقطه نظر عاقلانه‌ای غیرعاقلانه است اما هرج و مرج اقتصاد بازار و ساختار طبقاتی جامعه‌ی سرمایه داری است که آن را رقم می زند. «کمبود مصرف» نیز در سرمایه داری موجود است و هر عضو طبقه‌ی کارگر می تواند بر آن شهادت دهد. ارزش اضافه نمی تواند از دستگاه‌ها یا ساختمان‌ها بیاید که تنها ارزش خود را به کالاها منتقل می کنند. تنها کار انسانی است که می تواند ارزش جدید تولید کند. طبقه‌ی کارگر در دستمزد خود ارزش کمتری از آن‌چه تولید می کند، دریافت می کند. این کار پرداخت نشده منبع ارزش اضافه است و سرمایه دار آن را دریافت می کند. کارگران هرگز نمی توانند آن‌چه خود تولید می کنند خریداری کنند چرا که تنها آنقدر پول می گیرند که خود و خانواده‌هایشان را حفظ کنند. چنان‌که مارکس توضیح داد، مساله این نیست که توضیح دهیم چرا وارد بحران می شویم بلکه چرا، در نتیجه‌ی این اوضاع، شاهد بحران دائمی در سرمایه داری، از همان روز اول، نیستیم.

اما، نظام سرمایه‌داری این مشکل «تقاضای» ناکافی را با تقسیم اقتصاد به دو بخش دور می‌زند: بخش اول، که کالاهای مصرفی تولید می‌کند و بخش دوم که کالاهای سرمایه (ابزار تولید) تولید می‌کند.

مارکس توضیح می‌دهد: «بخشی از سرمایه‌داران کالاهایی تولید می‌کنند که مستقیماً توسط کارگران مصرف می‌شوند. بخشی دیگر کالاهایی تولید می‌کنند که یا تنها به صورت غیرمستقیم توسط آنها مصرف می‌شود (مثلاً تا جایی که بخشی از سرمایه‌ی لازم برای تولید ضروریات هستند، همچون مواد اولیه، دستگاه‌آلات و...) و یا کالاهایی که کارگران اصلاً مصرف نمی‌کنند و تنها وارد درآمد غیرکارگران می‌شوند.»

تا جایی که طبقه‌ی سرمایه‌دار، که ارزش اضافه را دریافت می‌کند، آن را دوباره برای خرید دستگاه‌آلات جدید، ساختمان و زیرساخت‌های کلی سرمایه‌گذاری کند، نظام پیشروی می‌کند اما تنها با هزینه‌ی آماده کردن شرایط برای بحران جدید مازاد تولید. به بیان دیگر، نظام سرمایه‌داری بازار خود را از طریق تعامل بین دو بخش تولید ایجاد می‌کند و موقتاً بر این تناقض نهفته غلبه می‌کند. تنها مشکل این‌جا است که این ظرفیت افزوده کالاهای مصرفی حتی بیشتری تولید می‌کند که نهایتاً امکان فروختن‌شان نیست و وارد بحران جدیدی می‌شوم. اما سقوط ارزش‌های سرمایه در نتیجه‌ی رکود اقتصادی بنیان دوره‌ی جدیدی از شکوفایی را فراهم می‌کند که به نوبه‌ی خود، تناقضات را در سطحی بالاتر بازتولید می‌کند. این در نظام سرمایه‌داری شکل دوره‌های شکوفایی و رکود اقتصاد را می‌گیرد.

گسترش نامحدود

فقدان قدرت خرید طبقه‌ی کارگر بدین‌سان تنها یک سوی معادله است. مهم‌تر از آن انگیزه‌ی مداوم سرمایه‌دار برای گسترش نامحدود، با بازگرداندن ارزش اضافه‌ای که از کار پرداخت نشده‌ی طبقه‌ی کارگر استخراج کرده، است. این تناقض دیالکتیک در قلب نظام سرمایه‌داری است. این انگیزه‌ی بی‌حد و حصر برای انباشت و تولید دیر یا زود با محدوده‌های مصرف تصادم می‌کند. در این‌جا نظامی داریم که چنان‌که مارکس توضیح می‌دهد، تولید را برای صرف تولید انجام می‌دهد و انباشت را برای صرف انباشت. سرمایه‌دار برای فروش این سیل کالاها وادار می‌شود قیمت‌هایش را تا زیر قیمت تولید پایین بکشد که نتیجه‌ی آن ضرر، کاهش سود و احتمالاً ورشکستگی است. این‌گونه سرمایه‌داران ضعیف‌تر از صحنه بیرون می‌شوند و اوضاع آماده‌ی شکوفایی اقتصادی جدیدی می‌شود که بر بنیان نرخ سودی بالاتر قرار دارد.

انگلس توضیح می‌دهد: «کمبود مصرف توده‌ها، محدودیت مصرف توده‌ها به آنچه برای حفظ و بازتولیدشان ضروری است، پدیده‌ی جدیدی نیست. از وقتی که طبقات استثمارگر و استثمارشونده بوده‌اند، همین وجود داشته است.» اما بحران مازاد تولید پدیده‌ی جدیدی است که تنها در نظام تولید سرمایه‌داری ظهور کرده است. انگلس در ادامه می‌گوید: «بدین‌سان، با این‌که کمبود مصرف هزاران سال است پدیده‌ای حاضر بوده است... (این توضیح نمی‌دهد که چرا بحران‌ها امروز وجود دارند و یا چرا در گذشته وجود نداشتند.) او سپس دلیل بحران در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را با «کاهش عمومی بازارها» توضیح می‌دهد «که در نتیجه‌ی مازاد تولید، که تنها پدیده‌ی پنجاه سال گذشته است، حاصل می‌شود و خود را به صورت بحران نشان می‌دهد.»

نظریه‌ی مارکسیستی بحران بر بنیان تناقضی دیالکتیکی قرار گرفته است: انگیزه‌ی نامحدود برای تولید که خاص شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است، به همراه مصرف محدود توده‌ها که در نتیجه‌ی موقعیت اجتماعی آنها است. سرمایه‌داری در نتیجه مثل آدمی است که روی شاخه‌ی درختی نشسته و بن می‌برد. سرمایه‌دار با استخراج ارزش اضافه‌ی بیشتر و بیشتر از طبقه‌ی کارگر، بازار را در عین حال می‌سازد و نابود می‌کند و همزمان می‌کوشد دستمزدها را در حداقل نگاه دارد. انگلس توضیح می‌دهد: «آن بخشی که سهم طبقه‌ی کارگر است (حساب‌شده برای هر نفر) یا تنها به کندی و با میزان کم رشد می‌یابد و یا اصلاً رشد نمی‌کند و تحت شرایطی خاص حتی سقوط می‌کند.» این به نوبه‌ی خود سد راه گسترش بازار و در نتیجه، تحقق ارزش اضافه می‌شود که در دوره‌ی حاضر، مملو از ریاضت اقتصادی طولانی‌مدت، شاهد آن هستیم.

پایین کشیدن دستمزدها

سرمایه‌داران به مثابه‌ی کل طبیعتاً خواهان گسترش بازار هستند. هر یک سرمایه‌دار دلشاد می‌شود که ببیند تمام رقبا دستمزد کارگران را افزایش می‌دهند تا تقاضا را بالا ببرند. اما به کارگران خودشان که می‌رسد، مصمم هستند دستمزدها را پایین نگاه دارند تا هزینه‌ها را کاهش و سود را افزایش دهند. در نتیجه سرمایه‌داران، با انگیزه‌ی رقابت، همگی تلاش می‌کنند دستمزدها و بدین‌سان تقاضا را پایین بکشند. انگلس توضیح می‌دهد: «محصول حاکم بر تولیدکنندگان است.» آنها همه در این تناقض سرمایه‌داری گیر می‌آیند. انگلس در ضربه‌ای علیه دورینگ می‌گوید: «واقعاً جسارت زیادی می‌خواهد که رکود و ایستایی کامل بازارهای نخ و پارچه را در نتیجه‌ی کمبود مصرف توده‌های انگلستان بدانیم و نه مازاد تولید صاحبان کارخانه‌های ریسندگی انگلستان.» باید توضیح داد که این دیدگاه هیچ اشتراکی با مواضع مکاتب مختلف

اقتصاددانان بورژوا که معروف به «کمبود مصرف‌گرایان» هستند، بخصوص کنزی‌ها، ندارد.

مارکس خود در جلد دوم سرمایه، که حدود ده سال پیش از «آنتی دورینگ» نوشته شده، مفهوم «کمبود مصرف» به عنوان دلیل بحران را به انتقاد کشیده بود. او توضیح داد که صرف مصرف (یا فقدان آن) دلیل بنیادین نیست. اگر چنین بود، مشکل را می‌شد با افزایش قدرت خرید توده‌ها حل کرد. این دقیقاً همان استدلال غلط کنزی‌ها است. مارکس این گمان را اینگونه پاسخ می‌دهد:

«این همان گویی محض است که بگوییم بحران‌ها در نتیجه‌ی کمبود مصرف موثر (یا مصرف‌کنندگان موثر) باعث می‌شوند. نظام سرمایه‌داری شیوه‌ی مصرف دیگری به جز مصرف موثر نمی‌شناسد. این که کالاها قابل فروش نیستند به این معنی است که خریدار موثری، یا در واقع مصرف‌کننده‌ای، برایشان پیدا نشده (چرا که کالاها در تحلیل نهایی برای مصرف مولد یا فردی خریده می‌شوند.)»

او در ادامه می‌گوید: «اما اگر آدم بخواهد با گفتن این که طبقه‌ی کارگر میزان کمی از محصول خود را دریافت می‌کند و اگر این میزان افزایش یابد و در نتیجه دستمزدها افزایش یابد، رفع شر می‌شود، و اینگونه بکوشد به این همان گویی، قیافه‌ای از توجیهی عمیق‌تر بدهد، می‌توانیم پاسخ دهیم که بحران‌ها همیشه دقیقاً در چنین دوره‌ای تدارک دیده می‌شوند که دستمزدها عموماً افزایش می‌یابند و طبقه‌ی کارگر در واقع سهم بیشتری از آن بخش محصول سالیانه که برای مصرف، تولید شده، دریافت می‌کند. از نقطه نظر این هواداران عقل سلیم منطقی و «ساده» (!) چنین دوره‌ای باید بحران را از میان ببرد.» به بیان دیگر، دستمزدها معمولاً در اوج دوره‌ی شکوفایی (کمی پیش از رکود در اقتصاد)، که معمولاً کمبود عرضه‌ی کارگران موجود است، افزایش می‌یابند. در نتیجه، فقدان تقاضای واقعی بحران مازاد تولید به حساب بیاید.

این دقیقاً کنزی‌ها هستند که باور دارند بحران‌ها در نتیجه‌ی فقدان «تقاضای موثر» («کمبود مصرف») ایجاد می‌شوند و دستمزدها یا خرج دولتی باید افزایش بیابد تا مشکل حل شود. رفورمیست‌های چپ اغلب این استدلال کنزی را به عنوان راه‌حل بحران حاضر پیش می‌گذارند. گرچه ما بدون شک طرفدار افزایش دستمزدها هستیم، این فکر که اینگونه می‌توان بحران سرمایه‌داری را حل کرد به کلی غلط است. در واقع، افزایش دستمزدها تنها باعث کاهش سود سرمایه‌داران می‌شود و آن‌ها را به کاهش سرمایه‌گذاری و تولید وادار می‌کند و اینگونه آثار این اقدام را لغو می‌کند. خلق تقاضا از میان

زمین و هوا غیرممکن است. قوانین سرمایه‌داری را نظام تولید کالا، از جمله نیروی کار، تعیین می‌کند. فراخوان به دولت برای «ایجاد» تقاضا نیز خام‌خیالی است. تلاش برای استفاده از چاپخانه برای «ایجاد» پول، بدون افزایش تولید، تنها به انگیزش تورم و کاهش درآمد کارگران می‌انجامد. تنها دیگر راه دولت برای افزایش خرج، حذف بخش دیگری از ارزش اضافه از طریق مالیات است. مجدداً، این یا به معنی کاهش سود است که سرمایه‌داران را از سرمایه‌گذاری باز می‌دارد و یا مالیات بر طبقه‌ی کارگر که مصرف را کاهش می‌دهد و اینگونه تقاضا را کاهش می‌دهد. اگر آن‌ها دست به وام گرفتن بزنند، تامین مالی از راه کسری بودجه مجبور می‌شوند وام را با بهره‌اش پس بدهند. در آخر کار، چنین راه‌حلی تنها مشکلات سرمایه‌داری را شدت می‌بخشد و حل نمی‌کنند. این گیری دوطرفه است.

انگلس می‌گوید: «کل ساز و کار شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تحت فشار نیروهای مولده، مخلوق خودش، از هم می‌پاشد. دیگر قادر نیست تمام این توده‌ی ابزار تولید را به سرمایه بدل کند. آن‌ها بیکار می‌مانند و دقیقاً به همین علت لشکر ذخیره‌ی کار نیز باید بیکار بماند. ابزار تولید، ابزار معاش، کارگران در دسترس، تمام عناصر تولید و ثروت عمومی به وفور حاضرند. اما «وفور ریشه‌ی نگرانی و نیاز می‌شود» (فوریه) چون دقیقاً همان چیزی است که تحول ابزار تولید و معاش به سرمایه را سد می‌کند.» انگلس در اواخر زندگی خود باری دیگر به تناقضات بنیادین سرمایه‌داری بازگشت و این در مقدمه‌ی سال ۱۸۹۱ او به کتاب «کار مزدی و سرمایه»ی مارکس است. این خطوط را می‌شد برای شرح بحران امروز جهان نوشت. همین است که آخرین کلام در موضوع بحران را به او می‌سپاریم:

«این بازدهی کار انسانی که هر روز افزایش می‌یابد و تا حدودی بی‌سابقه است در نهایت به تخصیص می‌انجامد که در آن اقتصاد سرمایه‌داری امروز باید از میان برود. در یک طرف، ثروت‌های بی‌اندازه و ابرفراوانی محصولات را داریم که خریداران قابلیت دسترسی به آن‌ها را ندارند؛ از سوی دیگر، پرولتریزه شدن توده‌ی عظیم جامعه که تبدیل به کارگران مزدی می‌شوند و دقیقاً به همین علت قادر به دریافت این فرا-فروانی کالاها برای خود نیستند. تقسیم جامعه به طبقه‌ی کوچک و بسیار ثروتمند و طبقه‌ی بزرگ و بی‌مالیات از کارگران مزدی به جامعه‌ای می‌انجامد که در حالی از ابرفراوانی خود رنج می‌بیند که اکثریت عظیم اعضای آن در مقابل نیاز شدید محافظت بسیار کمی دارند و یا اصلاً چنین محافظتی ندارند. این اوضاع هر روز وهن‌تر می‌شود - و هر روز، غیرضروری‌تر. باید آن‌را از میان برد و می‌توان آن‌را از میان برد.»

هوگو چاوز دیگر در میان ما نیست. آرمان آزادی، سوسیالیسم و بشریت یکی از حامیان شجاعش را از دست داده است. او

هوگو چاوز مرده است: مبارزه برای سوسیالیسم ادامه دارد!

ترجمه‌ی آرش عزیزی

و این احساس که برای اولین بار زمام روزگار به دست مردم کارگر عادی و فقرا بود. او نماینده‌ی انسانی است که در مقابل امپریالیسم و اولیگارشی ایستاد.

بعضی ناظرین سطحی بورژوایی می‌گویند توده‌ها از این رو عاشق چاوز بودند که او از طریق برنامه‌ای اجتماعی (میسون‌ها) سطح زندگی آن‌ها را بهبود بخشید. البته که این نقش مهمی دارد. اما قضیه فراتر از این‌ها است، این دستاوردهای اجتماعی، که در چشمگیری‌شان شکی نیست، از طریق مبارزه به دست آمدند. توده‌ها در چندین و چند مورد باید برای دفاع از انقلاب در مقابل اولیگارشی ضدانقلابی و امپریالیسم دست به بسیج توده‌ای در خیابان‌های می‌زدند. این است که رابطه‌ی توده‌ها با رئیس‌جمهور را استوار ساخته.

بیایید از یاد نبریم که دیشب همگان نیز گریان نبودند. در محلات طبقات بالا در شرق کاراکاس، خیلی‌ها بوق ماشین‌هایشان را به صدا درآورده بودند و در میامی، اسکوالیدوهای ارتجاعی علنا پایکوبی می‌کردند. طبقه‌ی حاکمه و امپریالیسم از چاوز نفرت داشت و می‌خواست به سرعت هر چه تمام‌تر از شر او خلاص شود و این به همان دلایلی بود که توده‌ها را به حمایت از او وامی‌اشت.

تظاهرات‌های اندوه از دست دادن چاوز محدود به ونزوئلا نبود. در سراسر آمریکای لاتین، کارگران و دهقانان و سازمان‌هایشان تقدیر خود از این رهبر انقلابی را ابراز داشتند. حتی در فراسوی قاره‌ی خود او نیز سازمان‌های چپ و مترقی حمایت خود را اعلام داشته‌اند. شب گذشته در کاراکاس و بسیاری سایر شهرها، مردم شعار می‌دادند: «ما همه چاوز هستیم» و «چاوز زنده است!» هزاران نفر در میدان بولیوار گرد آمدند و به سوی قصر ریاست‌جمهوری میرافلورس راهپیمایی کردند و شعارهای مقاومت را فریاد زدند: «مردم متحد هرگز شکست نمی‌خورند»، «آنان باز نمی‌گردند» و «مبارزه ادامه دارد.»

مهمترین نکته همین‌جا است. توده‌ها می‌دانند که در جنگ هستند و در جنگ، هر تعداد سرباز که در نبرد کشته شوند، بقیه پا پیش می‌گذارند تا جایشان را پر کنند. هر اتفاقی بیافتد، مبارزه ادامه خواهد یافت. این پیغام خیابان‌های کاراکاس و تمام سایر شهرهای کوچک و بزرگ و روستاها است. ما با تمام قلب خود همدرد این اندوه صادقانه‌ی مردمی هستیم که آشکارا در خیابان‌های کاراکاس می‌گریند. اشک کارگران و مردم فقیر صمیمی است و خبر از احساسی خالص و صادقانه می‌دهد.



Hugo Chavez

بیانیه‌ی گرایش بین‌المللی مارکسیستی

در روز سه‌شنبه، ۵ مارس، در ساعت ۴:۲۵ بعدازظهر به وقت محلی درگذشت. خبر را مادورو، معاون رئیس‌جمهور، اعلام کرد. رئیس‌جمهور تنها ۵۸ سال داشت و ۱۴ سال بود که در قدرت بود. او دو سال است که با سرطان نبرد می‌کند اما خبر مرگش که اعلام شد، بهت‌آور بود.

تا خبر مرگ رئیس‌جمهور اعلام شد، مردم به میدانی بولیوار در مراکز شهرهای کوچک و بزرگ در سراسر کشور سرازیر شدند. گزارش‌های بسیاری از اشک ریختن یا سکوت مردم در خیابان‌ها خبر می‌دهد. جمع کثیری از مردم نگران بیرون بیمارستان نظامی در کاراکاس، جایی که چاوز درگذشت، گرد آمدند.

انفجار خودبخودی سوگواری به زودی به تظاهرات توده‌ای مقاومت بدل شد. مردم، مثل بسیاری موارد پیشین که در آن انقلاب با خطر مواجه بود، به خیابان‌های کاراکاس ریخته‌اند.

درک دلیل این انفجار پشتیبانی و احساسات دشوار نیست. چاوز در چشم توده‌ها نماینده‌ی انقلاب بود، نماینده‌ی بیداری خودشان به حیات سیاسی، نبردهای دهه‌ی گذشته

اما در کنار اشک واقعی توده‌ها، کسانی هم می‌بینیم که اشک‌های تمساح می‌ریزند.

ویلیام هیگ، وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، گفت از خبر مرگ «غمگین» شده است و افزود آقای چاوز «تاثیری پابرجا» بر ونزوئلا گذاشته است. بی‌بی‌سی امروز صبح مجبور شد اعتراف کند: «اوبا استفاده از ثروت نفت ونزوئلا برای پیگیری سیاست‌های سوسیالیستی به حمایت دیرپا میان فقرا و پیروزی‌های مکرر انتخاباتی دست یافت.» (بی‌بی‌سی نیوز، ۶ مارس). چه غریب است! آنانی که از چاوز متنفر بودند و هر چه از دست‌شان بر می‌آمد کردند تا وقتی زنده بود کنارش بنزند، حالا که مرده به هم‌نوابی کلیبی مسلکانه‌ی مدح‌گویی‌اش می‌پیوندند.

روی‌کرد واقعی امپریالیست‌ها را در گفته‌های اد رویس (نماینده‌ی جمهوری‌خواه کالیفرنیا)، رئیس کمیته امور خارجه‌ی مجلس آمریکا، می‌بینیم که در بیانیه‌ای مکتوب گفت: «هوگو چاوز مستبندی بود که مردم ونزوئلا را مجبور کرد در هراس زندگی کنند. مرگ او شکافی در ائتلاف رهبران چپ‌گرای ضدآمریکا در آمریکای جنوبی ایجاد می‌کند. خوب شد از دست این دیکتاتور خلاص شدیم.»

این ریاکاری، گفته‌های ناصادقانه و سخن‌وری‌های توخالی ربطی به ما ندارد. ما عزادار هوگو چاوز هستیم اما نباید بگذاریم اشک‌ها کورمان کنند. ما نباید به خود اجازه دهیم از مسیرمان کنار زده شویم. عزاداری که تمام شود، مبارزه باید ادامه پیدا کند. چاوز انتظار هیچ چیز کمتری نمی‌داشت. هوگو چاوز فردی مبارز بود. اگر امروز می‌توانست سخن بگوید، حرف‌های جو هیل، انقلابی سوئدی-آمریکایی، را تکرار می‌کرد: «ماتم نگیرید. سازمانده‌ی کنید!»

تحركات امپریالیسم

مقامات آمریکا بلافاصله کوشیدند مرگ هوگو چاوز را به عنوان فرصتی برای بازسازی رابطه‌ی آمریکا با ونزوئلا و تعقیب «اصلاحات معنادار دموکراتیک» در خود این کشور عرضه کنند. رئیس‌جمهور اوپاما وعده‌ی «فصلی جدید» در تاریخ این کشور آمریکای لاتینی را داد. آنان مرگ چاوز را «زمانی چالش‌برانگیز» اعلام کرده‌اند. اما نمی‌گویند چه کسی با چالش روبرو بود یا وقتی واشنگتن از «حمایت

از مردم ونزوئلا» می‌گوید بر چه چیزی بازتاکید می‌کند. نمی‌گویند منظورشان کدام مردم است. می‌گویند می‌خواهند رابطه‌ای سازنده با کاراکاس بسازند. اما ماهیت این رابطه را مشخص نمی‌کنند.

اوپاما که دم از «اصلاحات معنادار دموکراتیک» می‌زند منظورشان کنار زدن تمام فتوحات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی چهارده سال گذشته است. وقتی از «فصل جدید» در تاریخ ونزوئلا سخن می‌گویند منظورشان بازگشت به فصل تراژیک کهن تاریخ است، زمانی که ونزوئلا برده‌ی منافع امپریالیسم آمریکا و شرکت‌های بزرگ نفتی بود. این آژیرهای واشنگتن کسی را فریب نمی‌دهد. آنان که صحبت از «حمایت از مردم ونزوئلا» می‌کنند منظورشان حمایت از اپوزیسیون ضدانقلابی، بورژوازی و بخش‌هایی از جنبش بولیواری است که می‌خواهد با این آخری به معامله برسد.

هدف از این کلمات جذب جناح راست جنبش بولیواری است. آنان که سال‌ها است خواب «چاوزیسم بدون چاوز» را می‌بینند اکنون فرصتی برای عرض اندام پیدا کرده‌اند. این گرایش چیزی نیست مگر ستون پنجم بورژوازی درون جنبش بولیواری. آنان خطرناک‌ترین دشمنان انقلاب هستند.

دشمنان فی‌الحال می‌کوشند از این شرایط تراژیک استفاده کنند تا گمراهی را پراکنده کنند و علیه انقلاب دسیسه بچینند. ما تعهد می‌کنیم تا مبارزه برای دفاع از انقلاب بولیواری علیه دشمنان خارجی و داخلی‌اش را ادامه دهیم و تقویت بخشیم. از میان این دو، دومی خطرناک‌تر است.

اکنون چه؟

چشم‌اندازهای پیش‌رو چیست و وظایف مارکسیست‌ها کدامند؟ هوگو چاوز پیش از آن درگذشت که وظیفه‌ی بزرگی که پیش روی خود گذاشته بود تکمیل کند: به سرانجام رساندن انقلاب سوسیالیستی در ونزوئلا. اکنون این وظیفه‌ی کارگران و دهقانان (نیرو محرکه‌ی اصلی انقلاب بولیواری) است که این وظیفه را تا به انتها ببرند. ناکامی در این راه خیانت به میراث چاوز خواهد بود.

الیا خائوآ، وزیر امور خارجه، گفته انتخابات جدید ظرف ۳۰ روز برگزار می‌شود. نیکولاس مادورو نامزد «حزب سوسیالیست

متحد» خواهد بود. نیازی به گفتن نیست که مارکسیست‌ها برای پیروزی این حزب و شکست اپوزیسیون ضدانقلابی مبارزه می‌کنند. اما ما در عین حال باید کسب اطمینان کنیم که دولت بعدی سیاستی سوسیالیستی دنبال کند.

هیچ چیز خطرناک‌تر از فکر وحدت ملی و آشتی بین طبقات نیست. نباید هیچ معامله‌ای با اپوزیسیون کرد. نباید هیچ امتیازی به بورژوازی داد. وحدت بین برده و برده‌دار، دهقان و ارباب، کارگر و سرمایه‌دار، استثمارگر و استثمارکش، سرکوب‌گر و سرکوب‌شونده ممکن نیست.

چند ماه است که اولیگارشی، با سواستفاده از بیماری چاوز به شیوه‌ای منزجرکننده، کارزار خرابکاری اقتصادی، انباشت و احتکار خود را دوچندان کرده‌اند. دولت وعده داده دست به اقدامات قاطع بزند. تنها پاسخ واقعی خلع ید از طبقه‌ی حاکمه است که تولید و توزیع غذا، بخش‌های عظیمی از بانکداری و اهرم‌های کلیدی اقتصاد ونزوئلا را در دست دارد.

نیکولاس مادورو وعده داده «میراث انقلابی، ضدامپریالیستی و سوسیالیستی» آقای چاوز را حفظ کند. طبقه‌ی کارگر و صفوف اعضای حزب سوسیالیست باید کسب اطمینان کنند که چنین خواهد شد. ایراد سخنرانی در سنای چاوز کافی نیست. سرسخت‌ترین دشمنان او نیز اکنون که او مرده چنین می‌کنند. بالای سکو رفتن در مورد عشق، عبارتی توخالی که هیچ معنایی ندارد، کافی نیست.

آنچه به آن احتیاج داریم نه سخنرانی‌های احساساتی که عملی کردن آن برنامه‌ی سوسیالیستی است که چاوز همیشه طرفدار آن بوده است: سرنگونی سرمایه‌داری از طریق خلع ید از بانکداران، زمین‌داران و سرمایه‌داران. این میراث راستین هوگو چاوز است. این است که باید برای انجام آن مبارزه کنیم.

اما هدف دیگری هم هست که چاوز آنرا اعلام کرد و هنوز اجرایی نشده. هدفی که او بنیادین می‌دانست اما اکنون زیرخاک رفته و توسط بوروکرات‌ها فراموش شده: ایجاد انترناسیونالی سوسیالیستی و انقلابی.

چاوز در ژوئن ۲۰۱۰ در کنگره‌ی حزب سوسیالیست ضرورت فوری انترناسیونال پنجم را اعلام کرد. این کار از سوی او سرسری یا اتفاقی نبود. این جای شاخصی در سخنان او داشت چرا که آن را ضروری می‌دانست. درست هم می‌گفت.

او پیش از آن که بتواند این فکر را به عمل دریاورد در گذشت. این ایده از همان اول با خصومت از سوی جناح راست جنبش بولیواری مواجه شد. این زهری برای استالینست‌ها و

رفورمیست‌هایی بود که هرگز اشتیاق چاوز برای سوسیالیسم را در اشتراک نداشتند و هر چه در توان‌شان بود کردند تا در برنامه‌های او، از جمله انترناسیونالی انقلابی، خرابکاری کنند و آن‌ها را منحرف یا رقیق کنند.

«گرایش بین‌المللی مارکسیستی» خود را متعهد به انجام مبارزه برای ساختن چنین انترناسیونال کارگری و انقلابی‌ای می‌داند. ما به تمام کسانی که گفته‌های رئیس‌جمهور را جدی می‌دانند فراخوان می‌دهیم تا در این وظیفه‌ی بزرگ تاریخی از ما پشتیبانی کنند. سوسیالیسم اگر بین‌المللی نباشد اصلا وجود ندارد.

گرایش ما همدلی خود را با مردم ونزوئلا ابراز می‌دارد. آرمان سوسیالیسم هوادار بزرگی را از دست داده است. جسم انسانی شکننده است. با یک گلوله یا یک بیماری به آسانی نابود می‌شود. تمام انسان‌ها به دنیا آمده‌اند و روزی در می‌گذرند. اما هیچ نیرویی در زمین نمی‌تواند فکری را که زمانش فرا رسیده نابود کند.

هوگو چاوز به عنوان یک فرد دیگر در میان ما نیست اما افکار او زنده‌اند. ما خود را متعهد می‌کنیم تا با تمام توان مبارزه برای سوسیالیسم را در ونزوئلا و سراسر جهان شدت ببخشیم. این تنها راه پیشروی است؛ تنها راه بزرگداشت خاطره‌ی هوگو چاوز.

– میراث هوگو چاوز را نه در حرف که در عمل دنبال کنید!

– خلع ید از اولیگارشی‌ها!

– زنده باد سوسیالیسم! مبارزه ادامه دارد!

– کارگران جهان متحد شوید!

لندن، ۵ مارس ۲۰۱۳



اقتصاد و انتخابات ریاست جمهوری:

بن بست سرمایه داران و تنگنای جناح‌های مختلف

حمید علیزاده

ساخت و ساز خرج می‌شود که یعنی کاهش یارانه‌های سوخت آسیب‌هایی جدی به این صنعت که نقش مهمی در سال‌های شکوفایی اقتصادی داشت وارد آورده.

حتی پیش از آغاز فاز دوم کاهش یارانه‌ها هم نشانه‌هایی بود که قیمت برق و آب بیش از پیش افزایش می‌یابد. وزیر انرژی اخیراً گفته قیمت آب باید چهار برابر شود تا به پای قیمت‌های بازار آزاد برسد. این بار سنگینی بر دوش میلیون‌ها نفر از ایرانیان خواهد گذاشت که همین حالا هم از تورم کمرشکن سال گذشته رنج می‌بینند.

«بدیل» اصول‌گرایان

اما این برنامه‌ی اقتصادی در ضمن به معنای کاهش شدید در صنعت و تولید است. این واقعیت باعث نگرانی جناح اصول‌گرا شده است. شایعه‌ی اجرای فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها به موجی از حملات از سوی مجلس انجامیده که همین چند ماه پیش قوانین متعددی در ممنوعیت اجرای این فاز در سال جاری (۱۳۹۱) تصویب کردند. بعضی نمایندگان مجلس حتی تهدید کرده‌اند اگر این کار انجام شود، احمدی‌نژاد را استیضاح می‌کنند.

نگرانی‌های رسمی اکثریت مجلس و خامنه‌ای و سران سپاه، که در مرحله‌ی حاضر ائتلافی را با یکدیگر تشکیل می‌دهند، سقوط اقتصاد است که می‌گویند علتش تورم سرسام‌آور است. اما جناح اصول‌گرا می‌گوید این تورم خود ریشه در رواج بسیار نقدینگی در کشور دارد.

لاریجانی، رئیس مجلس، به مهر گفت: «وقتی شما رشد نقدینگی‌تان از ۶۵ هزار میلیارد به ۴۰۰ هزار میلیارد تومان می‌رسد شما حتماً در کشور تورم دارید، حال بیاییم ۳۰۰ هزار میلیارد تومان دیگر هم به اقتصاد تزریق کنیم قطعاً این موضوع بحران اجتماعی در کشور ایجاد می‌کند».

این جناح اما در ضمن نگران این است که چرا پرداخت‌های نقدی مستقیماً به مصرف‌کنندگان می‌رسد و نه تولیدکنندگان خصوصی که ضربات محکمی از بحران کنونی خورده‌اند. لاریجانی افزود: «مهمترین مشکل کنونی کشور در حوزه اقتصاد» را «ضعف بسیار زیاد صنعت» است و از این رو برای فعال کردن بخش کشاورزی و صنعت باید آنها را حمایت کرد، از طرف دیگر افزایش قیمت سوخت موجب نابودی صنایع و بخشهای دیگر می‌شود».

با نزدیک‌تر شدن انتخابات ریاست جمهوری، تخصیصات بین جناح‌های مختلف درون نظام تشدید می‌شود و به تدریج خطوط اصلی اختلافات اصلی میان آن‌ها را مشاهده می‌کنیم. بخصوص مسأله‌ی اقتصاد که اکنون تعیین‌کننده‌ترین عامل کشور است به زمین نبرد سیاسی مهمی بدل می‌شود. جدل در مورد بحران اقتصادی که جناح‌های حاکم نظام همین چند ماه پیش منکر آن می‌شدند به روشنی بن‌بست سرمایه‌داری ایرانی را آشکار می‌کند.

محمود احمدی‌نژاد در روز دوم دی در برنامه‌ای زنده در شبکه یک به کشور گفت آماده‌ی اجرای فاز دوم پروژه‌ی «هدفمندی» یارانه‌ها است. چند روز بعد، خبرگزاری مهر از قول منابعی بی‌نام گزارش داد که رئیس‌جمهور، وزیر اقتصاد و اعضای کارگروه کنترل بازار برای تدارک اجرای قانونی که بخشی از آن در سال ۱۳۸۹ اجرایی شد، گرد آمده‌اند.

احمدی‌نژاد در گفتگویی معروف خود گفته بود یارانه‌های نقدی امکان دارد از سطح کنونی ۴۸ هزار تومان، پنج برابر افزایش بیابند. خبرگزاری مهر می‌گوید این افزایش یارانه‌های نقدی با افزایش قیمت بنزین و نان تامین می‌شود. بعضی اعضای مجلس مدعی‌اند که این به معنای افزایش قیمت نان تا ۱۵۰۰ تومان و قیمت بنزین تا ۵۰۰۰ تومان خواهد بود.

اجرایی کردن فاز اول کاهش یارانه‌ها و پرداخت‌های نقدی احتمالاً به کسری بودجه‌ی بیش از ۵۴ هزار میلیارد دلار در سال جاری منجر می‌شود. در عین حال، نقدینگی در کشور با افزایشی شدید روبرو بوده است - بعضی منابع آنرا تا ۲۰ درصد می‌دانند.

نیازی به گفتن نیست که تورم نیز رو به افزایش بوده است. نرخ رسمی تورم ۲۷ درصد است و طبق محاسبات وب‌سایت بازتاب در واقع نزدیک ۱۰۰ درصد است. به گفته‌ی ایلنا، شاخص رسمی قیمت‌های مصرفی تنها در سال جاری ۵۰ درصد افزایش داشته که نشان می‌دهد بار سنگین تورم روی دوش فقیرترین‌های جامعه افتاده. واضح است که این ارقام رسمی در مقابل واقعیتی که مردم در خیابان‌ها با آن روبرو هستند رنگ می‌بازند. قدرت خرید عمومی توده‌های ایران کاهش چشمگیری یافته است.

وضع صنعت هم بهتر از وضعیت کلی اقتصاد نیست. به گفته‌ی همشهری، نزدیک به ۴۰ درصد سوخت کشور در صنعت

اما از این همه جار و جنجال که بگذریم، تفاوت‌های اصلی در جزئیات و تأکیدها هستند. ایرج ندیمی، عضو کمیسیون اقتصادی مجلس، می‌گوید فاز دوم را باید حداقل یک سال به تأخیر انداخت. یعنی لغو نکرد و فقط به تأخیر انداخت. در عین حال به نظر می‌رسد اصول‌گرایان منتقد کاهش یارانه‌ها نیستند که فقط منتقد پرداخت‌های نقدی جایگزین آن‌ها هستند! یعنی تلویرا می‌گویند یارانه‌ها باید قطع شود اما پرداخت‌های مستقیم به جای این‌که به افراد برسد باید به شرکت‌ها برسد.

اقتصاد

اقتصاد ایران در وضعیت فجیعی به سر می‌برد. گرچه نرخ رشد‌های واقعی برلمان نمی‌شوند روشن است که اقتصاد از چندین جهت مختلف ضربه می‌خورد. از یک سو تحریم‌های غربی هستند که تأثیر بسیار مخربی بر صنعت نفت گذاشته‌اند. این صنعت از تأثیرهای ثانویه تحریم‌ها نیز رنج می‌برد. همچون کاهش جریان نفت که زیرساخت‌ها را ویران می‌کند و فقدان سرمایه‌گذاری عمومی برای حفظ حتی سطح کنونی تولید.

تولید نفت ایران به پایین‌ترین میزان خود در ۳۲ سال گذشته رسیده است و درآمد ارزی کشور را به شدت کاهش داده است. ایران در سال گذشته به طور متوسط روزی ۲ میلیون بشکه صادر می‌کرد؛ اکنون به زحمت روزی ۹۰۰ هزار بشکه می‌فروشد. ترور هاووزر، از شرکت مشاوره‌ی «رودیوم گروپ» در نیویورک، در گفتگو با فایننشال تایمز از این می‌گوید که درآمدهای نفتی ایران در سال جاری ۶۰ درصد کاهش داشته‌اند.

تحریم‌ها گرچه مستقیماً بر تمام انواع کالاها و خدمات تأثیر نمی‌گذارند به معنای افزایش قیمت‌های عمومی واردات بوده‌اند. مسعود دانشمند، از اعضای ارشد اتاق بازرگانی ایران، این افزایش را حول و حوش ۷ تا ۸ درصد تخمین می‌زند.

ارزش ریال، در مقایسه با دلار، ۵۰ درصد سال گذشته است و این تأثیری فلج‌کننده بر تمام صنعت‌ها گذاشته است. به گفته‌ی وزیر اقتصاد، بانک‌ها اکنون ۸۰ تریلیون تومان بدهی مانده و غیر قابل پرداخت دارند. این میزان دو برابر سال گذشته است. باید اضافه کنیم که قریب نیمی از این‌ها از یک وزارت‌خانه می‌آیند که به ۵۰۰ سرمایه‌دار بزرگ و سران دولتی بدهکار است. صنعت هوانوردی به قدری بدهکار است که در لبه‌ی پرتگاه سقوط تمام و کمال قرار دارد.

اما وضعیت صنعت خودروسازی حتی جالب‌تر از این است. این صنعت که در چند دهه‌ی گذشته، به غیر از صنعت نفت، از معدود صنایعی بود که واقعا رشد داشت در سال گذشته

چالش‌های بسیار بی‌فرنجی از سر گذرانده است. دو کارخانه‌ی بزرگ خودروسازی کشور، ایران خودرو و سایپا، امسال نسبت به پارسال ۵۰ درصد کمتر خودرو فروختند.

این صنعت نه تنها بخش زیادی از بازار داخلی که بازار خارجی‌اش را هم از دست داده. عراق در ماه گذشته گزارش داد که به واردات ماشین‌های ایرانی پایان می‌دهد و در عوض تویوتا و نیسان وارد می‌کند.

منطقاً، وضع صنعت قطعات خودرو هم بهتر از این نیست. میهن صنعت در توضیح بعضی مشکلات این صنعت می‌گوید:

«با توجه به تحریم‌های صورت گرفته در سالهای گذشته، حدود ۵۰ تا ۸۰ درصد از قطعات تولیدی خودروهای داخلی بومی سازی شده است اما محدودیت‌های ظرفیت‌سازی در بخش تولید قطعات موجب اتکای خودروسازان به واردات قطعات از خارج شده و این در حالی است که مواد اولیه قطعات تولیدی نیز از خارج تأمین می‌شود، بنابراین وابستگی این صنعت به ارز، خودروسازان را در برابر نوسانات آن ضربه پذیرتر کرده است.

قیمت همه این مواد اولیه براساس بررسی صورت گرفته در سال جاری قیمت ورق، آلومینیوم، فولاد، مواد پلیمری، چدن، تیر و مس نیز طی سال ۹۱ و نسبت به سال گذشته به ترتیب بیش از ۸۹، ۱۰۴، ۵۴، ۳۰، ۹۰، ۱۳۲ و ۱۲۲ درصد رشد کرده است.»

گذشته از این مشکلات، صنعت قطعات از عدم پرداخت شرکت‌های اصلی تولیدی رنج می‌برد. به گفته‌ی اکونیوز، دولت مجبور شده بخش اعظم بدهی شرکت‌های بزرگ را هم



به عهده بگیرد. در ضمن یارانه‌ها به صنعت از طریق دسترسی به دلارهای ارزان و ۱ تریلیون تومان یارانه‌ی مستقیم افزایش یافته است. اما این واقعیت که هیچ یک از این اقدامات به نوبه‌ی خود به نتیجه‌ی چندانی رسیده خود خبر از بیماری عمیق‌تر می‌دهد که فقط محدود به تحریم‌ها، تورم یا فساد مالی نیست. تحلیل دویچه‌وله بی آن‌که بخواهد خود این واقعیت را آشکار می‌کند:

«کارشناسان و فعالان اقتصادی می‌گویند دولت با استفاده از طرح بنگاه‌های زودبازده میلیاردی تومان وام به شهروندانی داد که ظاهراً ایده‌ای برای راه‌اندازی بنگاه‌های اقتصادی کوچک داشتند. عدم نظارت دقیق دولت و فساد حاکم بر روابط اقتصادی در ایران این منابع مالی را به جای هزینه شدن در تولید، در بخش دلالی و مسکن وارد کرد. به عنوان نمونه گرچه در ابتدا با ورود این سرمایه‌ها بخش مسکن رونق یافت اما به موازات آن جهش قیمت‌ها در این بخش مشکلات بیشتری را رقم زد.»

ظاهراً کارشناسان دویچه‌وله (که معلوم نیست چرا هیچوقت از آن‌ها اسم برده نمی‌شود) بسیار مشابه کارشناسان اصول‌گرایان هستند و ریشه‌های بحران کنونی را در نوعی تصمیم غلط یا اخلاقیات فاسد دولتی‌ها می‌دانند. اما در همین گفته‌ی بالا می‌بینیم که انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری در احتکار بسیار قوی‌تر از سرمایه‌گذاری در تولید است. این در اقتصاد تاریخاً ضعیف ایران تحول جدیدی نیست. شکی نیست که کاهش شدید تقاضا هم در این میان نقش داشته اما روند کنونی همین است و در هر صورت همین می‌بود.



مشکل اصلی در این‌جا نه ماهیت فاسد نظام جمهوری اسلامی که ماهیت نظام سرمایه‌داری است که حاکم واقعی آن هرج و مرج بازار است. افراد سرمایه‌دار که مجبور به رقابت با همدیگر هستند نه برای صرف تولید که برای سود دست به فعالیت تولیدی می‌زنند. وقتی با احتکار می‌توان به سود بیشتری از سرمایه‌گذاری رسید، طبیعی است که شاهد احتکار باشیم تا کل اقتصاد زیر سوال برود.

در پایان تونل از نور خبری نیست

اقتصاد عرصه‌ای مجزا و منزوی از سایر عرصه‌ها نیست. سیاست‌های احمدی‌نژاد به روشنی مشخصه‌ی پوپولیستی دارند. روشن است که او می‌کوشد از طریق پرداخت‌های نقدی پایگاهی میان فقیرترین مردم در شهرها و مناطق روستایی پیدا کند. در عین حال اصول‌گرایان به او حمله می‌کنند تا پایگاه اجتماعی خود را حفظ کنند.

اما نمی‌توانیم فرض کنیم که مواضع مختلف درون نظام بنیان مادی ندارند. در تحلیل نهایی، جناح‌های مختلفی که شکل می‌گیرند نیز نماینده‌های لایه‌های مختلفی از طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران هستند که باید نزد آن مسئول باشند. گرچه عقب‌ماندگی اقتصاد، جدال سیاسی را مخدوش می‌کند، در تحلیل نهایی، شاهد همان خطوط و مواضعی هستیم که در سراسر جهان سرمایه‌داری قابل مشاهده هستند.

احمدی‌نژاد خود را بر بنیان مخارج بسیار دولت از طریق وام قرار داده است. با این تفاوت که او با چاپ بسیار پول و استفاده از ذخایر ارزی هزینه‌ی قوانین خود را تامین می‌کند. منتقدین او در مجلس نگرانی‌های سران سپاه و دفتر خامنه‌ای را بازتاب می‌دهند که او را متهم به بازی با اقتصاد می‌کنند. آن‌ها در این مورد کاملاً درست می‌گویند. احمدی‌نژاد، حتی از زاویه‌ی سرمایه‌داری، بسیار نامسئول است اما بدیلی که مخالفینش پیش می‌گذارند مطابق با داد و بیدادهایشان نیست.

اول از همه، اتهام اصلی اصول‌گرایان این است که افزایش جریان پول به تورم انجامیده که اقتصاد را زیر سوال می‌برد. آن‌ها با بی‌توجهی آشکار به تحریم‌های غرب و ضعف عمومی اقتصاد ایران مدعی‌اند که تورم، که سیاست‌های احمدی‌نژاد آن را باعث شده، مهمترین دلیل وضع فجیع اقتصاد است. حتی در این عرصه هم نگاهی سریع ما را به دیدگاهی ظریف‌تر می‌رساند. حجیم بودن عرضه‌ی پولی به خودی خود به معنای تورم نیست. پول نماینده‌ی ارزش‌های واقعی در کشور است و تا زمانی که تولید به طور کلی افزایش بیابد، افزایش عرضه‌ی پول هم تاثیر تورمی نخواهد داشت. اما در ایران در دوره‌ی اخیر، بخصوص در دوره‌ی احمدی‌نژاد، تولید داخلی کاهش شدیدی داشته است که علتش حرکت عظیم به سوی اقتصاد وارداتی است.

سال‌های سال است که ارزش ریال با استفاده از ذخایر ارزی به طور مصنوعی بالا نگاه داشته شده است. این عمل جدا از این که خود به تورم منجر می‌شود، به همراه مقررات زدایی عظیم گمرک به نفع سپاه باعث افزایش شدید کالاهای وارداتی شده که در رقابت با محصولات داخلی آن‌ها را ویران و نابود می‌کنند. این‌را در مورد صنعت شکر، صنعت نساجی و بسیاری دیگر دیدیم. از این طریق (ویرانی صنعت) پشتوانه‌ی تولیدی ریال به تدریج نابود شد و صحنه برای رشد تورم آماده شد.

تا زمانی که اقتصاد و بخصوص اقتصاد جهانی رو به جلو حرکت می‌کرد این موقعیت می‌توانست پایدار باشد. اما در مقابله با بحران جهانی سرمایه‌داری و تشدید بیشتر آن به دست تحریم‌ها، تمام تناقضاتی که گرد هم آمده بود پیش کشیده شده است. این است که می‌بینیم اصول‌گرایان که منفعت اقتصادی‌شان در تقویت واردات بوده است، نقش مهمی در تدارک طوفان تورمی که کشور اکنون از سر می‌گذرانند داشته‌اند. بخصوص سپاه به عنوان بزرگترین موجودیت اقتصادی کشور از محصولات این اقدامات بهره می‌برد. اما تا وقتی که کسب و کار خوش بود و پول روی درخت می‌رویید، مهم نبود که کل بنیان اقتصادی کشور داشت نابود می‌شد.

دوم، انتقاد اصلی اکثریت مجلس، به غیر از زمان‌بندی نه از کل پروژه‌ی قطع یارانه‌ها که تنها از آن بخشی از آن است که به کسری بودجه می‌انجامد (یعنی پرداخت‌های نقدی به مردم). آن‌ها می‌خواهند کل این پرداخت‌های نقدی را قطع کنند یا تنها بخشی از آن‌ها را حفظ کنند - و آن‌را هم به عنوان یارانه‌ی مستقیم به صنعت و شرکت‌های خصوصی پرداخت کنند! آن‌ها می‌خواهند این برنامه‌ی قطع یارانه‌ها را، که صندوق جهانی پول هم پیشنهاد کرده بود، بدون افزایش تامین پولی و بدون ایجاد کسری بودجه پیش ببرند. اما این به این معنی است که توده‌ی حجیمی از سرمایه که تاریخا از طریق دولت توزیع شده از بازار بیرون کشیده می‌شود.

نتیجه، بن‌بستی دیگر است. با حذف انتقال‌های مستقیم در عوض قدرت خرید توده‌ها مورد حمله قرار می‌گیرد که نتیجه‌ی آن کاهش تقاضا خواهد بود و این خود منجر به کاهش سرمایه‌گذاری می‌شود. این‌را به روشنی در صنعت خودروسازی می‌بینیم؛ در این‌جا یارانه دادن به این صنعت لزوماً منجر به رشد نمی‌شود.

از سوی دیگر، احمدی‌نژاد از خامنه‌ای انتقاد می‌کند که رابطه با غرب را خراب کرده و باعث تحریم‌ها شده که اقتصاد را مختل کرده‌اند. اما تورم را به هیچ وجه نمی‌شود فقط با تحریم‌ها توضیح داد. حتی نگاهی سطحی روشن می‌سازد که کاهش ارزش ریال نمی‌توانست فقط از طریق تحریم‌ها ممکن شود، اگر سیاست‌های واردات‌محور دوره‌ی پیشین صورت نگرفته بود و ریال آگاهانه و به طور مصنوعی بالا نگاه نداشته شده بود.

در ضمن روشن است که او هیچ توجهی به بحران سرمایه‌داری نمی‌کند اما همین بحران باعث شده تقلا برای بازارها در سراسر جهان هر روز بالا بگیرد. در واقع این بحران و انعکاس آن در اقتصاد ایران است که برنامه‌ی «هدفمندی یارانه‌ها» را بر حکومت تحمیل کرد.

اصول‌گرایان طوری از کسری بودجه صحبت می‌کنند که انگار اگر اوضاع قدیم پابرجا بود، خبری از آن نمی‌بود. آن‌ها فراموش می‌کنند که تمام یارانه‌های مستقیم کنونی کمتر از مجموع یارانه‌های پیش از «هدفمندی» است. حفظ اوضاع سابق به معنای کسری بودجه‌ای به مراتب بالاتر از حال می‌بود.

قالیباف که از ارگان خود، همشهری، پیشنهاد «سیاست‌های غیرقیمتی» می‌دهد که قرار است هیچ تغییری در یارانه‌ی کالاهای بنیادین ندهند، دقیقاً همین واقعیت را فراموش می‌کند. مسأله‌ی اصلی این است. چه کسی خرج بحران سرمایه‌داری را می‌دهد؟ چه کسی خرج کسری بودجه را می‌دهد؟ در پایان، دولت باید یا بار را بر دوش کارگران بگذارد و یا بر دوش سرمایه‌داران. اگر اولی را انتخاب کند، به کاهش تقاضا می‌انجامد که خود منجر به کاهش در کسب و کار و صنعت می‌شود و اگر دومی را انتخاب کند به زوال سرمایه‌گذاری می‌رسد که این نیز بحران را بیشتر تعمیق می‌کند.

خواب و خیال رهبران سبز

رهبران سبزه‌ها هم بدیل بهتری پیش نمی‌گذارند. گرچه کم و بیش غیرممکن است که بفهمیم این آقایان و خانم‌ها اصلاً در این زمینه چه فکری می‌کنند و یا چه بدیلی دارند، به نظر تصویری عمومی هست که مدام تکرار می‌شود.

آن‌ها از یک سو به درستی از دولت احمدی‌نژاد انتقاد می‌کنند که فاسد است، که اقتصاد را به سیاهی کاملاً غیرمسئولانه اداره می‌کند و مدام پول چاپ می‌کند و کسری بودجه ایجاد می‌کند. چنان‌که علی مزروعی به درستی در «راه سبز» می‌پرسد: سؤال مهم این است دولت در سال جاری، پرداخت «یارانه نقدی» را از چه منبعی انجام می‌دهد؟

آن‌ها با هدف گرفتن اردوی مقابل به درستی از سپاه بخاطر نابودی تولید داخلی انتقاد می‌کنند. آن‌ها در ضمن تحریم‌ها و همچنین فساد شدید رابه عنوان عاملی فلج‌کننده نام می‌برند.

اما بدیل خودشان چیست؟ اول از همه خواهان «عادی‌سازی» روابط با غرب هستند، یعنی پذیرش سلطه‌ی غرب بر ایران. اما حتی در بهترین حالت هم تنها به این سوال می‌رسیم: چه کسی کالاهای ایران را خواهد خرید؟ چه کسی در ایران سرمایه‌گذاری خواهد کرد در حالی که تمام صنایع در سطح جهانی با مازاد ظرفیت عظیم روبرو هستند. کدام کشور غربی اجازه‌ی رشد صنعت داخلی ایرانی را می‌دهد اگر صنعت خودش به زحمت می‌تواند سرپا بماند؟

حتی اگر شرکت‌های ایرانی وضعیت ارزی و نقدی بهتری داشتند موفق به تولید خیلی بیشتری نمی‌شدند چرا که بحران عمومی سرمایه‌داری جهانی بازارهایی که در آن بتوانند کالاهای خود را عرضه کنند از میان می‌برد. حتی در داخل کشور هم صنعت و تولید در مقابل کالاهای ارزان چینی که به علت قدرت روزافزون چین در ایران (که ناشی از انزوای بین‌المللی جمهوری اسلامی است) تقویت شده، دوام نخواهد آورد. این رهبران سبز در مورد کسری بودجه چه خواهند کرد؟ آن‌ها همیشه حامی قطع یارانه‌ها بدون پرداخت‌های نقدی بوده‌اند. آن‌چه آن‌ها مخالف آن هستند زمان‌بندی و افراد مجری طرح است. این فرق چندانی با اصول‌گرایان ندارد و ما را به خانه‌ی شماره یک بر می‌گرداند.

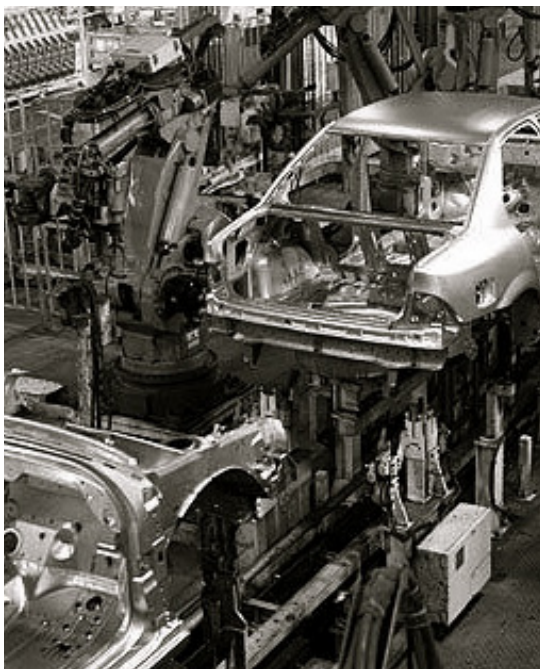
آن‌ها سعی می‌کنند نشان دهند که بر سر مساله‌ی فساد متفاوتند. اما فساد و فقدان دموکراسی که چیز جدیدی نیست. فساد بخشی از سرمایه‌داری است و بخصوص بخشی از سرمایه‌داری عقب‌مانده‌ی ایران. در سال‌های خوب و خوش‌رفسنجانی و خاتمی که اقتصاد جهانی به جلو پیش می‌رفت، این فساد می‌توانست نقش مثبتی بازی کند چرا که بدون قوانین و روندها و مقررات، کارها سریع‌تر می‌چرخید. اما تا موقعیت عوض شد این عوامل خود به عنوان بزرگترین موانع پیش آمدند

بن‌بست نظام

کارشناسی در مصاحبه‌ای اخیر با دویچه‌وله می‌گفت تمام طرح‌های کنونی در نهایت منجر به کسری بودجه‌ی عظیمی می‌شوند که دوباره منجر به بحران می‌شود. او از این نظر کاملاً درست می‌گفت. در چارچوب کنونی، تمام راه‌ها به کاهش تقاضا یا سرمایه‌گذاری منجر می‌شود. علیرغم تمام داد و بیدادی که جناح‌های مختلف برپا می‌کنند، سیاست اقتصادی آن‌ها، که بخش تعیین‌کننده‌ی برنامه‌ی هر حزب سیاسی است، همه به یک موقعیت می‌انجامد. و آن این‌که نظام با بحرانی مواجه است که به این زودی‌ها قادر به خروج از آن نیست.

این بحرانی ارگانیک است که گرچه ریشه در اقتصاد دارد تمام عرصه‌های حیات اجتماعی و اقتصادی را به سیاهی دیالکتیک می‌پوشاند. توازن اقتصادی در تلاش برای برقراری توازن سیاسی و اجتماعی بیشتر مختل می‌شود و برعکس. سرمایه‌داری نظامی است مملو از هرج و مرج؛ نمی‌توان آن را کنترل یا رام کرد و بحران بهترین انعکاس همین واقعیت است. سرمایه‌داران از طریق رقابت با یکدیگر و تقلا برای بقای خود به مثابه‌ی آحاد، ثبات کل نظام را زیر سوال می‌برند. خواب و خیال است که کسی فکر کند می‌تواند با نظارت «هوشمندانه» و مقررات بر این نظام افسار بزند.

تنها راه پیشروی، ملی‌سازی بخش اعظم اقتصاد تحت کنترل و نظارت طبقه‌ی کارگر است. تنها با تمرکز اقتصاد و برنامه‌ریزی دموکراتیک آن می‌توان پتانسیل واضح انسانی، فرهنگی و طبیعی ایران را توسعه داد. علیرغم تمام نیت نیک گرایش‌های سیاسی در ایران، این توده‌ها هستند که منفعتی واقعی در رشد و توسعه‌ی اقتصاد فرای محدوده‌های حقیر دلالی و استخراج مواد خام دارند



ایتالیا: بحران نظام

بررسی انتخابات ۲۴ و ۲۵ فوریه ۲۰۱۳

ترجمه‌ی آرش عزیز

نوشته‌ی هیئت سردبیری نشریه‌ی

کمونیسیتی «فالچه مارتلو» (داس و چکش)

انتخابات ایتالیا در روزهای ۲۴ و ۲۵ فوریه به بحران نظام انجامیده است. وال استریت ژورنال در برملا کردن نگرانی‌های بورژوازی بین‌المللی می‌گوید: «تا جایی که به بازار بر می‌گردد، انتخابات ایتالیا به بدترین نتیجه‌ی ممکن رسیده است.» فایننشال تایمز هم بسیار نگران شده است. عنوان سر مقاله‌ی این روزنامه در روز ۲۶ فوریه چنین بود: «ایتالیا قدم به قلمروی ناشناخته‌ها می‌گذارد.»



دولت‌های ملی اروپا، بانک مرکزی اروپا، صندوق جهانی پول، به همراه رسانه‌های بین‌المللی، همه هم‌صدا خواهان «دولت باثبات» هستند. مشکل این است که هیچ‌کس نمی‌تواند چنین دولتی را تضمین کند: بورژوازی دیگر حزبی ندارد که بتواند چنین دولت باثباتی را تضمین کند. نتیجه‌ی انتخابات به پراکندن وحشت واقعی میان قدرت‌های موجود از بروکسل تا لندن و از برلین تا واشنگتن انجامیده است.

حزب دموکرات، که همین چند هفته پیش کاملاً مطمئن از پیروزی خویش به نظر می‌رسید، سه و نیم میلیون رای کم‌تر از سال ۲۰۰۸ دریافت کرد و تنها با درصدی بسیار پایین فاتح مجلس پایین شد. اما بزرگ‌ترین بازنده مونتی و «فهرست مدنی» او بود. «پروفیسور» وقتی استعفا داد و راه را برای انتخابات زود هنگام باز کرد فکر می‌کرد رویای طبقه‌ی حاکمه‌ی این کشور در شصت سال گذشته (ایجاد بیان سیاسی مستقیم بورژوازی که بتواند آلت وفادار اعمال سیاست‌هایش باشد) بالاخره به حقیقت می‌پیوندد.

با توجه به سر و صداهای عظیم رسانه‌ها و پشتیبانی شخصیت‌های ارشد بورژوازی، نتیجه‌ی انتخاباتی مونتی (۵۶/۱۰ درصد در مجلس پایین) بسیار مایوس‌کننده بود. نکته‌ی حتی جالب‌تر این است که از میان آرای او در مجلس پایین (۱۹۲۴۲۸۱) بیش از ۴۰ درصد آن (۸۱۲۱۳۶) متمرکز در شمال غرب بودند و تنها بخش بسیار کوچکی در جنوب. مونتی در این روند آرای احزاب دیرینی همچون «اتحاد دموکرات مسیحی‌ها»ی کاسینی را جذب کرد، تا

جایی که درصد آرای این حزب به زیر دو درصد رسید. (این حزب یکی از تکه‌پاره‌هایی بود که از دل فروپاشی «دموکراسی مسیحی» قدیم ظهور کرد.) «حزب کت چرمی‌ها»ی مانتی، یعنی حزب کارشناسان طبقه متوسط، تنها توانست رابطه‌ی با لایه‌های بورژوازی متوسط تا بالا در ثروتمندترین منطقه‌ی ایتالیا برقرار کند اما به کلی از هرگونه تاثیرگذاری در میان میلیون‌ها نفر از مردم که برای امرار معاش با دشواری‌های بسیاری مواجهند، بازماند.

اکنون کارزار گسترده‌ای برقرار است تا این نتایج را نشانه‌ی جهل مردم ایتالیا بدانند که ظاهراً به راست (برلوسکونی) و به «ضدسیاست» (گریو) رای می‌دهند، یعنی جمعیت ساده‌لوحی هستند که هیچ چیز نمی‌فهمد و شایسته‌ی فرهنگ اعلای مترقیان اصلاح‌طلب و لیبرال که رویایشان مهاجرت به کشورهای متمدن‌تر است، نیست.

اما واقعیتی که اعداد و ارقام به نمایش می‌گذارند بسیار متفاوت است. «مردم‌آزادی» (PDL) (حزب برلوسکونی) در عرض پنج سال شش و نیم میلیون رای از دست داد. «اتحادیه‌ی شمال» ۱ میلیون و ۶۰۰ هزار رای از دست داده است. هر دو حزب شاهد نصف شدن آرای خود بودند. همین در مورد راست افراطی نیز صدق می‌کند (از جمله حزب استوراچه به نام «لا دسترا»، که به معنی «راست» است) و رای آن از یک میلیون به حدود ۴۰۰ هزار کاهش یافته است.

از این رو خبری از «احیای راست» نبود؛ بلکه تنها دیدیم که برلوسکونی توانست زوال خود را که تا چند ماه پیش غیر قابل توقف به نظر می‌رسید متوقف کند. این چپ میانه است که انتخابات ۲۴-۲۵ فوریه را باخت.

این انتخابات نتیجه‌ی ۱۵ ماه دولت موقت «وحدت ملی» است که در آن تمام احزاب اصلی در پارلمان در کنار هم به نفع حملات شدید بر حقوق و شرایط کاری طبقه‌ی کارگر در خدمات درمانی، آموزش و پرورش و به طور کلی، رفاه، رای دادند. این انعکاسی از این واقعیت است که هشت میلیون نفر بی‌چیز هستند، دو میلیون کودک در فقر زندگی می‌کنند، نرخ بیکاری اکنون ۱۲ درصد است و این واقعیت که چهار میلیون کارگر فقط مشاغل موقتی دارند که حقوقش ماهی ۸۰۰ یورو بیشتر نیست (به طور متوسط).

قرار داد. او گفت می‌خواهد «خال‌های پلنگ را پاک کند». اما نتایج نشان می‌دهند که توده‌های ایتالیا مشکلات فوری‌تری پیش روی خود دارند.

آیا ما باید متاسف باشیم که بخش سنتا چپ رای‌دهندگان احزاب «دموکراتیک» سنتی‌تر را کنار گذاشته است؟ به هیچ وجه! این قدمی ضروری است و این واقعیت که بسیاری منطق دیرین «رای مفید» را کنار زده‌اند آغاز حرکت به سوی آگاهی وسیع‌تر و پیشرفته‌تری است. (نکته: منظور از باصطلاح «رای مفید» رای برای آن احزابی است که احتمال پیروزی‌شان می‌رفت و نه آن احزابی که رای‌دهنده واقعا با آنها موافق بود اما احساس می‌کرد به قدری حاشیه‌ای هستند که امکان پیروزی ندارند.)

حزب دموکرات همچنان خود را حزب جدیت و حزب قابل اعتماد برای طبقه‌ی حاکمه تصویر خواهد کرد. برسانی صریحا گفته است: «ما از مسئولیت‌هایمان پا پس نمی‌کشیم.» با افزایش گسترده‌ی اوراق قرضه‌ی ایتالیا و با افزایش فشارهای بازار، آنها تلاش به تشکیل دولت خواهند کرد. برسانی دیروز به «جنبش پنج ستاره‌ی» گریو (M5S) پیشنهاد دولت «عدم عدم اعتماد» داد. منظور او دولتی بود که جنبش پنج ستاره به آن رای منفی ندهد. سایر اعضای حزب دموکرات همچون دالما و ولترونی خواهان «ابردولت» هستند، ائتلافی بزرگ با حزب برلوسکونی و مونتسی. هیچ یک از این گزینه‌ها به سادگی به دست نمی‌آیند. بحران به طول می‌انجامد و دولتی که در نهایت تشکیل می‌شود دولت ضعیفی خواهد بود. و به هر روی، برنامه‌ی چنین دولتی را بورژوازی بین‌المللی از قبل ترسیم کرده است.

بسیار بعید است که وندولا، رهبر حزب «سِل» (SEL) (چپ، محیط‌زیست، آزادی) (و از رهبران سابق جناح راست حزب احیای کمونیستی) که توانست به پارلمان باز گردد بتواند حزب دموکرات را به چپ سوق دهد، بخصوص از آنجا که حزب او تنها موفق به کسب ۳ / ۱ درصد شد. این آرای پایین یعنی حزب او برای ماندن در پارلمان متکی به حزب دموکرات خواهد بود!

در این چارچوب، طرح «شرط گذاشتن» بر روی چپ میانه که رهبران سجیل (کنفدراسیون عمومی کارگران) و فیوم (اتحادیه‌ی فلزکاران) پیش گذاشته بودند نیز غلط از کار در آمده است. در ماه‌های پیش رو به هیچ وجه امکان ندارد حتی پیش پا افتاده‌ترین خواسته‌های «برنامه‌ی کارگری» سجیل، که کاموسو، دبیر کل، به میان آورد، در برنامه‌ی دولت جای بگیرد. در واقع، حزب دموکرات از رهبری سجیل خواهان رفتار



رای‌ی علی‌یه ریاضت‌کشی

واقعیت این‌جا است که در روزهای ۲۴ و ۲۵ فوریه میلیون‌ها نفر از کارگران و جوانان علی‌یه سیاست‌های ریاضت‌کشی، علی‌یه اروپای فداکاری و علی‌یه مثلث ترویکا (اتحادیه‌ی اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق جهانی پول-م) رای دادند.

قابل انکار نیست که سیلیو برلوسکونی با تشخیص حضور بسیار واضح این روحیه در میان توده‌ی جمعیت توانست پایگاه انتخاباتی خود را از نو فتح و تثبیت کند. او از مونتسی فاصله گرفت تا تنها او و برسانی مدافع سیاست‌های دولت حاضر باشند و در عین حال کاراژی ضدیورو و ضد «ایمو» (IMU) ساخت. («ایمو» مالیات محلی سنگین و جدیدی است که مونتسی به میان آورده و بیشتر مردم از آن متنفرند.) این‌گونه بود که بخش‌هایی از طبقات متوسط به سوی حزب برلوسکونی بازگشتند.

حزب دموکرات نقش تضمین‌گر سیاست‌های ریاضت‌کشی دیروز و امروز و فردا را به عهده گرفت. بازارها و بخش اعظم بورژوازی بین‌المللی این حزب را برای این منظور انتخاب کردند و برسانی اکنون تاوان سنگین این واقعیت را پس می‌دهد. برسانی کل کارزار انتخاباتی خود را حول شیخ برلوسکونی

مسئولانه خواهد بود، بخصوص الان که دبیر حزب دموکرات می‌تواند نخست‌وزیر شود.

موفقیت جنبش پنج ستاره

نتیجه‌ی انتخابات رای‌ی عظیم علیه ریاضت‌کشی است و جای شکی نیست که گریو و «جنبش پنج ستاره»ی او توانستند جای خالی عظیمی که در چپ ایجاد شده پر کنند. این حزب اکنون بزرگترین حزب در مجلس پایین است و نزدیک به ۸ میلیون و ۷۰۰ هزار رای (۲۵ / ۵ درصد کل) دارد. موفقیت این حزب نشان می‌دهد که رسانه‌ها قادر مطلق نیستند، که آگاهی می‌تواند رشد کند و ناگهان تغییر کند. این بدون شک چونان سیلی‌ای به گوش تمام آن بدبین‌های درون جنبش کارگری است که مدام نق می‌زنند که ای وای، «هیچ چیز هرگز تغییر نمی‌کند.»

برای این که بنیم واقعا چه چیزی دارد اتفاق می‌افتد جا دارد نگاهی به نظرسنجی جالبی داشته باشیم که در روز ۲۶ فوریه در روزنامه‌ی ال مانیفستو به چاپ رسید. این نظرسنجی به دست مرکز تحقیقات سنسیس و از میان کسانی انجام شد که در گردهمایی پایانی کارزار انتخاباتی گریو در میدان سن جووانی در رم شرکت کردند:

«۴۸ درصد از رای دهندگان (به گریو) می‌گویند احساس بیگانگی از احزاب سنتی را می‌کنند و ۷/۳۲ درصد خود را چپ می‌دانند، ۹/۷ درصد چپ میانه و ۱۰ درصد راست یا راست میانه... بیشترین شمار از میان کسانی می‌آید که در گذشته رای ندادند (۲۷/۵ درصد) و سپس رای دهندگان سابق به حزب کمونیست (۲۵/۳ درصد)، کسانی که قبلا به IDV رای دادند (حزبی به رهبری قاضی مشهور، دی پیترو، که در دهه‌ی ۱۹۹۰ مسئول تحقیقات موسوم به «دست‌های پاک» در مورد فساد بود) (۱۴/۵ درصد) و رای دهندگان سابق «مردم آزادی» (برلوسکونی) و درصدی کوچک‌تر، ۵ درصد، از رای دهندگان سابق به «چپ رنگین کمان» (ائتلافی چپ که شامل ریفونداژ یونه کمونیستا، حزب احیای کمونیستی، می‌شد.)»

از این ارقام می‌توان به نتیجه‌ای بسیار روشن رسید: توده‌ی مردم گردآمده در میدان شهر رم، برای گوش دادن به سخنان گریو، و در تمام میادین دیگری در سرتاسر ایتالیا که او در طول کمپین انتخاباتی پر کرد، می‌توانستند جذب چپ شوند و باید دوباره برای چپ، فتح شوند. شیوه‌ی کسب این آرا توسط گریو بسیار ساده بود. در ایتالیا، مثل بقیه‌ی اروپا، خشم و نارضایتی عمیقی بین توده‌ی مردم علیه احزاب سیاسی کنونی و به طور کلی علیه کل نظام موجود است. بسیاری جوانان و کارگران فکر می‌کنند اساسا فرقی بین راست و میانه و چپ وجود ندارد. و ما باید به روشنی اعلام کنیم که تا جایی که

به رهبران این احزاب برمی‌گردد، آن‌ها درست می‌گویند. این احزاب سیاست‌های مشابه را دنبال می‌کنند، در کنفرانس‌های مشابه شرکت می‌کنند و در برنامه‌های تلویزیونی مشابه حاضر می‌شوند. گریو شعار خیلی روشنی داشت که نظر بسیاری مردم را منعکس می‌کند: «همه‌شان باید بروند.» او این را شعار اصلی کارزار خود ساخت و دیوارهای تمام شهرها را با پوستره‌های حاوی این شعار پر کرد. شعارهای چپ «رادیکال» اما «شجاعت» و «تغییر» بودند، در کنار عکس قاضی‌ای که تازه همین لحظه‌ی آخر از آمریکای مرکزی به ایتالیا بازگشته بود. (منظور اینگرویا است، قاضی‌ای که در گذشته سابقه‌ی تحقیقات ضد مافیا را داشت و اخیرا در تحقیقات ضد مواد مخدر سازمان ملل در گواتمالا شرکت داشت. او در اواخر دسامبر سال گذشته تصمیم گرفت در صدر ائتلاف «انقلاب مدنی» در انتخابات قرار بگیرد.)

جنبش پنج ستاره بعضی از خواسته‌های کلیدی جنبش‌های اجتماعی چند سال گذشته را مال خود ساخت، از جمله «نو تاو» در والسوسا (جایی که گریو تقریبا ۴۰ درصد رای گرفت.) («نو تاو» جنبشی است علیه ساختن خط آهن سریع‌السیری که از میان والسوسا، در مرز فرانسه، می‌گذرد. این جنبش در دوره‌ای طولانی شاهد بسیج وسیع مردم و تخصص‌های خشونت‌بار با پلیس بود و بخش اعظم جمعیت محلی در آن شرکت داشتند.) او در ضمن ضعراهای جنبش «نو موئوس» در سیسیلی (جنبش توده‌ای مخالفت با ساختن پایگاه رادار نظامی جدید آمریکایی در نیچمی سیسیلی) و جنبش ضد خصوصی سازی آب را مال خود کرد. او در سیسیلی آرای خود را نسبت به انتخابات منطقه‌ای اکتبر سال گذشته دو برابر کرد و به ۳۰ درصد رساند. و او تمام این‌ها را با خطی



آیا چپ دیگر وجود ندارد؟

این واقعیت که در یونان، زلزله‌ی انتخاباتی پس از زلزله‌ی اجتماعی آمد اما در ایتالیا، این روند برعکس اتفاق افتاده است، رهبران چپ و جنبش کارگری را از مسؤلیت‌های بزرگ خود رها نمی‌سازد.

از زمان شکست تاریخی «چپ رنگین‌کمان» در سال ۲۰۰۸ و تا به امروز، آن‌ها در حاشیه باقی مانده‌اند و نه آماده‌ی مبارزات طبقاتی آینده شده بودند و نه آماده‌ی انتخابات. بخش‌هایی تصمیم گرفتند خود را مستقیماً به ائتلاف انتخاباتی حزب دموکرات وصل کنند از جمله حزب «چپ، محیط‌زیست، آزادی» و ندولاً. دیگران گاه خود را تصادفاً (و با اکراه) در نقش بدیلی برای چپ میانه یافتند اما در آن هنگام هم این را تنها راهی برای «مذاکره» با حزب دموکرات در مراحل بعد می‌دانستند.

در این میان، کارزار اینگرویا واقعا مضحک بود. آن‌ها گاه سراسیمه به دنبال ائتلاف با برسانی بودند و گاه علت ضعف چپ میانه را در این می‌دانستند که ائتلاف با فهرست «انقلاب مدنی» اینگرویا را نپذیرفته!

نتیجه‌ی فهرست «انقلاب مدنی» (ائتلافی از حزب احیای کمونیستی، حزب کمونیست‌های ایتالیا، «ایتالیای ارزش‌ها»ی دی پیپترو و سبزاها) پایین‌ترین نقطه در تاریخ حزب احیای کمونیستی است. با کسب تنها ۷۶۵ هزار رأی (۲/۲ درصد) این نتیجه حتی بدتر از آرای چپ رنگین‌کمان در سال ۲۰۰۸ است (۱ میلیون و ۲۰۰ هزار رأی، ۱/۳ درصد).

آنچه از همه آزاردهنده‌تر بود پلاتفرم این ائتلاف بود که هیچ ارجاعی نه به چپ و نه به جنبش کارگری در آن نبود. نامزد ائتلاف برای نخست‌وزیری، قاضی‌ای به نام آنتونیو اینگرویا بود و برنامه‌ی آن به فهرستی از کلیشه‌ها و لغت‌پردازی‌های حقوقی «ضدنولیبیرالی» که در سال‌های گذشته در اردوی ضدبرلوسکونی بسیار مد بوده است، تریق یافته بود.

این‌گونه بود که «انقلاب مدنی» به عنوان حزب قضات یا در بهترین حالت «حزب صادق چپ» مطرح شد. اینگرویا در ضمن کوشید به معاهده‌ای با برسانی برسد اما برسانی او را کنار زد. در واقع، علیرغم ادعای اینگرویا، او هیچ مخالفتی با شرکت در دولت چپ میانه در آینده نداشت.

باید صریحاً بگوییم که این فاجعه‌ای واقعی برای حزب احیای کمونیستی بود که آن حمایتی هم که هنوز درون طبقه‌ی کارگر داشت از دست داد. رأی به فهرست «انقلاب مدنی» اینگرویا

عمومی علیه «کاست» (تمام سیاستمداران اصلی که سال‌ها است بر سیاست ایتالیا غلبه دارند) و با فراخوان به حفاظت از شرکت‌های کوچک و متوسط مخلوط کرد. گریو می‌گوید این فساد است که جلوی سرمایه‌داران «صادق» را می‌گیرد.

با توجه به ماهیت پوپولیستی و خرده‌بورژوازی «جنبش پنج ستاره» جای تعجبی نیست که این حزب خود را «نه راست و نه چپ» تعریف می‌کند، به اتحادیه‌های کارگری حمله می‌کند و مبارزه‌ی ضدفاشیستی را از اولویت‌های خود نمی‌داند. مشخصه‌ی تمام تشکل‌های سیاسی این چنینی این است که تحت سیطره‌ی یک نفر هستند. او تمام قدرت را در دست خود، رهبر، متمرکز می‌کند، با توده‌ها ابراز همدلی می‌کند و با بیان و تشدید تعصبات حاضر در میان جمعیت مخاطب، برای خود حمایت می‌سازد.

این جنبشی است پراز تناقضات و ثباتی دیرین نخواهد یافت و به سرعت بسیار به آزمون کشیده می‌شود. ورود ۱۶۲ نفر از فعالین آن به پارلمان بدون شک نقطه عطف است. اما در ضمن باید بخاطر داشته باشیم که گریو هیچ مخالفت اصولی‌ای با مشارکت در دولت ندارد. حزب او در شهر پارما در دولت مشارکت می‌کند و شهردار این شهر از «جنبش پنج ستاره» است و در هفته‌های اخیر برنامه‌ای از قطع خدمات اجتماعی را اجرا کرده تا وضع مالی شورای محلی را «راست و ریس» کند. در سسیلی، این حزب از فرماندار منطقه، روزاریو کروچتا، از حزب دموکرات، حمایت خارجی می‌کند.

این جنبش به شیوه‌ای ناگهانی و پرتلاطم به راست و چپ می‌زند و نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم تمام تناقضات درونی آن چه زمانی به سطح می‌آیند اما می‌توانیم مطمئن باشیم که این اتفاق بالاخره می‌افتد. انتقادات ما از برنامه‌ی «جنبش پنج ستاره» باید بی‌تخفیف باشد اما باید حول مسائل طبقاتی صورت بگیرد که کاملاً از آن غایب هستند.

رویدادهای آینده برای «جنبش پنج ستاره» تعیین‌کننده خواهد بود و آزمون و محک واقعی آن انفجار مبارزه طبقاتی خواهد بود. رأی اعتراضی از جمله به این علت بر جنبش گریو متمرکز بود که شاهد جنبش توده‌ای عمومیت‌یافته مثل «ایندیگنادو»ها در اسپانیا یا میدان سینتاگما در یونان نبوده‌ایم که با موجی از مبارزات طبقه‌ی کارگر مرتبط شود. بسیجی که بتواند تخاصم طبقاتی را به مرکز صحنه‌ی سیاست در ایتالیا بیاورد لاجرم به بحرانی عمیق درون «جنبش پنج ستاره» می‌انجامد.

در سراسر کشور چیزی بین ۲ تا ۵/۲ درصد بود تا اکنون به نیرویی بی‌اهمیت در سیاست ایتالیا تقلیل یابد. رهبری کنونی حزب احیای کمونیستی بدین‌سان همان اعتبار اندکی را هم که داشت فدای تلاش مستاصلانه برای سواری بر پشت یک قاضی بی‌اهمیت کرده است که نتیجه‌ای به کلی ویران‌بار در بر داشت.

از سوی دیگر، رهبری «فیوم» (اتحادیه‌ی رزمنده‌ی فلزکاران که پس از تظاهرات بزرگ ۱۶ اکتبر ۲۰۱۰ به نقطه ارجاعی برای تمام لایه‌های پیشرفته و حتی بخشی از توده‌های وسیع‌تر بدل شده بود) تصمیم گرفت از خط مقدم نبرد عقب‌نشینی کند و اعمال خود را محدود به ورود چند نفر از اعضایش به لیست‌های چپ میانه کرد.

نتیجه‌ی این بی‌عملی اکنون مقابل چشمانمان قرار گرفته است. گرایش سیاسی ما (فالجهمارتلو) در سال‌های اخیر عملاً تنها گرایشی بوده است که به شیوه‌ای سازمان‌یافته از نیاز به بدیل طبقاتی چپ در مقابل چپ میانه و راست میانه و در ضمن در مقابل «جنبش پنج ستاره» و از اجرای برنامه‌ی ضدسرمایه‌داری و انقلابی دفاع کرده است.

حالا کسانی هستند که دم از فاجعه و شکست نهایی برای چپ می‌زنند. ما قویا مخالف این نوع استدلال هستیم. جنبش کارگری و چپ پایان نیافته‌اند و تا وقتی که تخاصم طبقاتی در جامعه موجود باشد، موجود خواهند بود.

در سطح جهانی، نسیم انقلاب قوی‌تر از همیشه می‌دمد. در تونس، دولت تحت رهبری اسلام‌گرایان با اعتصاب عمومی وسیعی که آغاز انقلاب دوم بود مجبور به استعفا شد. اروپا با جنبش‌های توده‌ای از فرانسه تا اسپانیا و از پرتغال تا بلغارستان به لرزه در آمده است. در همین بلغارستان بود که جنبش توده‌ای در مخالفت با افزایش قیمت‌های برق و سایر اقدامات ریاضت‌کشی دولت را پایین آورد.

در ایتالیا اکنون شاهد تشنت عمیقی در بالای طبقه‌ی حاکمه هستیم. لنین (که این مسائل را خوب می‌فهمید) توضیح می‌دهد که چگونه شکاف‌های درون بورژوازی اغلب مقدمه‌ی بحرانی انقلابی هستند.

این امکان هست که روند آگاهی روزافزون و رشد جنبش‌های عمومیت یافته با بن‌بستی که بحران کنونی نظام سیاسی ایجاد کرده موقتاً به تاخیر بیافتد. اما این نباید ما را بهراساند یا ناشکیبا سازد. تاخیر حتی می‌تواند منجر به درک عمیق‌تری از سوی طبقه‌ی کارگر در مورد ورشکستگی تمام و کمال تمام گزینه‌هایی که بورژوازی پیش می‌گذارد بشود و بدین‌سان به انفجار حتی بزرگ‌تر تخاصم طبقاتی خواهد انجامید.

بورژوازی امروز مستاصلانه به دنبال راه نجات از این بحران تشکیل حکومت است. اما وقتی کارخانه‌ها و خیابان‌های این کشور غیر قابل حکومت شوند، وقتی توده‌ها وارد صحنه‌ی سیاست شوند، هراسی بسیار وسیع‌تر آن‌ها را فلج می‌کند. این چشم‌اندازی است که ما باید آماده‌ی آن شویم. و از این میان است که جنبش چپ کارگری ظهور خواهد کرد.



۱. توضیح مترجم فارسی: اصل این مقاله به ایتالیایی و برای مخاطب ایتالیایی نوشته شده است، اما ما آنرا از ترجمه‌ی انگلیسی وب‌سایت Marxist.com به فارسی برگردانیم که توضیحاتی را نیز برای خوانندگان بیرون از ایتالیا به آن افزوده بود.

کنگره‌ی ۳۲ام تاریخی مارکسیست‌های پاکستان

ترجمه‌ی آرش عزیزی

توضیح مترجم: در جهان امروز کمتر کشوری مثل پاکستان با شرایط دهشتناک فروپاشی کامل اجتماعی مواجه است. در چنین شرایطی، که در زیر گوشه‌هایی از آن‌را می‌خوانید، کار سازمان مارکسیستی «جد و جهد» که در مقابل امپریالیسم آمریکا و دولت پاکستان و بنیادگرایی اسلامی و ارتجاعیون قوم‌پرست، پرچم سوسیالیسم کارگری را بلند کرده است به راستی دشوار است. خواندن از موفقیت‌های «جد و جهد»، که امروز در گوشه گوشه‌ی پاکستان حضور دارد، می‌تواند قوت قلب مهمی برای مارکسیست‌های ایرانی باشد. بخصوص وقتی که بدانیم «جد و جهد» نیز در سال‌های دیکتاتوری ضیا الحق در تبعید (در هلند و سایر کشورهای اروپایی) تشکیل شد و ظرف چند دهه توانسته است به موقعیت کنونی برسد. سازمان خواهر «جد و جهد» در ایران، «مبارزه طبقاتی» نام دارد که بیشتر نیروهای آن نیز در حال حاضر در تبعید به سر می‌برند. در راه دشوار ساختن نیروهای مارکسیسم، «جد و جهد» همیشه الگو و چراغ راه ما بوده است. - ۳۱ مارس ۲۰۱۳



سی و دومین کنگره‌ی مارکسیست‌های پاکستان روز شنبه ۹ مارس افتتاح و از نظر تعداد رفقا و هواداران حاضر بسیار فرای انتظارات بود. در روز اول ۲۷۶۹ رفیق ثبت نام کردند تا این بزرگ‌ترین کنگره‌ی تاریخی ما باشد. رفقا از سراسر کشور با روحیه‌ای از شور و شوق عظیم آمدند در حالی که این کشور وارد عمیق‌ترین بحران تاریخی خود شده است.

رفقا از مناطقی دور دست به لاهور سفر کردند تا در کنگره شرکت کنند. این برای آن‌ها کار آسانی نبود چرا که باید سختی‌های بسیاری را تحمل می‌کردند از جمله قیمت‌های بسیار افزایش یافته‌ی قطار و اتوبوس. راه‌آهن پاکستان در بحرانی جدی است و بسیاری قطارها از برنامه کنار گذاشته شده یا خصوصی‌سازی شده‌اند و دشواری‌ها برای مسافرین افزایش یافته است. به علت کمبود مداوم نفت و بنزین، نفس رسیدن به موقع به کنگره دشواری بزرگی بود. علیرغم این، رفقا مصمم بودند و سفر را یک روز پیش از زمان مقرر آغاز کردند تا کسب اطمینان کنند مشکلات آخرین لحظه‌ای رسیدنشان به کنگره را به تاخیر نمی‌اندازد.

بسیاری دانشجویان، بیکاران و کارگران که نمی‌توانستند از پس خرج‌های کنگره برآیند در چند ماه اخیر برای «صندوق مبارزه» پول جمع کرده بودند تا این گردهمایی تاریخی را از دست ندهند و در مباحثات آن نقش مهم خود را بازی کنند.

کنگره به رسم مارکسیست‌های پاکستان با خواندن اشعار انقلابی به زبان‌های مختلف موجود در این کشور آغاز شد: پشتو، سندی،



سرائیکی، اردو، پنجابی و دری (مخلوطی از فارسی و پشتو).

پیغام ملاله

رفیق جواد اقبال، رفیق پاکستانی از بیرمنگام در بریتانیا، آمد تا پیغامی را بخواند که ملاله یوسف‌زای، از هواداران جوان گرایش مارکسیستی که بخاطر مبارزه‌اش برای حق آموزش و پرورش دختران در پاکستان معروف است، فرستاده بود. او در ژوئیه‌ی سال گذشته در مدرسه‌ی تابستانه‌ی مارکسیستی سراسری در سوات شرکت کرده بود. در حادثه‌ای غم‌انگیز، بنیادگرایان، بربرانه به ملاله حمله کردند و گلوله‌ای به سر او شلیک کردند که باعث مشهور شدنش در سراسر جهان شد. خوشبختانه او اکنون در بریتانیا در حال احیا است.

در پیغامی که او فرستاد می‌خوانیم: «اول از همه می‌خواهم از «جد و جهاد» و گرایش بین‌المللی مارکسیستی تشکر کنم که سال گذشته به من فرصتی دادند در مدرسه‌ی مارکسیستی تابستانه در سوات شرکت کنم و از این که مرا با مارکسیسم و سوسیالیسم آشنا کردند. من فقط می‌خواهم بگویم از نظر آموزش و پرورش، و سایر مشکلات در پاکستان، وقت آن رسیده کاری کنیم تا خود به این مشکلات بپردازیم. مهم است که دست به عمل بزنیم. نمی‌توانیم منتظر بشویم تا کس دیگری بیاید و این کار را انجام دهد. چرا منتظر کس دیگری شدیم تا بیاید و امور را اصلاح کند؟ چرا خودمان همین کار را نمی‌کنیم؟

می‌خواهم تئوریکات صمیمانه‌ی خود را به کنگره ابراز کنم. من متقاعد هستم که سوسیالیسم تنها پاسخ است و به تمام رفقا فراخوان می‌دهم این مبارزه را تا پایانی پیروزمند به پیش ببرند. تنها همین ما را از زنجیرهای تعصب و استثمار رها می‌کند.»

این نیز یکی از لحظات بی‌شمار تکان‌دهنده در طول کنگره بود. یکی از دوستان نزدیک ملاله که وقتی به دخترها حمله شد در اتوبوس بود، نیز در کنگره حاضر بود. او نیز سخنرانی کرد و شعری خواند. این رفیق جوان زن نمونه‌ای است از ظرفیت رفقای که به «گرایش بین‌المللی مارکسیستی» در پاکستان تعلق دارند. در واقع در سراسر کنگره رفقای از مناطقی سخن گفتند که کمشکش دار و دسته‌ها، قتل، بمب‌گذاری، حملات پهباداها و جنگ عمومی گرفته در شان جریان است. گوش دادن به سخنان آن‌ها خون شنونده را به جوش می‌آورد چرا که به روشنی تناقضات و بی‌عدالتی‌های عظیم موجود در این جامعه‌ی کلوده به طبقات را به نمایش می‌گذارد.

انقلاب‌های اروپا و خاورمیانه

اولین بخش اصلی در مورد چشم‌اندازهای جهانی بود، با تأکید بر تحولات اروپا و خاورمیانه. فرد وستون از طرف گرایش بین‌المللی

سپس رفیق حمید خان کنگره را معرفی کرد. او در سخنرانی خود، کنگره را به خاطره‌ی تد گرانت تقدیم کرد. در واقع، پرچم کنگره در بزرگداشت صدمین سالگرد تولد تد بود. حمید توضیح داد که به لطف یک عمر مبارزه‌ی تد گرانت برای افکار حقیقی مارکسیسم، بخصوص مبارزه‌ی او علیه استالینیسیم، است که گرایش بین‌المللی مارکسیستی امروز موجود است.

او سپس به استقبال از تمامی رفقای حاضر در سالن پرداخت: بسیاری از جوانان (در واقع ۸۰ درصد از حاضرین جوان بودند)، رفقای اتحادیه‌های کارگری و زنان. شمار زنان در واقع دو برابر کنگره‌ی سال گذشته بود که با توجه به جداسازی‌ای که زنان معمولاً در جامعه‌ی پاکستان مجبور به پیروی از آن می‌شوند، دستاورد مهمی به حساب می‌آید.

لعل خان، رفیق بنیانگذار «جد و جهاد»، سپس به صحنه فراخوانده شد تا سخنان افتتاحیه را ایراد کند. او توضیح داد که با توجه به تعداد رفقای حاضر در کنگره، و کسانی که روز بعد فرا می‌رسند، این بزرگ‌ترین کنگره‌ی بخش پاکستان «گرایش بین‌المللی مارکسیستی» خواهد بود. در واقع، شمار رفقای ثبت‌نام کرده، که در بالا ذکر شد، این گمان را تأیید می‌کند.

سپس تکه‌های کوتاهی از سخنرانی تد در گردهمایی سازمان «میلیتانت» در سال ۱۹۸۴ پخش شد که در آن تد بحران سرمایه‌داری و نقش مارکسیست‌ها در تحول جنبش کارگری را توضیح می‌دهد. سخنرانی او سپس به اردو ترجمه شد و با تشویق بلند حضار و فریادهای «انقلاب، انقلاب، انقلاب سوسیالیستی» (از شعارهای مرسوم شبه‌قاره‌ی هند-م) مواجه شد. در واقع، این شعار مرتباً در پی سخنرانی‌های مختلف در طول کنگره تکرار می‌شد و رفقا به طور خودجوش خواندن ترانه‌های انقلابی را آغاز می‌کردند.

آلن وودز این بار امکان حضور را نداشت اما پیغام ویدئویی از پیش ضبط‌شده‌ای به رفقا نشان داده شد که در آن آلن به کنگره تبریک گفت، توضیح داد که این گردهمایی در لحظه‌ای کلیدی در تاریخ برگزار می‌شود، در حالی که سرمایه‌داری وارد بزرگ‌ترین بحران تاریخ خود می‌شود. این نیز با تشویق بلند و سرودخوانی مواجه شد.

بعضی از پیغام‌های بخش‌های مختلف «گرایش بین‌المللی مارکسیستی» نیز به زبان اردو خوانده شد از جمله از ونزوئلا، فرانسه و پیغامی ویدئویی از رفیق جان پیتسون، دبیر «اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران» در آمریکا، که هر یک با تشویق غران پاسخ داده شد.

مارکسیستی سخنران این بحث بود. رئیس این بخش رفیق حمید خان بود. فرد وستون به بیان عواملی پرداخت که در سال ۲۰۰۸ منجر به درگرفتن بحران اقتصادی شد و انباشت پیشین تناقضات درون نظام سرمایه‌داری جهانی، گسترش پیشین و عظیم اعتبار در سطح جهانی و مازاد تولیدی را که در سطحی وسیع ظاهر شد توضیح داد. تمام این‌ها منجر به بحران بانکی شد که تنها انعکاسی بود از بحران عمومی نظام به مثابه‌ی کل.

او از شرایط رو به زوال اجتماعی، حمله به رفاه، حملات به حقوق کارگران و رشد بیکاری گفت. و نشان داد چگونه تمام این‌ها است که انفجار مبارزه طبقاتی در سراسر اروپا را توضیح می‌دهد. او توضیح داد چگونه این در ضعیف‌ترین حلقه‌ها از هم گسیخت، اول در یونان، اما خیلی سریع به کشورهای همچون پرتغال و اسپانیا نیز کشید. او به توضیح رادیکال‌سازی روزافزون میان کارگران و جوانان پرداخت، که محدود به کشورهای جنوب اروپا نیست و در شمال، مثلاً در دانمارک و بریتانیا، نیز احساس می‌شود. تمام این‌ها منجر به زیر سوال رفتن گسترده‌ی نظام در سراسر اروپا می‌شود.

او در ضمن بخش قابل توجهی از سخنان آغازین خود را به رویدادهای خاورمیانه اختصاص داد: ابتدا در توضیح زمینه‌ی رویدادهای انقلابی سال ۲۰۱۱ و شرایط اجتماعی و اقتصادی که جنبش را تدارک دید. او با تأکید بر آن رویدادهای انقلابی در ضمن توضیح داد که علیرغم انرژی عظیم انقلابی توده‌ها، بخاطر فقدان حزب انقلابی توده‌ای طبقه‌ی کارگر، جای خالی را اسلام‌گرایانی همچون اخوان المسلمین پر کردند. اما از آن‌جا که این نیروها هیچ پاسخی به بحران سرمایه‌داری ندارند، وقتی به دولت برسند، در چشم توده‌های هم‌مصر و هم تونس به سرعت بسیار افشا می‌شوند. حالا در هر دو کشور موج جدیدی از انقلاب در می‌گیرد، چرا که کارگران و جوانان شروع به نتیجه‌گیری از تجربه‌های اخیر خود می‌کنند. بدین‌سان در خاورمیانه نیز شاهد رادیکال‌سازی بیشتر توده‌ها هستیم در حالی که سرمایه‌داران در عین حال با حملات بیشتر و بیشتر، فشار را افزایش می‌دهند.

روندهای اروپا و خاورمیانه با شرایط اقتصادی و اجتماعی بسیار متفاوتی آغاز شده است اما همه بخشی از یک روند واحد انقلاب جهانی هستند و این لاجرم بر پاکستان نیز تاثیر خواهد گذاشت. کلادیو بلوتی، رفیق ایتالیایی، عضو کمیته اجرایی حزب احیای کمونیستی و از کادرهای رهبری «فالجه مارتلو»، بخش ایتالیای «گرایش بین‌المللی مارکسیستی»، نیز در کنگره حاضر بود و در مورد آخرین اوضاع ایتالیا پس از انتخابات اخیر صحبت کرد. او توضیح داد که ایتالیا خود را در بحرانی جدی می‌یابد و این تهدیدی برای کل اتحادیه‌ی اروپا است. او نیز اشعاری خواند، این دفعه از «جهنم» دانت،

که مشخصاً مورد توجه قرار گرفت. ارسالان غنی، رئیس اتحادیه‌ی دانشجویان تحصیلات تکمیلی در دانشگاه کمبریج، نیز وارد بحث شد و موقعیت پیش روی دانشجویان در بریتانیا، با افزایش هزینه‌ها و سایر حمله‌ها، را توضیح داد. او توضیح داد که چگونه اول در بلژیک و سپس در بریتانیا در فعالیت‌های همبستگی با کارگران شرکت کرده و نیاز به شرکت در مبارزه را، هر جا که رفقا حضور دارند، توضیح داد.

سوال‌های بسیاری از فرد وستون مطرح شد. در مورد مسائلی همچون نقش مذهب، آینده‌ی انقلاب‌های ونزوئلا و مصر، موقعیت در ایران و افغانستان و بسیاری موارد دیگر. فرد وستون در پاسخ توضیح داد که تاریخ بارها و بارها نشان داده که پیروزی انقلاب سوسیالیستی هیچ تضمینی ندارد. آنچه لازم است ساختن جریان‌ها و سپس احزاب توده‌ای مارکسیستی است که قادر باشند به کارگران آن رهبری انقلابی را که شایسته‌ی آن هستند عرضه کنند. او در پاسخ در مورد مذهب گفت مذهب از این رو بر ذهن بسیاری سلطه دارد که آن‌ها در شرایطی اسف‌بار زندگی می‌کنند. اما ما به جای صحبت در مورد جهان آخرت باید با یکدیگر برای تغییر همین جهان همکاری کنیم. او در پایان به نیاز برای ساختن نیروهای مارکسیسم در پاکستان و در سطح جهانی تأکید کرد.

چشم‌اندازهای پاکستان

بخش بعدی، به ریاست رفیق غفران احد، در مورد بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی پاکستان و چشم‌اندازها برای انقلاب سوسیالیستی بود. آدام پل بحث را با سخنانی بسیار آتشین و پرشور آغاز کرد که در آن‌ها شرایط دهشتناکی را که



روز دوم

آخرین رفقا نیز روز صبح یکشنبه (۱۰ مارس) ثبت نام کرد کردند تا شمار حاضرین در کنگره از ۲۸۰۰ بالاتر برود. صحبت‌های اصلی روز در مورد کارزار انتخاباتی پیش رو، بحث تشکیلاتی و گزارش در مورد فعالیت‌های «گرایش بین‌المللی مارکسیستی» در سطح جهان بود.

روز دوم نیز مثل روز اول با دکلمه‌ی اشعار انقلابی توسط تعدادی از رفقا آغاز شد. در کشوری با چنین تخاصماتی عظیم، که در آن اقلیت کوچکی از نخبگان در ثروت زندگی می‌کند و اکثریت عظیم مردم در فقر آشکار، رنج‌زحمت‌کشان خود را در ترانه و شعر منعکس می‌کند و این بخش بسیار مهمی از کنگره است.

ترانه‌ی جواد در مورد مرگ کارگران در آتش‌سوزی کارخانه در کراچی

رفیق قمر اوز رئیس بخش اول بود. اولین وظیفه‌ی او معرفی ویدئوی یکی از ترانه‌های جدید خواننده‌ی مشهور، جواد، به رفقا بود. چنان‌که در گزارش دیروز گفتیم، یکی از ترانه‌های او در مورد مرگ نزدیک به ۳۰۰ کارگر در آتش‌سوزی در کارخانه‌ای در کراچی در سال گذشته است.

ویدئو با تصویر اجساد کارگران کشته‌شده در کارخانه‌ی «یونین کارباید» در بوپال هندوستان، در کارخانه‌ای در بنگلادش و در کراچی آغاز می‌شود. این ویدئویی است از کنسرت جواد که مخصوص خانواده‌ی کشته‌شدگان در کراچی برگزار شده است. جواد که ترانه‌اش را می‌خواند، دوربین بین مخاطبین حرکت می‌کرد. می‌شد پسران و دختران، برادران و خواهران، مادران و پدران و مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌های قربانیان را دید که عکس عزیزانی را که در آتش‌سوزی از دست داده‌اند بالا گرفته‌اند. صورت‌های خاموش را می‌دیدیم و اشک‌های اندوهی که در حال گوش دادن به کلمات ترانه بر گونه‌ها فرومی‌ریخت.

این ترانه در مورد درد کارگران است اما در ضمن می‌گوید که ما کارگران همه چیز را تولید می‌کنیم و ما دیگر این اوضاع را تحمل نمی‌کنیم و با شعار «کارگران جهان متحد شوید!» بر روی صفحه پایان می‌یابد. کل ترانه بسیار احساسی و بسیار

توده‌های پاکستان از آن رنج می‌برند برشمرد: بیکاری و فقر روزافزون، فروپاشی زیرساخت‌ها، تعطیلی بخش‌های عظیمی از صنایع و در این میان، تخاصمات قومی محلی بیشمار (مثلاً در بلوچستان و سند) که در آن جناح‌های ختلف درون طبقه‌ی حاکمه، با پشتیبانی این یا آن قدرت امپریالیستی، تخاصم قومی را باد می‌زنند تا دستور کار خود را پیش ببرند. او از نفرت روزافزون توده‌ها نسبت به نخبگان ثروتمند گفت که نتیجه‌اش بیگانگی عمومی علیه کل دستگاه حاکم است. اکنون شاهد تدارک انفجاری از پایین هستیم، مشابه آنچه دو سال قبل در مصر و تونس دیدیم.

رفقا خو کولا باچا از سوات، پاراس جان از کراچی، نظار منگال از بلوچستان، دکتر افتاب، عضو «انجمن پزشکان جوان»، الیاس خان، از رهبران خوش‌نام «حزب مردم پاکستان» در شهر مولتان، سعدالله مهوند، رفیقی افغان و گوراس سینگ، رفیقی سیک همه در بحث شرکت کردند. چنگیز خان از شمال پنجاب در این بخش شعری به زبان اردو خواند.

کنفرانس سپس به سه کمیسیون در مورد کار در اتحادیه‌های کارگری، کار در میان جوانان و کار در میان زنان تقسیم شد تا این زمینه‌های مهم فعالیت در جزئیات بیشتر مورد بحث قرار بگیرند. قرار شد گزارش این کمیسیون‌ها در روز دوم کنگره ارائه شود.

پیش از پایان جلسه‌ی شب، جواد احمد، خواننده‌ی مشهور، به صحنه آمد و خلاصه‌ای از آخرین آلبومش را معرفی کرد که در آن دو ترانه‌ی بسیار تکان‌دهنده موجود است. یکی در مورد مرگ دهشتناک نزدیک به ۳۰۰ کارگر در آتش‌سوزی در کارخانه‌ای در کراچی و دیگری در مورد باگات سینگ، مبارز سوسیالیست انقلابی که در سال ۱۹۳۱ به دست بریتانیا اعدام شد. جواد نسخه‌ی جدیدی از سرود انترناسیونال را نیز به زبان اردو نوشته که در آلبوم جدیدش موجود است.

جواد سپس فرد وستون و لعل خان را به صحنه دعوت کرد و همه را آماده کرد تا در خواندن نسخه‌ی جدید او از سرود انترناسیونال همراهی کنند. بسیاری سایر رفقای دیگر نیز به آن‌ها پیوستند. سپس کل کنگره به جواد پیوست که خواندن این سرود جنبش سوسیالیستی بین‌المللی را رهبری کرد. این از لحظات بسیار تکان‌دهنده‌ی کنگره بود و پایانی شایسته برای روز اول.

لاهور، ۱۰ مارس

تکان‌دهنده است. در پایان، جمعیت حاضر در مقاومت دست به هم‌نوایی با جواد کردند. این ویدئو که تمام شد، کل کنگره دوباره شروع به شعار دادن کرد: «انقلاب، انقلاب، انقلاب سوسیالیستی». این روحیه را برای بخش بسیار مهم بعدی از دستور جلسه آماده کرد. سپس رفیق رئوف لوند بود که شعر انقلابی دیگری ارائه کرد.

کارزار انتخاباتی

رفیق عمر سپر لعل خان را معرفی کرد که در مورد کارزار پیش‌اروی انتخاباتی صحبت کرد. پارلمان در روز ۱۶ مارس منحل می‌شود و انتخابات در ماه آوریل یا مه برگزار می‌شود. لعل خان استراتژی و تاکتیک‌های ما در این انتخابات را با توجه به این‌که رفقای ما آماده‌ی رقابت برای کسب کرسی در مجلس ملی می‌شوند، بیان کرد و از حوزه‌های انتخاباتی آن‌ها به کنگره گزارش داد.

این انتخابات در لحظه‌ای از بحران حاد در جامعه‌ی پاکستان فرا می‌رسد. سطوح فی‌الحال فقر حتی بدتر از پیش می‌شوند و صندوق جهانی پول و بانک جهانی فشار خود بر کشور را افزایش می‌دهند. اما چه کسی نماینده‌ی واقعی منافع کارگران، دهقانان، بی‌کاران و فقرا به طور کلی است؟ حزب مردم پاکستان در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ با برنامه‌ی سوسیالیستی رادیکالی بنیان نهاده شد. اما رهبران امروز این حزب پنج سال است که در دولت هستند و دستورات امپریالیسم را اجرا می‌کنند و به برنامه‌ی خصوصی‌سازی و قطع یارانه‌های فقرا ادامه می‌دهند. نتیجه‌ی تمام این‌ها بیگانگی گسترده نسبت به تمام سیاستمداران است. در چشم مردم تمام آن‌ها وقتی به قدرت می‌رسند، جیب خودشان را پر می‌کنند و هیچ کار جدی‌ای برای توده‌ها نمی‌کنند.

در این اوضاع، حزب مردمی که در انتخابات قبلی در سال ۲۰۰۸ نتایج بالایی کسب کرد این بار می‌تواند به ۱۷ درصد کاهش بیاید و در این شرایط می‌توانیم شاهد بازگشت نواز شریف باشیم. بیشتر مردم به احتمال بسیار در انتخابات شرکت نمی‌کنند یا، چنان‌که لعل خان گفت، رای‌شان را می‌فروشند چرا که این‌ها تنها استفاده‌ی آن می‌بینند. این‌گونه حداقل شاید شکم خود و خانواده‌شان یک روز بیشتر سیر شود!

لعل خان دیدگاه مارکسیستی در مورد انتخابات را بیان کرد و توضیح داد که مارکسیست‌ها در انتخابات شرکت می‌کنند

و پیغام انقلاب سوسیالیستی را هر جا که توده‌ها گرد بیابند، می‌برند. او نقش پارلمان در دموکراسی بورژوازی را توضیح داد و نفس خود دموکراسی «بورژوازی» را که این یک نظام نیست و روشی است برای اداره‌ی نظام. او از مارکس نقل قول کرد که انتخابات در نظام سرمایه‌داری به این معنی است که به توده‌ها اجازه می‌دهند هر پنج سال یکبار انتخاب کنند چه کسی آن‌ها را سرکوب می‌کند.

در بعضی مناطق، مارکسیست‌ها می‌توانند با موفقیت به عنوان نامزد انتخاب شوند که در این صورت رفقا سازمان‌دهی می‌کنند تا صدای مارکسیسم حقیقی را به پارلمان ببرند. اما این هدفی در خود نیست. هدف انتخاب مارکسیست‌ها به پارلمان مثل انتخاب نمایندگان بلشویک در دوما‌ی تزار است: افشای آن از درون و گسترش افکار سوسیالیسم انقلابی نزد مخاطبینی وسیع‌تر. لعل خان توضیح داد که بحران نظام خود را در انحطاط در تمام سطوح منعکس کرده است و فساد در همه‌جا بالا گرفته. اما انعکاس آن در ضمن زوال فرهنگ و نفس بشریت است. تمام این اوضاع را در حال و روز سیاست می‌بینیم. او توضیح داد که در اروپا هم غیر از این نیست اما در پاکستان این وضع صدمه‌بار بیشتر است.

رویدادهای شنبه (روز قبل) در لاهور همین را نشان می‌دهند. خانه‌ها و مغازه‌های ۱۶۰ خانواده‌ی مسیحی به آتش کشیده شد و مردم مجبور به فرار بودند. بهانه‌ی دار و دسته‌ای که مرتکب این کار شدند این بود که مسیحیان کفر گفته بودند. در واقعیت این روش‌ها را دار و دسته‌های بی‌رحم و جنایی استفاده می‌کنند تا املاک را به دست بگیرند، تصاحب کنند و برای خود بسازند. و دولت هم کنار می‌ایستد و هیچ نمی‌کند!

لعل خان به «دلک‌ها»ی بسیار در سیاست پاکستان اشاره کرد. از زرداری‌های این جهان، تا شریف‌ها تا امران خان، قدری، آخوند از کانادا آمده، و رهبران حزب شوونیست «جنش متحده قومی». هیچ یک از آن‌ها راه حلی برای توده‌ها ندارند.

اما مارکسیست‌ها انتخابات را تحریم نمی‌کنند که از آن استفاده می‌کنند تا افکارشان را تبلیغ کنند و بدیل واقعی سوسیالیسم را پیش بگذارند. بسیاری از رفقا از سراسر کشور در بحث شرکت کردند، از جمله غفران احد از ملاکند. او مضحکه‌ی دموکراسی بورژوازی را افشا کرد. غفران اشاره کرد که به جای «دولت به دست مردم» ما «دولتی که مردم را می‌خرد» داریم و به جای «دولت برای مردم»، «دولت دور از مردم.» (این عبارات در واقع

بازی‌های کلامی در زبان انگلیسی هستند-م). او توضیح داد که نامزد مارکسیست نباید وارد پارلمان شود تا خود فاسد شود که باید دست به افشای نظام بزند.

سپس نوبت رفیق آصف از روالپندی بود که به نقش جوانان در کارزار انتخاباتی اشاره کرد. ریاض لوند، که در سال ۲۰۰۸ نامزد مارکسیست‌ها بود، نیز سخنرانی کرد. همه می‌دانند که او در واقعیت در سال ۲۰۰۸ پیروز شد اما نتایج را سه روز نگاه داشتند تا ارقام را تغییر دهند و نشان دهند او شکست خورده. او توضیح داد که کارگران در کراچی کاملاً از این واقعیت آگاه بودند و حامی رفقا هستند. او اشاره کرد که رهبر «جنبش متحد قومی»، سازمان شوونیستی و ارتجاعی که مسئول کشتار بسیاری از فعالین در جنبش کارگری است، اخیراً گفته که دشمن اصلی‌شان «مارکسیسم» است.

رفیق قادر از پیشاور، با نقل قول از لنین، گفت این پارلمان «آشپزخانه‌ی دزدها» است و آشپزخانه‌ای که در آن «غذایی برای فقرا نیست.» او گفت مارکسیست‌ها باید در انتخابات پارلمان شرکت کنند اما روزی خواهد آمد که مردم به جای رای دادن با دست، با پای‌های خود رای می‌دهند و بسیج می‌کنند تا علیه این نظام به پا خیزند.

سپس نوبت رفیق عادل از فیصل‌آباد و رفیق الیاس خان بود که سخنرانی بسیار آتشینی کرد و اعمال رهبران حزب مردم را محکوم کرد و گفت مارکسیست‌ها برای ارائه‌ی بدیل به کارگران چه باید بکنند. رفیق رؤف لوند اشاره کرد که در حالی که همه درگیر بازی تشنت مردم هستند، مارکسیست‌ها می‌کشند تا کارگران از گروه‌های قومی و مذهبی مختلف را متحد کنند. سپس رفیقی زن، جلیله از کوئته، صحبت کرد. او از زنان بسیاری که در پاکستان کشته می‌شوند و خشونت عمومی

که بر آن‌ها می‌رود گفت. او از این گفت که چطور قطعات اجساد زنان کشته شده در بمب گذاری‌ها (که در بلوچستان هر روز صورت می‌گیرد) را با دست جمع کرده است. بخاطر فعالیت‌های جلیله، فتوایی علیه او صادر کرده‌اند اما او همچنان مصمم به ادامه‌ی مبارزه است. او سخنان خود را با شعری تمام کرد که به همان زبانی که در سخنرانی‌اش به آن‌ها اشاره کرده بود تقدیم شد. رفیق دیگری سپس شعری را خواند که پیغام ساده‌اش این بود که «به این راهزنان اعتماد نکنید.»

لعل خان سپس بحث را با پاسخ به سوال‌ها و گرد هم آوردن بخش‌های مختلف صحبت به پایان رساند. بخش بعدی، گزارش تشکیلاتی بود که رفیق پراس جان از کراچی ارائه کرد. رئیس این بخش رفیق یاسر ارشاد بود. رفیق پراس بخش اعظم سخنرانی خود را به این اختصاص داد که از رفقا در این دوره‌ی بحران حاد نظام چه انتظاری می‌رود. او توضیح داد که باید کسب اطمینان کرد تمام جنبه‌های فعالیت به دقت سازماندهی می‌شود. او اهمیت زیادی به حیات حوزه‌های سازمان و فعالیت‌های منظم روزانه و هفتگی‌شان اختصاص داد. از آن‌جا که در دوره‌ی اخیر جوانان جدید بسیاری به سازمان پیوسته‌اند، آموزش دادن آن‌ها در سنت‌های روش مارکسیستی سازماندهی و تشکیلات ضروری است. در گزارش شنیدیم که شرایط متغیر عینی منجر به رشد اعضای سازمان در ماه‌های اخیر شده و فرصت‌های موجود در سال پیش رو نیز به بحث گذاشته شد.

کار در اتحادیه‌های کارگری

سپس نوبت گزارش‌های کمیسیون‌های شب قبل بود. نظر منگال از کمیسیون کار در اتحادیه‌های کارگری گزارش داد. او توضیح داد که «کارزار دفاع از اتحادیه‌های کارگری پاکستان»



(PTUDC) قرار است جزوه‌ای ویژه در مورد مسائل کارگران برای انتخابات تولید کند که مورد استفاده‌ی رفقا قرار خواهد گرفت. او در ضمن به تعداد اتحادیه‌های کارگری و کارخانه‌هایی که گرایش مارکسیستی در آنها حضور دارد اشاره کرد. با دیدن شمار رفقای اتحادیه‌های کارگری مختلف که در کنگره حاضر بودند می‌شد متوجه رشد نفوذ گرایش شد:

سازمان‌های جوانان: فدراسیون ملی دانشجویان جامو و کشمیر، جبهه‌ی آزادی‌بخش دانشجویان جامو و کشمیر، فدراسیون دانشجویان حزب مردم، سازمان دانشجویان بلوچ، سازمان دانشجویان پشتون، فدراسیون دانشجویان پشتون، شورای انقلابی، جنبش جوانان بیکار، فدراسیون دانشجویی حزب مردم در جامو و کشمیر، فدراسیون دانشجویان حزب مردم در گلگت-بلتستان.

کارخانه‌ی فولاد پاکستان (کراچی)، راه‌آهن پاکستان، هواپیمایی بین‌المللی پاکستان، اداره‌ی توسعه‌ی آب و برق، شرکت تامین برق کراچی، شرکت بندر کراچی، اداره‌ی پست، کارخانه‌ی مهمات واه، یونیورس، کوکا کولا، نستله‌ی کبیروالا، شرکت تنباکوی پاکستان، انجمن سراسری کارمندان دفتری پاکستان، اداره‌ی ارتباطات پاکستان، شرکت داروسازی مرک، پاور لومز، انجمن اساتید و مدرسین دانشگاه (پنجاب، سند، بلوچستان، کشمیر)، انجمن پزشکان جوان (بیمارستان عمومی لاهور، بیمارستان جناح لاهور، بیمارستان کودکان لاهور، بیمارستان خدمات لاهور، موسسه قلب پنجاب در لاهور، بیمارستان مایوی لاهور، بیمارستان سرگنگا رام لاهور، بیمارستان نیشتر مولتان، بیمارستان ویکتوریای بهاولپور، بیمارستان الاید فیصل‌آباد و بیمارستان‌های مرکزی مناطق در سراسر پنجاب)، موسسه علوم پزشکی پاکستان در اسلام‌آباد، ائتلاف پزشک‌یاران پنجاب، کاشی امکوی لاهور، تریت بلید، حوله‌ی رستم لاهور، نیروگاه جامشورو، نیروگاه کوت آدو، پالایشگاه نفت پاک-عرب، سوی گاز (SNGPL، SSGC)، اداره‌ی آب و فاضلات، اتحادیه‌ی روزنامه‌نگاران، شرکت توسعه‌ی نفت و گاز، بانک دولتی پاکستان، بانک حبیب، بانک الاید، بانک نشنال، کارمندان شهرداری‌ها در سراسر پاکستان، انجمن‌های دهقان‌ها از نواحی مختلف.

دانشگاه‌ها و کالج‌ها: دانشگاه پنجاب، دانشگاه گاورنمنت کالج لاهور، دانشگاه مهندسی و فن‌آوری لاهور، دانشگاه فست لاهور، دانشگاه علوم مدیریت لاهور (لومس)، کالج محمدی انگلیسی-شرقی (مائو) لاهور، کالج ملی هنرهای لاهور، دانشگاه پنجاب مرکزی در لاهور، نهاد خدمات علوم پزشکی لاهور، دانشگاه بین‌المللی اسلامی در اسلام‌آباد، دانشگاه گاورنمنت کالج فیصل‌آباد، دانشگاه سرگودها، دانشگاه کشاورزی فیصل‌آباد، دانشگاه این علامه اقبال، گوردن کالج روالپندی، دانشگاه مهندسی و فن‌آوری تکسیلا، دانشگاه پیشاور، دانشگاه بلوچستان در کوئته، دانشگاه خضدار، دانشگاه سرحد پیشاور، دانشگاه ملاکند، دانشگاه گومال دیره اسماعیل خان، کالج پزشکی گومال دیره اسماعیل خان، دانشگاه آزاد جامو و کشمیر در مظفرآباد (دانشگاه ای جی کی)، دانشگاه علم و فن‌آوری میرپور (ماست)، دانشگاه بهال‌الدین ذکریا در مولتان، دانشگاه اسلامی بهاولپور، دانشگاه سند در جامشورو، دانشگاه شاه عبداللطیف بیتابی در خیرپور، دانشگاه پزشکی لیاقت در جامشورو، دانشگاه کراچی، دانشگاه فدرال اردو، کالج پزشکی شیخ زاید در رحیم یار خان، کالج خواجه فرید رحیم یار خان، کالج موری سیالکوت.

کار در میان جوانان

رفیق امجد از کمیسیون جوانان گزارش داد و بعضی فعالیت‌های سال را بر شمرد از جمله برگزاری دو مدرسه‌ی مارکسیستی، یکی در تابستان و دیگری در زمستان گذشته. کمیته هماهنگی سراسری جدیدی برپا شده است تا کار در میان جوانان را اداره کند. این کمیته نهادهایی در سطح منطقه‌ای و محلی هم دارد. در سال گذشته نواحی جدیدی از فعالیت در جبهه‌ی جوانان گشوده شده است و فهرست زیر از سازمان‌های جوانان و نهادهای آموزشی که رفقا در آن پایگاهی دارند خبر از وسعت این زمینه‌ی مهم فعالیت می‌دهد:



کار در میان زنان

روز زنان نیز در کنگره بزرگ داشته شد که در آن زنان کارگر و دانشجویان از سراسر پاکستان با شور انقلابی شرکت داشتند. فعالیت در میان زنان در پاکستان کار آسانی نیست. با این همه، رفیق انام در گزارش خود از کمیسیون توضیح داد که سازمان ۱۳۲ رفیق زن دارد و از این میان نیمی از آنها در کنگره حاضر بودند. رفقا موافقت کردند که برای جذب زنان باید تلاش‌های بیشتری کرد و هدف خود را رساندن این عدد به ۱۹۳ در دوره‌ی پیش رو قرار داده‌اند.

اظهارات پایانی

فرد وستون کنگره را با گزارشی از کار بین‌المللی «گرایش مارکسیستی» به پایان برد. او خلاصه‌ای از کشورهای «گرایش» در آن‌ها فعالیت می‌کند ارائه داد از آمریکای شمالی و جنوبی تا آفریقا، آسیا و اروپا. رفقا مشتاقانه پای صحبت فرد نشستند که جزئیاتی از فعالیت هر بخش گرایش را بازگو کرد. گزارش‌ها در مورد ونزوئلا و برزیل بخصوص با استقبال مواجه شد و همچنین گزارش در مورد آمریکا، کانادا و مکزیک. رفقا در ضمن مشتاق بودند از کار در اروپا، یونان، ایتالیا، فرانسه، بریتانیا و سایر کشورها باخبر شوند. این خبر که زندگی‌نامه‌ی تد گرانت به قلم آلن وودز به زودی منتشر می‌شود با تشویق مواجه شد.

این بخش مهمی بود به این خاطر که تنها تعداد انگشت‌شماری از رفقای پاکستان تا بحال توانسته‌اند ویزا بگیرند تا در کنفرانس‌های بین‌المللی گرایش مارکسیستی شرکت کنند و با رفقا از سایر کشورها دیدار کنند. برای بیشتر آن‌ها، این بخش نزدیک‌ترین تجربه‌ی دیدار با فردی از بین‌الملل است. فرد توضیح داد که رفقا در سراسر جهان مشتاقانه فعالیت رفقای پاکستان را دنبال می‌کنند و این الهامی برای تمام آن‌ها است، چنان‌که رفقای پاکستان نیز از فعالیت‌های کل بین‌الملل الهام می‌گیرند.

فرد در اتمام صحبت‌های خود بر وظیفه‌ی کلیدی آموزش تمام رفقا و تدارک آن‌ها برای نبردهای پیش رو تأکید کرد و در

پایان کنگره را یک بار دیگر به فعالیت‌های تد گرانت تقدیم کرد. او توضیح داد که چطور دشوارترین دوره برای تد احتمالاً دهه‌ی ۱۹۵۰ بوده: وقتی سرمایه‌داری در شکوفایی کامل بود، استالینسم به نظر بسیار تقویت شده بود و فکر انقلاب در جهان سرمایه‌داری پیشرفته بسیار دوردست به نظر می‌آمد. اما تد خوش‌بینی عظیمی نسبت به آینده داشت و می‌فهمید که سرنوشت سرمایه‌داری است که بالاخره در نقطه‌ای وارد بحران می‌شود و این با خود احیای مبارزه طبقاتی را می‌آورد. به لطف فعالیت‌های تد در آن زمان‌های دشوار است که «گرایش بین‌المللی مارکسیستی» امروز وجود دارد.

در پایان کنگره، همه بار دیگر به رهبری رفیق جواد دست به خواندن سرود انترناسیونال زدند. شرح شور و شوقی که در این لحظه بیان شد با کلمات ممکن نیست. با چنین شور و شوق و مصمم بودن، ما اعتمادی کامل به موفقیت آینده‌ی مارکسیست‌ها در پاکستان داریم.



۱. عکس‌هایی از کنگره:

<https://picasaweb.google.com/1۰۳۳۱۵۳۱۱۹۳۱۱۸۲۵۳۰۳۴۵/congressOfTheStruggler۲۰۱۳>

۲. فیلم خواندن سرود انترناسیونال در پایان کنگره:

<http://www.marxist.com/pakistani-marxists-singing-the-international-at-their-recent-congress.htm>

ابتکاری ارزنده از اتحادیه آزاد کارگران ایران

امضا محفوظ

در شماره پیشین نشریه مبارزه طبقاتی (شماره ۱۰) از نامه ده هزار نفر از کارگران ایران در اعتراض به وضعیت معیشتی طبقه کارگر نوشتیم. این نامه هیچ پاسخی از جانب وزیر کار و امور اجتماعی دریافت نکرد. سپس در مهرماه همین سال نمایندگان کارگران نامه ای دیگر به وزیر کار نوشتند و تومار خود را به امضای ۲۰ هزار نفر از کارگرسانند. نامه نمایندگان کارگران به شرح زیر بود:

«وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی جناب شیخ الاسلامی،
با سلام

این دومین نامه ما به جنابعالی است. ما به عنوان هماهنگ کنندگان طومار اعتراض به سطح دستمزدها و دیگر شرایط کار و زیست کارگران، نامه ای را در تاریخ ۲۷ خرداد ۹۱ به همراه ۱۰ هزار امضا تحویل وزارتخانه شما دادیم. از آن تاریخ بیش از سه ماه میگذرد و شما هیچ پاسخی به طومار اعتراضی هزاران کارگر نداده اید.

عدم پرداخت دستمزدها، بیکار سازیها، قراردادهای موقت، نا امنی شغلی، دستمزدهای بشدت زیر خط فقر و تورم و گرانی بیداد میکند بسیاری از اقلام غذایی و رفاهی بصورت روزانه و با سرعتی غیر قابل تصور در حال برچیده شدن از سفره خالی ما کارگران است. از اواخر سال ۹۰ و بویژه از چند ماه گذشته تاکنون هزینه های زندگی چندین برابر شده است. هیچ نوع کالا و یا خدماتی در این مملکت پیدا نمیشود که قیمت آنها در طول این مدت افزایش دهها درصدی پیدا نکرده باشد. از عوارض بزرگراهها و هزینه حمل و نقل تا مصالح ساختمانی و اجاره بهای منازل مسکونی تا هزینه های خدمات بانکی و دفاتر اسناد رسمی تا قیمت لبنیات و نان و مرغ و تخم مرغ و گوشت و میوه تا هزینه های آموزش و بهداشت و درمان و خلاصه هر آنچه که برای بقا و نفس کشیدن یک انسان لازم و حیاتی است گاهی تا چندین برابر افزایش قیمت داشته اند. این افزایش سرسام آور قیمتها بویژه در طول یکسال گذشته در حالی صورت گرفته است که میانگین دستمزد ما کارگران در این مدت (سال ۹۰ و ۹۱) فقط ۱۳ درصد افزایش پیدا کرده است و متوسط دریافتی ماهیانه میلیونها کارگر تازه اگر در این مدت بدلیل قطع سوبسید حامله های انرژی و تعطیلی کارخانه ها به خیل بیکاران نیبوسته باشند و موفق به دریافت بموقع دستمزدهای خود شوند بین ۳۰۰ تا ۷۰۰ هزار تومان در ماه است. ما در نامه قبلی خود بر این مسئله انگشت گذاشتیم و بر این حقیقت غیر قابل انکار تاکید کردیم که چنین دستمزدی بویژه در مراکز استانها کفاف اجاره بهای حقیرترین منزل

مسکونی را نیز نمیدهد آنوقت و تحت چنین شرایطی شما به عنوان وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی و به عنوان ارگانی که حق تعیین قیمت فروش نیروی کارمان را از ما کارگران سلب کرده اید و تعیین حداقل دستمزد را در اختیار وزارتخانه خود قرار داده اید نه تنها صدایتان در نیامده است بلکه حتی زحمت پاسخگویی به خواست کتبی و امضا شده هزاران کارگر را نیز به خود نداده اید. طوری که به نظر میاید وزارتخانه شما هیچ ربطی به کارگران و زندگی و معیشت آنان ندارد.

جناب وزیر! در طول سه ماهی که از اولین نامه ما و تحویل طومار اعتراضی کارگران به وزارت کار و رفاه و تامین اجتماعی میگذرد علاوه بر افزایش سرسام آور قیمتها، در دهها کارخانه بزرگ و متوسط، کارفرمایان ناهار و تمامی مزایای شغلی کارگران از قبیل پاداش و بهره وری کار و... را نیز قطع کرده اند و به آنان فقط مزد پایه را پرداخت نموده اند و به این ترتیب فاصله بین درآمد و هزینه های جاری زندگی به مرز فاجعه باری رسیده و هستی و حیات خانواده های کارگری را در معرض نابودی قرار داده است. لذا ما با تاکید و اصرار بر افزایش عاجل و فوری حداقل دستمزدها در شش ماهه باقی مانده سال، ده هزار امضای دیگر را در اعتراض به سطح دستمزدها و دیگر شرایط کار و زیست کارگران تحویل شما میدهیم و بار دیگر بر تأمین خواسته های میلیونها کارگر که در طومار اعتراضی بر آنها صحه گذاشته شده است پای می فشاریم.

بدیهی است در صورت عدم توجه وزارت تعاون و کار و رفاه اجتماعی به خواسته ها و به زندگی و معیشت میلیونها کارگر که در زیر چرخهای تورم و گرانی های سرسام آور موجود در حال نابودی است کارگران نظاره گر به تباهی کشیده شدن هستی و بقا خود نخواهند شد و اعتراضات خود را نسبت به ادامه وضعیت حاضر تشدید خواهند کرد.

از طرف هماهنگ کنندگان اعتراض به حداقل دستمزدها: شاپور احسانی راد، شریف ساعد پناه، جمیل محمدی، شیث امانی، پروین محمدی، جعفر عظیم زاده - ۰۹۱۲۲۴۴۹۹۰۱ - ۰۹۱۲۳۳۶۸۷۷۲

اول مهر ۱۳۹۱ رونوشت: نهاد رسیدگی به شکایات مردمی ریاست جمهوری - نمایندگان مجلس شورای اسلامی»

این تومار و نامه اعتراضی که از جانب فعالین اتحادیه آزاد کارگران ایران سازماندهی شده بود، نیز هیچ پاسخی از جانب

وزیر کار پیدا نکرد، تا اینکه نامه دیگری به وزیر کار نوشته شد که پشتوانه آن امضای ۳۰ هزار کارگر پای تومار اعتراضی به دستمزد ها بود. متن نامه به شرح زیر است:

«وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی جناب شیخ الاسلامی، با سلام

ما به عنوان هماهنگ کنندگان طومار اعتراض به سطح دستمزدها و ایجاد تغییرات ضد کارگری در قوانین کار و تامین اجتماعی و دیگر مسائل و مشکلات کارگران، تا کنون دو نامه به همراه بیست هزار امضای کارگری از کارخانه های مختلف سراسر کشور تحویل جنابعالی و رونوشت آنرا به ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی داده ایم اما به نظر میاید این نامه ها و امضای بیست هزار کارگر برای جلب توجه شما و سایر دولتمردان نسبت به وضعیت کارگران کافی نبوده است؟! جناب وزیر! بنا بر ادعای برخی از مقامات رسمی، بیش از ۵۰ درصد کارخانه های کشور پس از اجرای مرحله اول طرح قطع سوبسیدها یا به تعطیلی کشیده شده اند یا با ظرفیت بسیار پایینی در حال نابودی اند، در این مدت صدها هزار کارگر اخراج و از کار بیکار شده اند، دستمزد زیر خط فقر اغلب کارگران در بسیاری از کارخانه ها با تاخیرهای چندین ماهه پرداخت میشود، کلیه مزایای دهها هزار کارگر در صنایع خودرو سازی قطع شده است و این کارگران از اوایل سال به این سو فقط دستمزد پایه خود را دریافت میکنند، کمر صدها هزار کارگر بازنشسته در زیر هزینه های زندگی با حقوق ناچیزی که میگیرند در حال خرد شدن است و در شرایطی که دستمزد ۳۸۹ هزار تومانی که برای سال ۹۱ تصویب شد در حال حاضر به اندازه یک سوم ماههای پایانی سال ۹۰ نیز قدرت خرید ندارد و تمام اینها سر تیت هر روزه بسیاری از روزنامه ها و خبرگزاریهای کشور در مورد وضعیت کارگران است آنوقت شما و سایر دولتمردان نه تنها وقتی به امضای بیست هزار کارگر در اعتراض به شرایط موجود ننهاده اید بلکه در کمال بی تفاوتی نسبت به وضعیت کارگران و از این بدتر در کمال کارگر ستیزی در صدد آن هستید تا با تصویب لایحه ضد کارگری اصلاحیه قانون کار در مجلس شورای اسلامی و در شرایطی که با دستمزدهای کنونی زندگی میلیونها خانواده کارگری در حال تبدیل شدن به تلی از خاکستر است همین دستمزدها را نیز با وارد کردن تبصره ای به ماده ۴۱ قانون کار تحت عنوان «شرایط اقتصادی کشور» عملاً منجمد نمائید و علیرغم بیکار سازی و اخراج هزاران کارگر در یکسال گذشته، شرایط را برای اخراجهای باز هم بیشتر و راحت تر کارگران تسهیل کنید و با دست بردن به قوانین تامین اجتماعی چپاول و خالی شدن صندوق تامین اجتماعی را نیز بر کرده ما کارگران سرریز کنید.

جناب وزیر! بدانید و آگاه باشید این «باری» که شما در صدد نهادن آن بر دوش کارگران هستید چنان کج است که هیچگاه

به منزل نخواهد رسید. شما و وزارتخانه متبوعتان با رویکردی که در مورد اعتراضات کارگران و خواستههای آنان پیشه کرده اید و با لایحه اصلاحیه ای که در مورد قانون کار در دستور گذاشته اید به نظر ما هدفی جز ذلت و خواری بیش از پیش کارگران دنبال نمیکنید لذا ما مصرانه خواهان استیضاح شما در مجلس شورای اسلامی و استعفایتان هستیم. ذره ای تردید به خود راه ندهید که ما کارگران در برابر تداوم وضعیت موجود از قبیل عدم افزایش دستمزدها و وارد کردن اصلاحات ضد کارگری تر بر قوانین کار و تامین اجتماعی ساکت نخواهیم نشست. منزلت، آبرو، حیثیت و شرافت ما کارگران در گرو معیشت ماست و ما در دفاع از حیثیت و شرافت خود لحظه ای تردید نخواهیم کرد از اینرو و از آنجا که اصلاحیه ضد کارگری قانون کار جهت تصویب در اختیار مجلس شورای اسلامی گذاشته شده است تعجیلاً حدود ۱۰۰۰۰ امضای کارگری دیگر را که از سوی کارگران کارخانه های مختلف سراسر کشور در اعتراض به عدم افزایش دستمزدها و ایجاد تغییرات ضد کارگری در قوانین کار و تامین اجتماعی جمع آوری شده است تحویل شما میدهیم، باشد تا هم شما و هم نمایندگان مجلس شورای اسلامی بیش از پیش به این یقین برسید که کارگران تن به ذلتی بیش از آنچه که تاکنون تحمل کرده اند نخواهند داد. لذا ما به عنوان هماهنگ کنندگان جمع آوری سی هزار امضای کارگری بار دیگر از سوی این کارگران اعلام میداریم:

۱- وارد کردن هر گونه اصلاحات ضد کارگری در قوانین کار و تامین اجتماعی باید فوراً متوقف شود

۲- هر گونه اصلاحی در قوانین کار و تامین اجتماعی باید با شرکت و دخالت مستقیم نماینده های منتخب مجامع عمومی کارگران کارخانه ها و مراکز تولیدی و معطوف به پایان دادن به شرایط مشقت باری باشد که امروزه کارگران شاغل و بازنشسته در سراسر کشور با آن دست به گریبانند

۳- حداقل دستمزد کارگران شاغل و بازنشسته می باید فوراً و بدون فوت وقت بر مبنای ماده ۴۱ قانون کار و با نظارت نماینده های منتخب مجامع عمومی کارگران در کارخانه ها و مراکز تولیدی و خدماتی افزایش یابد

۴- قوانینی از قبیل ماده ۱۰ نوسازی صنایع، مصوبه هیئت وزیران مبنی بر چیده شدن شرکتهای پیمانکاری، اجرای کامل و بی نقص بیمه کلیه کارگران ساختمانی و تمامی خواستههایی که بمتناهی عاجل ترین خواستههای کارگران در متن طومار اعتراضی قید شده است می باید برای تحقق در دستور وزارت کار قرار گیرد و تمهیدات لازم برای عملی شدن آنها بکار بسته شود. از طرف هماهنگ کنندگان اعتراض به حداقل دستمزدها: شاپور احسانی راد، شریف ساعد پناه، جمیل محمدی، شیث امانی، پروین محمدی، جعفر عظیم زاده - ۰۹۱۲۲۴۴۹۹۰۱ -

۲۸ آذر ۱۳۹۱ رونوشت: نهاد رسیدگی به شکایات مردمی ریاست جمهوری - نمایندگان مجلس شورای اسلامی

متن طوماری که تاکنون به امضای سی هزار نفر از کارگران سراسر کشور رسیده است به وزیر کار، رفاه و امور اجتماعی

رونوشت به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و نهاد ریاست جمهوری

همانطوریکه همگان میدانیم و بر آن آگاهیم از یک سال و نیم پیش با آغاز فاز اول طرح قطع یارانه ها اقلام و کالاهای اساسی زندگی چندین برابر افزایش قیمت داشته اند. این در حالی است که در طول این مدت میانگین دستمزد کارگران بر روی هم در سال ۹۰ و سال جاری، نسبت به سالهای قبل از اجرای فاز اول قطع یارانه ها حتی کاهش نیز پیدا کرده است و علاوه بر آن در طول این مدت با اعمال ۴ و سپس ۵ درصدی ارزش افزوده بر روی کلیه کالاهای مصرفی، عملاً حدود ۵ درصد از دستمزد روزانه زیر خط فقر ما کارگران به خزانه دولت سرازیر شده است. عدم پرداخت بموقع دستمزد کارگران بیداد میکند. توام با چنین وضعیت اسفبار و غیر قابل تحملی در مورد دستمزدها، اصلاحیه ای بسیار ضد کارگری بر روی قانون کار که امنیت شغلی و معیشت کارگران را نشانه رفته است تهیه شده و قرار است بزودی به مجلس ارائه شود. مبنای میانگین حقوق دو سال آخر کارگران برای تعیین حقوق بازنشستگی به میانگین حقوق ۵ سال آخر آنان تغییر پیدا کرده و باعث افت شدید حقوق بازنشستگان شده است. بیمه میلیونها کارگر ساختمانی علیرغم ثبت نام و تحمل هزینه، هنوز به سرانجامی نرسیده است و شرکتهای پیمانکاری همچنان مشغول چپاول دسترنج کارگران هستند و نا امنی شغلی، اخراج سازی و تعطیلی کارخانه ها در بدترین وضعیت نسبت به سالهای پیش قرار دارد.

بدون تردید نه تنها ما کارگران بلکه هیچ انسان شریف و منصفی تحمل چنین شرایطی را بر میلیونها کارگر و خانواده های آنان بر نمی تابد. لذا ما کارگران امضا کننده این طومار بعنوان اقداماتی بسیار مبرم و عاجل برای پایان دادن به وضعیت مشقت بار موجود، مصرانه خواهان افزایش حداقل دستمزدها بر اساس تورم واقعا موجود و تامین شرافتمندانه سبد هزینه یک خانوار چهار نفره با دخالت نماینده های منتخب مجامع عمومی کارگران کارخانه ها و مراکز تولیدی و خدماتی هستیم. بر کنار گذاشتن طرح اصلاحیه قانون کار و توقف احتساب حقوق بازنشستگی کارگران بر مبنای میانگین دستمزد ۵ سال آخر پای می فشاریم. خواستار اجرای فوری بیمه کارگران ساختمانی، ماده ۱۰ قانون نوسازی صنایع (بازنشستگی پیش از موعد) و مصوبه هیئت وزیران مبنی بر

حذف شرکتهای پیمانکاری و عقد قرارداد مستقیم و دائمی با کارگران و ایجاد ساز و کار قانونی قاطع برای پرداخت بموقع دستمزدها و تعقیب قضایی کارفرمایانی هستیم که کارگران را بدون قرارداد و یا با قراردادهای سفید امضا و دستمزدهای معوقه وادار به کار میکنند. »



ده صبح همان روز (۲۸ آذر ۱۳۹۱) هماهنگ کنندگان طومار اعتراضی کارگران با در دست داشتن ده هزار امضای کارگری در اعتراض به سطح دستمزدها و ایجاد تغییرات ضد کارگری در قوانین کار و تامین اجتماعی در مقابل مجلس شورای اسلامی دست به تحصن زدند.

بدنبال این تحصن حدود ساعت ۱۲ ظهر یکی از مشاورین رئیس مجلس در بین تحصن کنندگان حضور پیدا کرد و طی صحبتهایی که مابین طرفین صورت گرفت تحصن کنندگان اعلام کردند ما خواهان ملاقات با رئیس مجلس و صحبت در صحن علنی مجلس با حضور وزیر کار هستیم. اما از آنجا که جلسه مجلس تمام شده بود از تحصن کنندگان خواسته شد تا با ابوترابی نایب رئیس مجلس ملاقات کنند. ساعت ۱۲ ظهر شیث امانی و پروین محمدی از هماهنگ کنندگان طومار وارد مجلس شدند و طی ملاقاتی با ابوترابی مسائل مربوط به سی هزار امضای کارگری و خواست کارگران مبنی بر افزایش دستمزدها و بازگرداندن لایحه ضد کارگری اصلاح قانون کار را با وی در میان گذاشتند.

در این ملاقات نایب رئیس مجلس ضمن تحویل گرفتن ده هزار امضای مرحله سوم طومار اعتراضی اعلام کرد مجلس صدای کارگر است و بسیار از نمایندگان نیز با لایحه پیشنهادی وزارت کار مخالفت و ما تلاش خواهیم کرد هر گونه اصلاحی در قانون کار به نفع کارگران تمام بشود. در ادامه این صحبت هماهنگ کنندگان طومار اعتراضی صحبتهای آقای ابوترابی را برای تحقق خواست کارگران کافی ندانستند و ضمن تاکید بر توقف اصلاحات ضد کارگری بر قوانین کار و تامین اجتماعی اعلام کردند ما تغییر می خواهیم.

در ادامه ی حضور پروین محمدی و شیث امانی در مجلس، دو نفر دیگر از هماهنگ کنندگان طومار اعتراضی آقایان شریف ساعد پناه و شاپور احسانی راد نیز به همکاران خود در داخل مجلس پیوستند و در ادامه طی ملاقاتی با رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس با بیان مسائل حاد معیشتی کارگران بطور معینی در مورد مسئله افزایش فوری دستمزد کارگران با وی صحبت کردند و نهایتا رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس اعلام کرد تلاش خود را در این زمینه خواهد کرد.

هماهنگ کنندگان طومار اعتراضی طی حضور در مجلس بطور مداوم بر حضور وزیر کار در مجلس و پاسخگویی ایشان تاکید داشتند به همین دلیل وزیر کار در کمیسیون اجتماعی مجلس حاضر شد و پروین محمدی با خطاب دادن وزیر کار گفت: «چرا به امضای ده هزار کارگر در مرحله اول اعتراض کارگران و سپس به ده هزار امضای کارگران در مرحله دوم جواب ندادید و حتی اشاره ای نیز به این مسئله نکردید، مگر کارگران شهروندان این جامعه نیستند؟» وی در ادامه صحبت‌های خود خطاب به وزیر کار افزود: «شما مدام صحبت از سه جانبه گرایی میکنید آنوقت لایحه ای را که برای تصویب به مجلس فرستاده اید حتی در اختیار معتمدین خود از قبیل کانون عالی شوراهای اسلامی نیز قرار نداده اید.» پروین محمدی در ادامه صحبت‌های خود اعلام کرد: «کارشناسان خودتان میگویند خط فقر یک میلیون و پانصد هزار تومان است آنوقت شما فکر میکنید با جهش بی سابقه ای که طی ماههای گذشته در قیمت‌ها رخ داده است کارگران چگونه با دستمزد ۳۸۹ هزار تومانی زندگی کنند. پروین محمدی در پایان صحبت‌های خود خطاب به وزیر کار بر افزایش فوری دستمزدها و مخالفت شدید کارگران با وارد کردن اصلاحات ضد کارگری بر قوانین کار و تامین اجتماعی تاکید کرد و اعلام نمود: «اصلاحیه ای که در مورد قانون کار در اختیار مجلس قرار گرفته است باید پس گرفته شود.» در ادامه این جلسه از آنجا که وزیر کار پاسخ روشن و قانع کننده ای در مورد صحبت‌های پروین محمدی نداشت رئیس کمیسیون اجتماعی مجلس اعلام کرد از آنجا که این جلسه، جلسه رسمی کمیسیون اجتماعی مجلس نیست وزیر نمیتواند پاسخ دهد.

در پایان حضور هماهنگ کنندگان سی هزار امضای کارگری در مجلس به آنان اعلام شد برای پیگیری مطالبات کارگران، آنها را بزودی به کمیسیون کارگری مجلس دعوت خواهند کرد.

هماهنگ کنندگان طومار اعتراضی با قولهای مساعدی که از سوی کمیسیون اجتماعی مجلس، نایب رئیس مجلس و رئیس کمیسیون اقتصادی برای افزایش دستمزدها داده شد به تحصن امروز خود در مقابل مجلس پایان دادند و اعلام کردند همچنان و با قوت بیشتری پیگیری مطالبات مطرح شده در طومار سی هزار نفری کارگران خواهند بود.

«مبارزه طبقاتی» این ابتکار مبارزاتی در ارائه تومار نامه کارگران را ستایش می کند و به فعالین اتحادیه آزاد کارگران

درود می فرستد. قطعاً به پشتوانه سی هزار امضای کارگران بوده است که نمایندگان مجلس و دولت آن‌ها را به عنوان مذاکره کنندگانی از طرف کارگران پذیرفته اند و حاضر به گفتگو با آنان شده اند.

نکته درستی که رهبران کارگری بر به درستی از ابتدای این مبارزه بر آن تکیه کرده اند، تعیین اهداف مشخص و واقعی است. به لیست خواسته های کارگران توجه کنید:

۱- افزایش حداقل دستمزدها بر اساس تورم واقعا موجود و تامین شرافتمندانه سبد هزینه یک خانوار چهار نفره.

۲- کنار گذاشتن طرح اصلاحیه قانون کار و توقف احتساب حقوق بازنشستگی کارگران بر مبنای میانگین دستمزد ۵ سال آخر.

۳- اجرای فوری بیمه کارگران ساختمانی، ماده ۱۰ قانون نوسازی صنایع (بازنشستگی پیش از موعد) و مصوبه هیئت وزیران مبنی بر حذف شرکتهای پیمانکاری و عقد قرارداد مستقیم و دائمی با کارگران.

۴- ایجاد ساز و کار قانونی قاطع برای پرداخت بموقع دستمزدها.
۵- تعقیب قضایی کارفرمایانی هستیم که کارگران را بدون قرارداد و یا با قراردادهای سفید امضا و دستمزدهای معوقه وادار به کار می کنند.

تکیه بر تعدادی از خواست های مهم و پایه ای طبقه کارگر ایران و ایجاد وحدت حول آن‌ها هوشمندی رهبران کارگری این مبارزه را نشان می دهد. در شرایطی که تشکل های کارگری بزرگ امکان تاسیس و شکل گیری ندارند از هر گونه اتحادی حتی در اشکال ابتدایی (مثل همین تومار) باید استقبال کرد. این حرکت کارگری باید هوشمندانه و قدم به قدم تارسیدن به اهداف مشخص شده در تومار کارگران پیگیری شود. حتی اگر نمایندگان کارگران بتوانند مجلس یا دولت را به پذیرش رسمی یکی از این خواست های کارگری بالا مجبور سازند بدون شک پیروزی بزرگی برای طبقه کارگر خواهد بود. آنچه پیروزی را میسر می سازد، ادامه آگاهانه و صبورانه همین راه است.



<http://www.marxist.com/Iran>

<http://www.mobarze.org>